بسم الله الرحمن الرحیم

هذا الکتاب [illegible]

هذا کتاب تحفة الرضوان لاهل الایمان

کتاب [illegible] کافی

[illegible] صفحه [illegible]

اسامی [illegible] حقیر مشهدی مهدی [illegible] ولد مرحوم

حاجی محمد ابراهیم [illegible]

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰

ض	ظ	غ
۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

[illegible]

در منای کربلا این کار کرد ÷ خفتگان راه را بیدار کرد

هر که را رخت محبت در برست ÷ اولین کار او ترک سرست

بایدش از مال و از یاران گذشت ÷ از زن و فرزند و خان و مان گذشت

شهر شام و زیر چوب خیزران ÷ خوشترش باشد ز اورنگ جهان

خواهران را با دو چشم اشکبار ÷ خوار و زار و ناقه عریان سوار

در سر نی وعظ قوم بت پرست ÷ خوشترش باشد ز دنیا آنچه هست

زانکه محبوبش بلا را خواسته ÷ بهر وی بزم بلا آراسته

اگر میلی آن مرد دینی بود ÷ اگر آن خسرو کند شیرین بود

شاهدی آنکه گفته پس از این ÷ از گروه رهروان سابقین

در بلا هم میچشم لذات او ÷ مات اویم مات اویم مات او

کیست آن مجذوب راه مشرقین ÷ شاه سربازان شه خونین حسین

و صلوات نامیات بر طالب بارگاه مهر گردون وقار و نیر فلک افتخار عماد الجهان و امیر البقعه استوار قوام مرکز کن فکان گنبد ما و مولینا صاحب الزمان صلی الله علیه اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا به یا ارحم الراحمین اما بعد

محمد [illegible]

چنین گوید محتاج بفضل و رحمت یزدانی محمد علی بن محمد البرغانی عفی الله عن جرائمها که این
مجلد ششم است از مجلدات بکاء فی الاحزان در مراثی سید و سرور انس و جان مولای
هر مؤمن و مؤمنه اعنی امیر مشرقین و مهر خافقین سید شهدا مولینا ابا عبدالله الحسین علیه السلام
که مسمی است بکنز الرضوان لاهل الایمان والعرفان و مشتمل است بر دو مقدمه و هجده
مجلس و خاتمه و وصیتی و دعائی **مقدمه اولی** در بیان فضیلت زیارت و عزاداری
و گریستن و زاری بر آنحضرت در کامل الزیاره مرویست از عبدالله بن حماد البصری
که گفت فرمود بمن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بدرستیکه در نزد شما فضیلتی هست
که احدی بمثل آن اتیان نشده و گمان نمیکنم که بشناسید او را حق شناختن و محافظت
نمائید او را که ینبغی در آن بر پا باشید بدرستیکه از برای آن فضیلت اهلی خاص حقتعالی
خلق فرموده است که مخصوص آن فضیلت میباشند و حقتعالی عطا فرموده است بایشان آن بدون
قدرت و قوت ایشان بلکه بلطف خاص خود از صنع خود بجهت ایشان قرار فرموده و این
سعادت را بایشان کرامت فرموده که بجهت راحت و رأفت قوم قدردان ایشان باشند بسوی
آخرت عبدالله بن حماد میگوید عرض کردم که فدای تو شوم چیست این فضیلت که وصف
فرمودید و نام آن را نبردید فرمودند که یا عبدالله بن حماد آن زیارت جد بزرگوارم

حسین است

حسین است یعنی بدرستیکه آنحضرت غریب بود در زمین کربلا و هر کسیکه آنحضرت را زیارت کند
گریان گردد و کسیکه زیارت نرفته محزون و سینه بریان اوست و کسیکه او را ندیده از غم می
سوخته است یا عبدالله بن حماد هر کسیکه نظر کند بسوی قبر علی اکبر فرزند پاره پاره آنحضرت
در نزد پای آنحضرت در آن بیابان که نه خویشی و یاری و نه اقربائی و تباری و نه محزونی
و عزاداری که در دور آن قبر عزاداری نمایند رحم مینماید بر غریبی ایشان زیرا که ایشان را
از حق خود منع کردند و اهل کوفه و طغیان بر آن امام زمان و سایر یاران احاطه نمودند و کار را
بر آن بزرگوار و جماعت یاران تنگ گرفتند تا اینکه آن محور دایره ایجاد را با یاران و اصحاب
و امجاد او شربت شهادت نوشانیدند و اجساد مطهره ایشان را از ابدان مکرمه پاره پاره
ایشان را بصحرا افکندند که سباع و درندگان ایشان را بخورند و منعوه شرب
ماء الفرات الذی یشرب منه الکلاب و ضیعوا حق رسول الله
و وصیت او را آنحضرت فرمودند که ایشان نمودند بلی اگر ایشان را دفن نمودند باشند اتفاق
بود جسد حسین علیه السلام میانه اجساد اقربا و شیعیان خود در میان خاک کنم و هر که آن اجساد
میدید وحشت او را غلبه میکرد از تنهائی و بیکسی آن سرهای پاره پاره و از جد بزرگوار خود
و از خانمان دور افتاده و آواره پس بعبدالله بن حماد فرمود که آن منزل [illegible]

حق تعالی قلب او را امتحان از برای ایمان فرموده باشد و حق ما را شناسد عرض کردم جعلت فداک
من به زیارت آنحضرت میرفتم تا اینکه مبتلا شدم بسلطان و حفظ اموال خود من در نزد آنها
مشهورم بتشیع پس ترک زیارت آنحضرت نمودم از روی تقیه و من میدانم که چه مقدار اجر و ثواب
در زیارت آن بزرگوار است حضرت فرمود که آیا میدانی چه چیز است فضل کسیکه آنحضرت را
زیارت کند و چه چیز است از برای زایر در نزد ما گفتم نمیدانم حضرت فرمود اما فضل او پس
مباهات مینماید حق تعالی بزایر حسین ع بر ملائکه آسمانها و اما آنچه از برای زایر در نزد ماست
پس ترحم و طلب آمرزش مینمائیم از برای او در هر صبح و شام و بتحقیق که پدر بزرگوارم حضرت امام
محمد باقر ع فرمودند که مکان قبر حسین ع از روز شهادت آنحضرت خالی نیست هیچ
وقتی از صلوات فرستنده بر آنحضرت از ملائکه یا از جن یا از انس یا از وحوش و هیچ
مخلوقی نیست مگر آنکه غبطه و حسرت میبرد بر زایران آنحضرت و تبرک بزیارت آنحضرت
میمالد و امیدوار میشود از نظر نمودن بسوی زایر خیر را بجهت نظر نمودن زایر قبر آنحضرت را
پس فرمود که ای عبدالله بمن رسیده است که قومی از نواحی کوفه و قومی از غیر ایشان
از مردان و زنان بزیارت آنحضرت میروند و بر او ندبه و نوحه میکنند و این در نصف
شهر شعبان است پس بعضی قرآن میخوانند و بعضی قصه شهادت را مذکور میسازند و جمعی نوحه

وندبه

و ندبه مینمایند و قائلی مرثیه میگوید عرض کردم که من جعلت فداک بعضی از آنچه مذکور فرمودی
آنها در حول قبر آنحضرت دیده ام پس فرمود که الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد
الینا و یمدحنا و یرثی لنا و جعل عدونا من یطعن علیهم من
قرابتنا او غیرهم یهددون بهم دونهم و یقبحون ما یصنعون
و مولای ما حضرت صادق ع فرمودند که کسیکه مذکور گردیم ما در نزد او پس اشک از چشمهای او
برآید خدا روی او را بر آتش جهنم حرام گرداند و در کتاب انوار السرایر و مصباح الزایر
از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که هر آن مؤمنی که گریان شود چشم او
بواسطه قتل حضرت امام حسین ع تا آنکه دمعه اشکی شود حق تعالی بدهد او را در بهشت
بدان دمعه اشک غرفها که ساکن شود در آن احقاب **مقدمه ثانیه** در بیان فهرست
کتابست از مجالس آن و خاتمه و وصیت و دعا **المجلس الاولی** در بیان بردن خلیل الرحمن ع
هاجر و اسمعیل را بارض مکه معظمه زاده الله شرفا و تعظیما و وداع کردن ابراهیم ع
و وداع سید الشهدا با اهل بیت خود امر زمزم و قبیله جرهم و داستان گوسفند
اسمعیل در ارض کربلا **المجلس الثانی** در بیان فضیلت آب فرات و بودن آن مهر فاطمه
زهرا و فضیلت ارض کربلا و شماره بعضی از اسرار مظلومیه بر زایران و داخل شدن

حضرت عباس و علی اکبر و سید الشهدا از تشنگی در کنار فرات و رجوع نمودن با لب تشنه از آن
المجلس الثالث در بیان لرزیدن جمله موجودات و همه ممکنات در شهادت سید الشهدا و
خصوص لرزیدن سکینه خاتون در چند موضع در اطلاع بر شهادت علی اکبر و در دیدن
نعش او و در وداع امام ع **المجلس الرابع** در بیان اینکه شیعه در عالم ذر بالاخره نگاه
باید اگرچه بکفر سالها بسر برد و شهادت سه نفر از نصاری و یک نفر از مشایخ بجیا و
دو نفر از یهودان در شهر شام در روز رود در مجلس یزید ملعون شام **المجلس الخامس** در بیان
اینکه چهار نفر از اسیران آل محمد صلعم را در شام غم انجام طلب کنیزی کردند آن بت پرستان
المجلس السادس در بیان اینکه سر و سر شهیدان و جسد مطهر سردار مظلومان بعد از شهادت
در ده موضع سخن در آمده و تکلم فرموده و تفصیل آن ده مقام ذکر میکرد و آن آیه و تعلیم
المجلس السابع در بیان اینکه هشت نفر از اهل بیت سید الشهدا که هشتم ایشان
جابر بن عبد الله است در صحرای کربلا و در زمین قتلگاه و در دمشق و در روز ورود کربلا
و در اربعین غش نموده اند که کشته شده که ان هشت نفر اند **المجلس الثامن** در بیان
شهادت فرزند رشید سید الشهدا روحی و روح العالمین له الفدا علی اکبر شبیه خیر
البشر در یوم العاشورا و وقع بینه و بین ابیه صلی الله علیهما و علی شیعتهما **المجلس التاسع**

در بیان

در بیان اینکه در هشت موضع بر سر سردار شهیدان از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام
و از شام الی مدینه سید انام در شهر گذشت و فی ذکر تفاصیل آن هشت مقامات **المجلس العاشر**
در بیان اینکه آتشیکه از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان و ایقان افروختند بهار گشت
نار نمرود بر کشته خلیل الرحمن ع و نار فرعون بحقیقه زوجه حزبیل ع و نار بر خلعت در باب فاطمه
زهرا ع و نار عمر ثانی در خیام سید الشهدا ع **المجلس الحادی عشر** در بیان اندوه و گریستن
بهایم و طیور در مصیبت و عزای آن محور عالم امکان از بهایم هفت میپاشند و از طیور شش
آنچه مستفاد از روایات میشود که در غم و اندوه و الم بهلاند **المجلس الثانی عشر** در بیان
احوال طیور است در مصیبت آنحضرت آنچه از مرغان عزا داری سرور شهیدان بظهور آمده
و تفصیل احوال ایشانست **المجلس الثالث عشر** در بیان تادیب قاتلان آنحضرت و تفصیل او
و تفصیل اطفال صغار که در یوم العاشورا شربت شهادت نوشیدند که هفت نفر
بودند رفته **المجلس الرابع عشر** در بیان اینکه علیا جناب زینب خاتون ام رضا و خواهران
دیگر سه مرتبه بر بالین سید الشهدا آمده و آنحضرت را از خواب بیدار نمودند یکی لیله
نوزدهم شهر رمضان المبارک وقت شب وفات حضرت امام حسن ع و سوم در عصر تاسوعای
محرم الحرام **المجلس الخامس عشر** در بیان شدائد و بلاهای سکینه خاتون که در سفر کربلا تا شام

باز کشیده تا به چهار سید و آن است موضعیست که بر آن مخدره دشوار گذشته است و جمله از احوالات آن معصومه است **المجلس السادس عشر** در بیان اینکه بعد از شهادت آن حضرت امام حسین تا از برای جهاد تا زمان خروج اهل بیت کابین کوفیان است مرتبه زینب خاتون خصوصاً بشرف ملاقات آنحضرت مشرف شدند که مرتبه در حجره دیگر بعد از شهادت **المجلس السابع عشر** در بیان اینکه است مرتبه از کربلا تا بانجام خرابی سر مبارک سید الشهداء الیمه دشوار گذشت در قتلگاه و در بزم خولی و در مجلس ابن زیاد و در اول منزل راه شام و در مجلس یزید ملعون در بزم نحست انجام **المجلس الثامن عشر** در بیان اینکه از ورود کربلا تا ورود مدینه در سه موضع بر علیا جناب ام کلثوم دشوار گذشت **خاتمه** در بیان احوال علیا جناب زجعی خواتون تر ست **توصیه** در عفو مکررات و اصلاح لغزشیست از اخوان مؤمنین **و دعا** در حق مؤلف و والدین و عیال و اخلاص کیشان است

المجلس الاول

در بیان بردن خلیل الرحمن هاجر و اسمعیل را بارض مکه معظمه زاد الله شرفا و تعظیما و وداع کردن با ایشان

و وداع

از هاجر تو بجا آمد ساره را که از خلیل الرحمن فرزندی نبود از این واقعه غمناک و حضرت ابراهیم را اگر رده ناک میمنود ولی خلیل الرحمن بشکایت این واقعه بخلاق جهان عرض بیان نمود وحی ایزد پاک بخلیل رحمن رسید که مثل زن چنین دنده کج است اگر بخودی گذاری متنفع شوی اگر خواهی او را راست نمائی می شکند ولی خلیل الرحمن با مر خداوند عالمیان اسمعیل و هاجر را از نزد ساره بیرون برد عرض کرد که پروردگارا بکدام مکان برم ایشان ندا آمد که بحرم من و جائی که هر که داخل آن شود ایمن باشد و اول بقعه ایست از زمین که او را خلق فرمودم و آن مکه است پس جبرئیل براق را برای خلیل الرحمن فرود آورد و حضرت با هاجر و اسمعیل بر براق سوار گردید و بجانب مکه روان شدند ولی ابراهیم بهر مکانی که میرسید که مشتمل بر درختان و نخلستان و زراعت بود میرسید که اینجا است جبرئیل میگفت که نه تا آنکه بمکه رسید ولی آنجا نزد در موضع خانه کعبه که زدانست ابراهیم عهد کرده بود با ساره که فرود نیاید بلوی او برگردد پس در آنمکان فرود آمدند و در آنجا درختی بود هاجر عبائی بر روی آن درخت سایه کرده با فرزند خود در سایه آن قرار گرفت و چون خلیل الرحمن خواست که برگردد بسوی ساره هاجر گفت ای ابراهیم مارا بکه میسپاری در اینچنین موضعیکه نه انیس هست نه مونسی و نه آبی نه زراعت که حال ما جرات **لمؤلفه**

کرد هم جررو با براهیم پاک ⁂ کفت با آه درون دردناک

کی خلیل الله درین ویران زمین ⁂ نیست ما را مونسی جز غم قرین

نه برادر باشدم نه خواهری ⁂ نه پدر نه خاله نه مادری

نی عمی غمخوار و نی عم زاده‌ٔ ⁂ نی بود خالی نه خالو زاده‌ٔ

بر که ما را می سپاری ای عزیز ⁂ ای جگر خون شو ز راه دیده ریز

ای دو دست از مو کنی ور رو خراشی ⁂ از نمک بر زخم دل بر سینه پاشی

اندرین احوال ای اهل وفا ⁂ زینب آمد خواهر شه در کربلا

آن زمانی را که از غم شاه دین ⁂ لب کشوده‌ئی بر وداع آخرین

زینب آمد با جگر اندر آن مغاک ⁂ زار نالید و لب افشاند خاک

کفت برای شهید دل غمین ⁂ بر که بسپاری تو در این سرزمین

نه پدر دارم نه یار و یاوری ⁂ نه برادر نه پسر نه مادری

چیست بر گو چاره‌ٔ ما بیکسان ⁂ در میان این گروه دشمنان

کوفیان پیش چشم شامی عرصه تنک ⁂ در ستم چون بت پرستان فرنک

میروی من دیده کان پر خون کنم ⁂ دست بر سر آورم بر مو کنم

خود بکو

خود بکو چون خاک نمایم بسر ⁂ چون کنم با طفلکان بی پدر

گر پدر جوید جوابم چیست کو ⁂ گر برادر من چه سازم گفتگو

من کجا و این جبر و زوال زمین ⁂ زار نالم تا بروز واپسین

در بیان احوال زینب خاتون

در مصیبت الاحزان مرویست که در زمان آخرین زینب خاتون عرض کرد که ای آرزوی جان لبی ها را جرم جد بزرگوار برگردان انحضرت فرمود که هیهات اگر دست از من بر میداشتند نخورد در این مهلکه نیانکندم کانکم غیر لعید کالعبید لیسوقونکم امام الرکاب لیسومونکم سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم در این نزدیکی که شما را مثل بنده کان و کنیزان اسیر کرده در جلو اسبان میدوانند و عذاب میکنند چون زینب خاتون این کلام را شنید اشک حسرت از دیده کانش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و افغان کرد و میکفت که واویلاه و واقلة ناصراه و اسوء منقلباه و اشوم صباحاه لیکست زد و جامه را چاک زد و مو را پریشان نمود و طپانچه بر رخساره خود زد حضرت امام حسین ع با او فرمود که مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء طویل ای خواهر این خرج علی مرتضی اکرام کن گریه‌ٔ طولانی بعد از این خواهی کرد بحال انحضرت است

لمؤلفه

منع از فغانت ⁝ ای خواهر زار ⁝ نشنایم آما ⁝ اهوار اهوار ⁝
دشمن لعین است ⁝ بر ما بلی است ⁝ آرد شماتت ⁝ امر است دشوار ⁝
آواز خود را ⁝ در پرده میدار ⁝ مینال زین غم ⁝ اهوار اهوار ⁝
حرمت حریم ⁝ بر گوش شامی ⁝ آید مین هاست ⁝ بسیار دشوار ⁝
بی ناله میکن ⁝ افغان منفرها ⁝ سیل از بصر بار ⁝ اهوار اهوار ⁝
هجران خواهر ⁝ دوری دختر ⁝ در این بیابان ⁝ کار است دشوار ⁝
لیکن چه چاره ⁝ ای بی سکینه ⁝ آهسته مینال ⁝ اهوار اهوار ⁝

پس بعزم قتال آن ستوده خصال بجلال روانه میدان گردید زینب خاتون برادران آن حضرت چسبیده او را گرفت و گفت مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظرک فهذا وداع لا تلاقی بعده ای برادر جان من آرام بگیر و تعجیل مکن در زمانی توقف فرما تا از دیدن رویت توشه بر گیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخرست و دیگر کی فرصت نمیدهد بلسان حال زینب خاتون گفت **لمؤلفه**

منعت ز رفتن ⁝ جان برادر ⁝ نشنایم آما ⁝ اهوار اهوار ⁝
هجرانت ای دوست ⁝ بر خواهر زار ⁝ امر است مشکل ⁝ کار است دشوار ⁝

مکالمه سکینه با خواهران

چون بنت حیدر ⁝ امر قضا را ⁝ میرو بمیدان ⁝ اهوار اهوار ⁝
دانم که دیگر ⁝ این دیده‌ها را ⁝ دیدار دیدان ⁝ کار است دشوار ⁝
بی لحظه صبر ⁝ فرما جمالت ⁝ بیننم روان شو ⁝ اهوار اهوار ⁝
بر حسن جسم ⁝ مأمور سازی ⁝ این دیده‌ها زن ⁝ کار است دشوار ⁝
امر تو بر من ⁝ روحت ... بر تن ⁝ لکن تو رفتی ⁝ اهوار اهوار ⁝
بی بی سکینه طرف دامانش گرفت ⁝ سیل اشکی راه مینالی گرفت ⁝
از دل پر درد آهی بر کشید ⁝ دود آهی چهره گردون رسید ⁝
گفت ای بابا ز روان دردناک ⁝ بابا گردم فدا از جان فداک ⁝

ای پدر جان تن بمرگ در داده و بکشتن سر راضی گشته حضرت فرمود که ای نور دیده چگونه تن بمرگ در ندهد کسیکه بی یار و معین ماند سکینه عرض کرد که یا ابت ردنا الی حرم جدنا حضرت فرمودند که هیهات این بعید است اگر مرا بحال خود وا میگذاردند من خود را باین مهلکه نمی افکندم پس خروش زنان بلند شد و سکینه آغاز افغان و زاری نمود حضرت زینب از ... داد و سکینه را بسینه خود چسبانید و اشک از دیده گانش پاک می نمود و میگفت که سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی

منك البكاء اذا الحمام دهاني زهواي بشد كه زنان گريه بر سر و لطمه زنان آمد
گريه تو بعد از آنكه من از نظر تو بروم لا تخرجي بالدمع حسرة ما دام
مني الروح في جثماني اي سكينه گريه مكن و دل داغديده مرا مسوزان
از اشك ديده كان تخوني روح در بدن من است فاذا قتلت فانت اولى
بالذي تاتينه يا خيرة النسوان چون من كشته شوم تو كه فرزند
ما زپرورده مني اولى ميباشي در گريستن بمن لسان حال سكينه خاتون است اين ابيات

الفرد لمؤلفه

نميدانم ز منع گريه مطلب چيست بابا را ⁂ دل از من ديده از من اشك از من آستين از من
مرا باري كشيدي از غمهاي شيون فراري ⁂ سرشك از من جبين از من فغان و آتشين از من
بيار فاطمه خواهر تو با هم ابنين بنشين ⁂ كف از من زلف از من گيسوان غرين از من
ربابه با تو بگويم بلبلا همدم من شو ⁂ غم از من درد از من ناله از اندوه و شيون از من
زنان اكبر ان اليهما يك لحظه ياري ⁂ رخ از من ناخن از من سينه و ذوجين از من

مجملاً پس خليل الرحمن بهاجر فرمود شمارا بآن كسي مي سپارم كه مرا امر فرموده است كه
شمارا در اينجا منزل دهم اين بگفت و برگشت و چون رسيد بگذر كه كوه است

درون

درون طور برگشت و نظر كه بر اسمعيل كه خبر نمود ايشانرا تنها ديد سر بالين آسمان كرد و عرض
كرد كه اي پروردگار من بدرستيكه من ساكن گردانيدم بعضي از فرزندان خودرا در وادي كه در آن
زراعت نيست نزد خانه محترم تو اي پروردگار من براي آنكه نماز را بر پا دارند پس بگردان
دلهاي چند از مردم را كه ميل كنند بسوي ايشان و خواهان ايشان باشند و روزي كن
ايشانرا از ميوه ها شايد كه ايشان شكر كنند ترا الي وارث شد **مؤلف گويد**
اي دريغا از آن وقتيكه سيد الشهداء بر در خيمگاه رسيد برگشته نظر بر زنان و بچه
گريان و خواهران سينه بريان و دختران شيون كنان افتاد و فرمود صبرا على قضائك
ولا معبود سواك خليل الرحمن را جز تنهائي ايشان پاسي نبود و تشويش اسيري و
غارت كردن ايشان در نظر نداشت و لكن سيد الشهداء ميدانست كه بعد از ساعتي
ايشانرا غارت كرده و خيام ايشانرا سوخته پياده در جلو اسپان در كند دشت و بيابان
ميدوانند بعضي از خواهران تازيانه كين اعضاي ايشانرا سياه نمايند و بعضي از دختران را
بجهت گوشوارها گوش ايشانرا مجروح خواهند ساخت و بسا اين واقعات بعد بر آن امام عالي
مخفي نبود آيا چه حالت بر آن امام عرش نمود مجملاً پس خليل الرحمن اسمعيل و هاجر را
در آنجا گذارده روانه شد و چون روز بلند شد اسمعيل تشنه شد آب طلبيد هاجر مضطرب شد

در خواست و در آن وادی بسوی هایبی صفا و مروه رفت و فریاد زد که آیا در این وادی
مونسی هست پس اسمعیل از تشنگی غایت بیتاب شد پس بکوه صفا بالا رفت و در آنجا سرابی در جانب
مروه بنظرش آمد گمان آب نمود بجانب مروه روانه شد چون آنجا رسید که جا جای آن پر له
میکنند و میدوند اسمعیل از تشنگی غایت بیتاب شد پس از خوف بر اسمعیل دوید تا بجائی
رسید که اسمعیل را میدید چون بمروه رسید آن سرابی در جانب صفا دید بجانب صفا
روانه شد چون رسید تا بجائیکه اسمعیل را نمیدید دوید تا بجائی رسید که اسمعیل را دید
و همچنین تا هفت مرتبه میان صفا و مروه دوید چون در شوط هشتم بمروه رسید نظرش
بسوی اسمعیل افتاد دید که آبی از زیر پاهای اسمعیل پیدا شده است پس دوید بسوی
اسمعیل و ریکی بر دور آن آب جمع کرد که جاری نشود **مؤلف گوید** که در کتابی
بنظرم رسیده که هاجر گفت زمزم یعنی قف مکانک لهذا اورا زمزم نامیدند

لمؤلفه بلسان حال مؤلف است

هاجر ز بیتابی دل پریشان ÷ در غیاب مهر خود دامن کشان
در تحیر مختلف گردید حال ÷ اندکی گوئیم بشنو آخر حال
او بمروه زنده اسمعیل دید ÷ زین ادب بر جان اکبر مو کشید

او بکام

او بکام خود بزمزم پا نهاد ÷ دید اسمعیل و آب و گشت شاد
لیک زینب قتلگاه آمد نشین ÷ دید اکبر کشته و آه ای حسین
رو خراشید و بآه دردناک ÷ جامه گوی چاک بر سر ریخت خاک
سینه کوبان موکنان مویه کنان ÷ ناله‌ها بنمود با آه و فغان
آه از آن ساعت که لیلا شد خبر ÷ ناله کرد و بیدا ز داغ پسر
سر برهنه با چه صد آه و فغان ÷ رو بها مرده گو چنین دیوانگان
شاه دین افکنده بر رویش عبا ÷ خیمه آورد تا لعبه رنج و عنا
آه از آن وقتی که از این آه و زار ÷ شد سکینه مطلع شد اشکبار
دستها زین داغ و غم بر سینه زد ÷ کف تیش الماس بر آینه زد

[illegible]

مجلس ۱

قبیله جرهم در زمان الجاز و عرفات فرود آمده بودند پس چون آب در مکه ظاهر شد
مرغان و جانوران در آن صحرا از دور آب جمع شدند جرهم چون مرغان را جمع
دیدند دانستند که در آنجا آب بهم رسیده است پس بآن موضع آمدند زنی و طفلی را دیدند که در
زیر درختی قرار گرفته‌اند و آب برای ایشان ظاهر شده است از هاجر پرسیدند که کیستی
و قصه تو و این کودک چیست گفت منم مادر فرزند ابراهیم خلیل الرحمان و این پسر اوست

حقتعالی اورا امر فرمود که مارا بدین حرم محترم آورد کفتند رخصت میدهی مارا که نزدیک
شما باشیم هاجر کفت باید اذن از خلیل الرحمن خواست چون روز سیم ابطن الارض خلیل الرحمن
بدیدن ایشان آمد هاجر خواهش قبیلهٔ جرهم را بعرض آنحضرت رسانید خلیل الرحمن ع
اذن داد پس هاجر جرهم را مرخص ساخت که نزدیک ایشان فرود آمدند و خیمهای خود را
زدند هاجر و اسمعیل با ایشان الفت کرفتند در مرتبهٔ سیم که خلیل الرحمن بدیدن ایشان
آمد و کثرت مردم و آبادانی در دور ایشان دید شاد شد پس اسمعیل نشو و نما کرد
و قبیلهٔ جرهم هر یکی از ایشان یک کوسفند و دو کوسفند باسمعیل برسم هدیه دادند
تا آنکه کلهٔ بسیار بهم رسانید و بآن تعیش میکرد تا آنکه اسمعیل بحد بلوغ رسید **لمؤلفه**

زین بیان ای یاوران اهل راز ؛ قصهٔ خواطر خلیلم جانگداز
چیست آن قصه بگویم با خروش ؛ تا کنم کریان همه یاران هوش
هست مردی زاهل بیت طاهرین ؛ آنکه اسمعیل آمد دل غمین
با همه اغنام در دشت بلا ؛ تا رسید آن سرزمین کربلا
کوسفندان چون رسیدند آن زمین ؛ جمله کریان کشته و زار و غمین
نه علف خوردند نه آب فرات ؛ کشت اسمعیل زان حیران و مات

ازچه باشد

ازچه باشد کوسفندان را اسف ؛ ترک بنمایند آب و نه علف
از تحیر کو از باری تعال ؛ سر این منوال را از حق سؤال
وحی آورد از خدایی جبرئیل ؛ کای فؤاد نور چشمان خلیل
قصه را از کوسفندان کن سؤال ؛ تا شوی آگاه از این اسرار حال
کرد اسمعیل بر اغنام روی ؛ با دل پر درد و اشکی همچو جوی
از چه رو بستید لب زآب و علف ؛ اشک خونین از چه بارید از اسف
کوسفندان لب کشودند تمام ؛ کای ذبیح الله بشنو این کلام
کشته بر بار روزی این سرزمان ؛ کاندر این وادی شود بر خون طپان
خسرو دین نور چشم مشرقین ؛ جان احمد شاه مظلومان حسین
با لب تشنه و چشم پر آب ؛ مرغ دل در سینه‌ئی کشته کباب
آنکه وجه الله بود بر ما سوی ؛ حالش این کشته در این محنت سرا
ما چسان نوشیم از آب فرات ؛ او است بر ما قبله در وقت صلوة
ما چسان زین آب تر سازیم لب ؛ خود او ای سرور قوم عرب
تشنه لب بر او از آن کریان شدیم ؛ در تنور سینه دل بریان شدیم

تا درین خاک کیم بر او زار زار ؛ اشکباریم همچو در گلبن هزار ؛
زانکه گردد آن شهید درد ناک ؛ زخم ظلمان در این زمین با جور چاک ؛
خواهرش زینب با وزاری کند ؛ دخترش محزون و غمخواری کند ؛
که زند بر سینه و گاهی بسر ؛ که برادر گوید و گاهی پدر ؛
بر اسیری کاهل بیت او تمام ؛ گاه در کوفه گهی در شهر شام ؛
سر برهنه با قرهٔ عریان سوار ؛ میبرندشان چون اسیر زنگبار ؛
کرد اسمعیل از قاتل سؤال ؛ کو سعیدان در جوالی انتقال ؛
قاتلش ملعون اهل آسمان ؛ رانده از درگاه خلاق جهان ؛
آنکه بر بیت کبره دارد بر ملا ؛ نام وی باشد یزید بی حیا ؛
پس زد اسمعیل بر سر هر دو دست ؛ گو لعنت بر یزید بت پرست ؛

پس حق تعالی امر فرمود ابراهیم را که خانهٔ کعبه را بنا کند گفت پروردگارا در کدام بقعه
بنا کنم فرمود در آن بقعه که قبه از برای آدم فرستادیم و در آنجا الف کوهم حرم بسبب آنکه
روشن شده و آن در طوفان نوح باسمان رفت پس خداوند جلیل فرستاد امین خود
جبرئیل را که خط کشید از برای ابراهیم خلیل جای خانهٔ کعبه را پس بنهاد کعبه را از برای ابراهیم

از بهشت

از بهشت یکی فرستاد و از دور طور آوردند تا آنکه نه ذرع که آنرا آسمان بلند کردند
پس خداوند جلیل حضرت خلیل را دلالت کرد بر موضع حجر الاسود که در کوه ابو قبیس پنهان بود
و ابراهیم او را برآورد در موضعیکه الحال در آنجا است نصب نمود و دو درگاه برای کعبه گشود
یکی بجانب مشرق و دیگری بجانب مغربست و دری که در جانب مغربست آنرا مستجار میگویند کسی
بر روی کعبه چوبها انداخت و بر روی آن علف اذخر ریخت و یک حجر عبایی که با خود داشت بر در
کعبه آویخت و در میان کعبه سبو دو پس حق تعالی ابراهیم و اسمعیل را امر فرمود که حج نمایند و جبرئیل
در روز هشتم ذی الحجه نازل شد و گفت یا ابراهیم برخیز و آب از برای خود مهیا کن زیرا که در آن
زمان در منی و عرفات آب نبود پس روز هشتم برای آن ترویه گفتند زیرا که ترویه یعنی آب برداشتن
پس او و اسمعیل بر دوش ایشان در منی ماندند و افعال حج را تمامه تعلیم او نمود چنانچه تعلیم آدم
کرده بود و چون ابراهیم از بنای خانهٔ کعبه فارغ شد گفت پروردگارا بگردان این موضع را
شهری که ایمن باشد از هر شری و روزی کن اهلش را از میوه‌ها هر که ایمان آورد بخدا
و روز قیامت حضرت فرمود که مراد میوه دلها است یعنی محبت ایشان را در دلهای مردم
قرار ده که از اطراف عالم بسوی ایشان بیایند للمؤلفه

بحث فی الحج چون شهدای مرموز راز ؛ خواهم آمد حدیثی جان گداز ؛

است در احتراق نار موصده ⁂ راوی این قدامه بن زایده

مندرج در روی برقوقتلگاه ⁂ از اسیران حسین با اشک و آه

در بنای کعبه چون بودش کلام ⁂ در بنای کربلا دارد نظام

مجملی از ذیل آن انشا کنم ⁂ هر دل و هر دیده خون پالا کنم

در عوالم العلوم و غیر آن از قدامه بن زایده حدیث طویلی در روز وقایع اهل بیت
در قتلگاه حدیثی مرویست که در ذیل آن حدیث مذکورست که حضرت سید الساجدین
فرمودند که چون پدرم را با اولاد و برادران و سایر اهل بیت او را شهید کردند از آن
حرم او را بر جهازهای شتران سوار کردند و روانه کوفه نمودند کسی نظر بر ایشان
افتاد دیدم که آن اجساد پاره پاره بر زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس
بسیار بر من عظیم و گران آمد و قلق و اضطراب شدیدی در من بهمرسید که نزدیک شد
که روح من از جسدم مفارقت نماید و چون عمه‌ام زینب خاتون این حال را در من
مشاهده نمود فرمود که مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی
واخوتی ترا چه رسیده است که می‌بینم روح از بدنت نزدیک است
بیرون رود ای یادگار جد و پدر و برادرم من گفتم ای عمه چگونه جزع

ونزع

و فزع نکنم و حال آنکه می‌بینم آقای خود را و برادران و عموها و عمزادگان و اقوام را
که بر زمین افتاده‌اند با بدنهای بخون آغشته و برهنه و عریان نه کسی کفنی میکند ایشان را
و نه کسی دفن مینماید این کشتگان را و نه کسی نزد ایشان آمد و شد مینماید گویا که ایشان
اهل بیت من الدیلم والخزر گویا ایشان نزد مسلمانان نمیدانند و از کفار
میشمارند پس عمه‌ام گفت که ای نور دیده جزع مکن بخدا قسم که این امر واقع عهدی است از
جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است میثاق و عهد از گروهی از این امت که
فراعنه امت ایشان را نمی‌شناسند و معروف میباشند در آسمانها که ایشان این
اعضای متفرقه را جمع نموده دفن نمایند این اعضا و جسدهای متفرقه بخون آلوده را
و در این صحرا علامتی از برای قبر مقدس پدرت سید الشهدا بر پا نمایند که اثر آن
بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع ضلالت که سعی در محو و برطرف
شدن آن خواهند کرد ولکن اثر آن هر روز ظاهرتر و نشان آن بلندتر خواهد

⁂ گوید الحقیر لمؤلفه ⁂

انکه می‌بینی درین نیلی حصار ⁂ در فصول چار در لیل و نهار

از جماد و از نبات و انسی و جان ⁂ اگر او نادیدنی شد در زمان

جسم با آه و فغان دردناک ❊ رو بخاک کربلا آرند پاک
این بود تأویل ما قال الخلیل ❊ آن سؤالی کز خداوند جلیل
خواند دلهای گروه مؤمنین ❊ سوی مظلوم منی از عارفین
هست مظلوم القفا تأویل آن ❊ جلوهٔ لها کربلا باشد روان
هر جوان و پیر و هر طفل صغیر ❊ هر زن و هر مرد از برنا و پیر
با خروش آیند با اندوه و شین ❊ سوی قبر خیر مظلومان حسین

و فا الزیارة و جعل افئدة من الناس تهوی الیک ما خاب من تمسک

بک و امن من لجا الیک **لمؤلفه**

وقت یاری یاب ابدای عزیز ❊ دستها بردار از روی تمیز
روی کن بر سوی درگاه احد ❊ خوان احد را بر صفتهای صمد
کن تمنا از خداوند جهان ❊ سازدت کربلا تو را از زائران
آرزو دارم ایا پروردگار ❊ زائرم سازی بسوی آن مزار
تا نمایم با فغان و شور و شین ❊ جان نثار شاه مظلومان حسین
سر نهم بر آن مزار مشکبو ❊ جان نکو سازم فدای کعکو

خاک کو

خاک گردانی تن افکار من ❊ در رواق و لیک قتد دیدار من
در لحد بر جسم پاک شاه دین ❊ آرمد تن تا بروز و اپسین
در جوار آن شهید تشنه‌کام ❊ در کنار جوش یابم سیر کام
این دعا از بنده از حق مستجاب ❊ حمد را خلقی بخوانید از صواب

انا لله و انا الیه راجعون

المجلس الثانی

در بیان فضیلت آب فرات و بودن آن مهر فاطمهٔ زهرا
و افضلیت ارض کربلا و اشاره ببعضی از اسرار مطویه
در ایشان و داخل شدن حضرت عباس رضی الله عنه
و سید الشهدا علیه السلام و علی اکبر رضی الله عنه
بر آن و تشنه‌کام رجوع نمودن
از آن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

آب فراتی که از عروق شجرهٔ طیبه که مثل کلمهٔ طیبه است از جدران انهار بهشت جنان بر فرق

علیه کیف یعصیه و عجبت لمن یعلم ان الله تعالی مطلع
فافل عن عیب نفسه و عجبت لمن
اشتغل بعیوب الناس و هو
کاهر بالقلب و عجبت لمن
لمن هو مطهر بالناس و فیر
بالناس و جاهل بالقلب و عجبت
یستریح و عجبت لمن هو ظالم
و نعیمها کیف

یعلم انه یموت وحده و
ید خل فی القبر وحده و
یحاسب وحده کیف یستأنس
بالناس و بفضل الله تعالی
لا اله الا الله حقا حقا
محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله عبده و رسوله
علیه و آله عترته الاولی

قلب زیران و در ارض صدر مختفی و پنهان و از چشمه سار زبان ظاهر و جریان پذیرد
حمد علی رحمتی است که ارض یقین را بنور کافور معرفت و ارض احسان را بسلسبیل محبت
و ارض قلب را بتسنیم شوق و ارض رضا را بزنجبیل قناعت و ارض حسرت را برحیق عزا
و ارض تصدیق را بکوثر اخلاص و ارض قرار از المعروفات التی منهم سیان آب تجلی
نموده و منبع کافور و سلسبیل را از باطن عرش از جبل حقیقت و تسنیم و زنجبیل را
از ظاهر عرش از جبل لب و رحیق را از هوا جبان از جبل فؤاد و کوثر را از تحت
شجرهٔ طوبی از جبل قلب و معروفات را از تحت جبل مشک از جبل منفرد و مستقر کنند
و کنون نفوس اهل قرب و ملکوت جسام اهل توحید را بر بنی انوار انهار نوراقشانی
فرمود و شکر عظیم سبحانی است که بعذوبت آن انهار کدورات حقیقت بشر را که
از آلایش عالم طوارت رفته بود فرمود و در آن ارض جز صدور را از کدورات
بکار سبعه اجاجیه از بحر خطیئات و شهوات و رغبت دنیا و سموم حرص و غفلت را اکی

نعوت و اکنون نموده	للمؤلفه
چیست میدانی فرات ای هوشیار	آه جاری از جنان کردگار
آنکه کام هر که زآن بر داشته شد	حب شاه دین دلش انگاشته شد

جرّه

جنه حب رسول و آل او ؛ باشد از این باب لب ای گفتگو
حضرت صادق بیان فرموده این ؛ ای محبان گروه طاهرین
نهر زهرا که در جنان جاودان ؛ شد فرات این ز راکی ای شیعیان
نهر زهرا که چو شد او اندر سما ؛ زآن سبب آمد بارض کربلا
اشرف انهار این و بر انبه دیر ؛ او فرات آمد برای ارباب سیر
ریزد از فردوس میزاب لوی ؛ از بیان مرتضی در بیان ای
شرح حالش بر که گویم از خبر ؛ با خبر گردند یاران سر بسر

در عوالم العلوم از مولای ما حضرت صادق علیه السلام مرویست که هیچ احدی نیست که کام او را
با آب فرات بردارند مگر اینکه دوست دارد ما اهل بیت را و مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که یصب فیه میزابان من میازیب الجنة و در روایت جابر بن
شالوم بن عیسی بن اسحق بن خلیل الرحمن است که از کوه جبال بیزان است در
خزانی جبال پنهان و در ارض کربلا ظاهر و نمایان گردد در حدیث طویل است و
مولای ما حضرت صادق علیه السلام فرمودند که زمزم بر فرات فخر کرد حق تعالی چشمهٔ از صبر در او
جاری ساخت و طعم او را فاسد گردانید عقوبة له و بعد از آنکه ارض کربلا و آب فرات اوّل

خدایا بجای برزخ ... اوصیاء
... ای مصدر صدق ... عجب دار دارم
حکمت ... مقصود
... در یکه ... مبین ... بار دارم
... منید دنیا ... دنیا و جیش
دنیا و ... المسعود بخیر الناس
انس بکیر د السعود الناس لا
تفضی لنفسی انتی ... لا
شهدت ان ... لا شریک
اله الا انا و حدی لا شریک له
لا و محمد صلی الله علیه و آله
عبد و رسولی من لم یرض
بقضائی و لم یصبر علی
بلائی و لم یشکر علی نعمائی

[illegible]

زمین وا اول آبی بود که حضرت ایشان نزا التقدیس فرمود مبارک کرده اید پس فرمود
بزمین کربلا که سخن بگو بفضیلتی که حضرت تو عطا فرموده گفت انا ارض الله المقدسة
المبارکة الشفاء فی تربتی ومائی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة
لمن فعل بی ذلک ولا فخر علی من دونی بل شکرا لله پس حضرت او را
گرامی داشت بحسین ع و اصحاب آنحضرت بسبب تواضع و شکر که نمود از برای خدا و حضرت
فرموده اند که من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله **لمؤلفه**

زین بیان ای یاوران اهل هوش	راز دیگر گوش آمد با سروش
هست مروی زاهل بیت طاهرین	خلق اول آب شد از جان آفرین
خلق از آب جمله مخلوقات شد	سوی آب اهل بیت تربیات شد
آب عذبی کو بود آب الحیوة	اول مخلوق او باشد فرات
پس فرات او هست آب سرمدی	هست از نور جناب احمدی
او است ساری بر تمامی ممکنات	جمله ممکن را حیات است از فرات
یا علی یا بلطف ای نور عینی	روح صدیقی خوان زجلوات حسینی
ناصبی را شد دلیل این حیات	میشود از وی جدا وقت ممات

چون جبین آب از طیب او ممتاز شد	وانکه انگشتی گه بما ابراز شد
رمز راز آب فرات شد عیان	از زمین کربلا بشنو بیان

مستفاد از جمله روایات مرویه از ابن قولویه در کامل الزیارة این است که مولای حضرت
صادق ع فرموده اند که ارض کعبه فخر کرد و گفت من مثلی وقد بنی الله بیته علی ظهری
یاتینی الناس من کل فج عمیق و حرم الهی نامیده شدم آن کو پس حضرت وحی فرستاد
بسوی کعبه که در مقام خود قرار گیر و ساکت باش بدانکه فضل تو نسبت بزمین کربلا بمنزله
سوزنی است که در دریا فرو بری و برآوری آیا چه قدر آن سوزن از آب دریا بر
میگیرد یعنی فضل زمین کربلا بمنزله دریا است و فضل تو مانند آن رطوبتی که آن
سوزن از آن دریا بر گیرد و اگر نبود تربت کربلا ترا فضلی نبود و اگر نبود کسیکه
در کربلا شهید میشود ترا خلق نمیکردم و نه آنخانه را که بآن فخر نمودی پس در مقام خود
قرار گیر و ذنب باش و متواضع و ذلیل و خوار و بی تکبر و خور و ذلیل که ان از برای ارض
کربلا و اگر نه ترا ذلیل کربلا نکردانی ترا در آتش جهنم فرو برم و حضرت باقر ع
فرموده اند که حضرت حق خلق کرد کربلا را قبل از خلق کعبه به بیست و چهار هزار سال او را
مقدس و مبارک کرده اینه قبل از خلق مخلوقات و همچنین خواهد بود همیشه تا اینکه حضرت او را

در افضل ارضی جنت و افضل منزل آن قرار دهد و ساکن گرداند در او اولیاء خود را در بهشت

و مولای ما علی بن الحسین ع فرمودند که حقتعالی زمین کربلا را حرم امن مبارک

گردانید قبل از خلق ارض کعبه و اخذ نمود او را حرم به بیست و چهار هزار سال و چون

زمین را حقتعالی متزلزل در آورد کربلا را با همین قسمی که هست رفع فرماید بعزت

نورانیه صافیه و او را در افضل روضه از ریاض جنت و افضل مسکن در جه قرار

دهد ساکن نکردند در او مگر پیغمبران و مرسلین یا فرمود اولو العزم از رسل و بدرستیکه

کربلا روشنی دهد در بهشت همچنانکه ستارهای نورانی در میان ستارهای

برای اهل زمین روشنی دهند و نور ارض کربلا دیدهای اهل بهشت را خیره گرداند

و ندا دهد که انا ارض المقدسة الطیبة المبارکة التی تضمنت

سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة و رسول خدا صلعم فرمودند

که حسین ع داخل قبر میشود در زمینی که او را کربلا گویند و بر آن زمین بهر قبه

السلام انچنانکه کجات داد حقتعالی بر آن قبه مؤمنینی که ایمان آورده بودند

بنوح ع در طوفان و حضرت قره فرمودند که کربلا آن بقعه است که

حقتعالی بموسی ع تکلم فرمود در آنجا و در آنجا نوح ع نجات یافت و او اکرم زمینی است

بسوی

بسوی خدا و اگر این نبود حقتعالی اولیاء و انبیاء و پیغمبران خود را در آن قرار نمیفرمود پس

زیارت کنید قبور ما را در غاضریه

لمؤلفه

چون شنیدی ای عزیز با وفا ... فضل آب و خاک پاک کربلا

گو بمیت رمزی دیگر من از فرات ... تا نمایم دیدها کانت چون فرات

این فرات او مهر و در عرش خدا ... گشت بر زهرا ز عقد مرتضی

مهر ما در است میراث پسر ... در همه ادیان و آیات خبر

از چه ره خود کان شام در حرم زنگ ... با سگان کونی بی نام و ننگ

منع کردند از عناد کفر کین ... مهر مادر از کام شاه دین

تشنه لب آن شاه دیار الی تمام ... طفلکان و خواهران العطش بالتمام

العطش گویان در آن دشت بلا ... با لبان خشک چشم پر بکا

جمله هم آواز و همراه آه و صغیر ... آب خواهان بهر آن طفل صغیر

هیچکی از آنگروه مشرکین ... رحم ننمودند بر آن شاه دین

نه بر آن شاه نه بر آن طفل زار ... نه بر آن گرامی نسل عالی تبار

نه بعباس شهید تشنه کام ... بر که تفصیل از خبر سازم کلام

مستفاد از روایات جانگداز و حکایات جگر سوز پردازِ و اخبار راحت بر انداز

این است که سی و دو نفر از شهدای عرصهٔ محنت و ابتلاء و ممتحنین دشت کربلا لب

تشنه و جگر برشته در روز عاشورا داخل نهر فرات گردیدند و تشنه کام مراجعت نمودند

اول ایشان حضرت عباس رضوان الله علیه بود و کیفیت آن بنا بر اقرب روایات

شیخ مفید و سید بن طاوس و ابن نما و دیگران بر وجه اجمال این است که چون آن ماه

بنی هاشم بعد از شهادت برادران تنهائی برادر مهربان را دید عرض نمود که یا اخی

هل من رخصة حضرت سید الشهدا آه آه فرمود و حضرت عباس اصرار نمود

آنمقدار یکه آنحضرت با سینهٔ بریان و دیدهٔ گریان اذن داد و فرمود که اگر توانی

قلیل آبی بتشنگان اطفال برسانی پس بعد از تا بیدن آنماه بر آن گروه قلب سیاه

و موعظه فرمودن و حجت را تمام کردن و ما یوس از اجابت شدن و کجرو رحمت آنحضرت

رسیدن و بی رحمی آن قوم را بعرض آن سرور رسانیدن و گرستن سید الشهدا آواز

العطش العطش اطفال گوش حضرت عباس رضوان الله علیه رسید **لمؤلفه**

صوت افغان زنان از العطش ❊ گوش تا آمد کو از آن داغ غش ❊

گفت ای عباس جان آید بکار ❊ بایدش گردن براه حق نثار ❊

باید آوردن آب بهر طفلکان ❊ ار چه باید بر بهایش داد جان ❊

این بگفت و مشک بر دوشش کشید ❊ رو نمود او سوی آن قوم پلید ❊

پس سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت پروردگارا میخواهم کوششی نمایم که شربت

آبی بآن بیکسان برسانم پس مشک را برداشته آهنگ فرات نمود و موکلین آب او را

مانع گشته و از هر طرفی او را مانع شدند آن شیر حیدر کرار غرق بحر کارزار گردید

و مقاتلهٔ شدیدی نمود و میفرمود که لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی

اواری فی المصابیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا

العباس اغدو بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی و آن گروه انبوه را

در هم شکافت و بنهر العلقمی رسانیده مشک را پر آب نمود و کفی از آب برداشت که تشنگی

خود را فرو نشاند از تشنگی امام مظلومان حضرت امام حسین علیه السلام را بخاطر آورد **لمؤلفه**

یادش آمد تشنگی شاه دین ❊ آهی از جگر رفت و اشکی بر زمین ❊

گفت و الله می نخورم از فرات ❊ شاه دین لب تشنه باشد در فلات ❊

آنکه در روی نبی بد جای او ❊ غرق در خاک کی باشد جای او ❊

آنکه فطرس گشت بر مهدش دخیل ❊ مهد جنبانیش میکرد جبرئیل ❊

تشنه آن شه چنین بنوشم زآب که ‌‌ باعث ایجاد چرخ و مهر و خاک

پس آب را بریخت و گفت والله ما اذوق الماء و سیدی الحسین عطشان بخدا قسم که من آب نخواهم چشید و حال آنکه آقایم حسین تشنه باشد

یا نفس هو لمن فالحسین معطش ‌‌ و بنوه و الحرم المطهر اجمع

ای نفس آرام بگیر و تعجیل مکن در خوردن آب که برادرت با اطفال و زنان همه تشنه میباشند

والله لم اشرب من الماء قطرة ‌‌ و اخی حسین فی العراق مضیع

بخدا قسم که قطره از آب نمینوشم و حال آنکه برادرم حسین در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس آن گروه لئام دور آن بزرگوار را گرفتند فاخذوه بالنبال من کل جانب حتی صار درعه کالقنفذ من کثرة السهام

و آنقدر تیر بر آنمظلوم انداختند که از بسیاری تیر که بر زره آنجناب نشسته بود مانند خار پشت گردید آنمظلوم بر ایشان حمله مینمود که ناگاه زید بن ورقاء و بروایتی ابرش بن سنان با عانت حکم بن طفیل ضربتی بر دست راست آنمظلوم زدند که دست راستش از بدن جدا گردید و آنمظلوم میفرمود که والله

ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین

نظم

افتاد دست حیدریا زپیکرم ‌‌ بردامن حسین ببان رتبت و کرم

یکدست بی حلاوت بسان ایکرمی ‌‌ دیدار آخرم که جمال برادرم

پس تیغ را بدست چپ گرفته آنقدر جهاد کرد که ضعف او را گرفت ناگاه حکم بن طفیل از پشت نخل و بروایتی عبدالله بن یزید ضربتی بر دست چپ او زده او را نیز از بدن جدا ساخت آنمظلوم فرمود که یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة

الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار

لمؤلفه

دست چپم ز پیکرم اثر هدی فتاد ‌‌ سقای تیم کشته و دم دوالیمین فتاد

ای شاه کم سپاه نظری کن بسوی ما ‌‌ تا بنگرم که وعده ببکند بریکشتار

پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان گرفت و مشغول جهاد گردید که ناگاه ملعونی تیری افکند و آن تیر بمشک آمد و سوراخ نمود و آبهای آن فرو ریخت و ملعون دیگر عمودی بر سر آنسرور زد که فرق مبارکش شکافته شد و ملعونی دیگر تیری بر سینه آن ماه سپهر بینه زد که لب آن از اسب گردیده بر روی خاک آمد میفرمود یا اباه

الظلمة وانا بيت الوحشة وانا بيت العقارب والحيات وانا بيت الهوام فاعمرني ولا تخربني
يا ابن آدم انا بيت الوحدة وانا ابن ...
على ظهري وتعذب في بطني
مصيرك في بطني
ادم تمشي على ظهري وتذنب
تحاطبك وتقول يا ابن
جديد الاولاد الاهض
يا ابن آدم ما من يوم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله القبر ينادي كل يوم خمس كلمات انا بيت الوحدة فاحملوا الى انيسا وانا بيت التراب فاحملوا الى فراشا وانا بيت الظلمة فاحملوا الى سراجا وانا بيت الحية والعقارب فاحملوا الى ترياقا وانا بيت الضيق فاحملوا الى ... وانا بيت الفقر والمسكنة فاحملوا الى كنزا قيل يا رسول الله

عبد الله عليك مني السلام يا اخا ادرك اخاك در داد **لمؤلفه**

ناله‌ای چون گوش شاه دین رسید ¦ شاه دین چون بسمل اندر خون طپید
سیل اشکش شد بجای آه آه ¦ شد دو عالم در نظر گردون سیاه
دست بر پشت و دیگر دستش بسر ¦ رو نمودی سوی حق داد گر
یعنی بحسرت گفت و زد دستی بدست ¦ چاره‌ام مسدود شد پشتم شکست
رو بزینب کرد و گفت ای خواهرم ¦ جانشین مادرم شو یاورم
بی برادر گشته‌ام خواهر دمی ¦ همدم من شو ندارم همدمی
با سکینه لیک آن کش شمع عزا ¦ حاضر آید اندرین محنت سرا
بجز مرا نبود دیگر تاب و هوش ¦ او بنالد من دهم بر ناله گوش
خواهران بر سینه و بر سر زنند ¦ شکوه این غم بر داور زنند

مجلس چون سید الشهدا آواز برادر را شنید اسب بمیدان تاخت و آن گروه اشرار را متفرق ساخته بر سر نعش برادر رسید او را در روی با دستهای بریده و سر شکافته و بدنی پر از جراحت در میان خاک و خون افتاده دید گفت الان انکسر ظهري وقلت حيلتي برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره‌ام

تمام

[illegible]

تمام شد کسروا بقتلك ظهر سبط محمد وبكسره انكسرت قوى الاسلام
قطعوا بقطع يديك ايدي السبط وانقطعت به ايدي البتول السامي
بکشتن تو یا ابا الفضل شکسته شد پشت فرزند پیغمبر او شکستن او شکسته شد پشت اسلام
و به بریدن دستهای تو دستهای برادرت را قطع کردند و بقطع دستهای او گویا دستهای پیغمبر
خدا را قطع نمودند **شیخ فخر الدین میگوید** چون برادر بزرگوار را بآن حال دید فریاد وا اخاه
وا عباساه وا مهجة قلباه بلند کرد و فرمود که بر من دشوار است فراق تو ای آنماه
بنی هاشم را گردون زین نشانید و در افق خیمگاه فرود آورد و آنقدر گریست که
از بسیاری گریه غش کرد و لکن دیگران آوردن نعش را باین خیمه ذکر نکرده‌اند **مؤلف گوید**
آنچه مستفاد از روایات میشود در یوم العاشورا دو دفعه سید الشهدا (ع) از بسیاری گریه غش
نمود یکی در وداع کودکان فاطمه و یکی در شهادت حضرت عباس و لکن بعید نیست که در وداع
علی اکبر و در رسیدن بر روی نعش آن شبیه پیغمبر و در شهادت طفل صغیر این احوال بر آنحضرت
روی داده باشد و ناقلین آثار ملتفت این معنی نشده باشند **و قوم از ایشان** که
تشنه لب داخل فرات شده و آب نیاشامید مراجعت نمودند علی اکبر طریحی در منتخب المراثی
روایت نموده که چون حضرت عباس رضوان الله علیه شربت شهادت نوشید لشکر عمر سعد هجوم نمودند

ای عمه سکینه ...
رفت از عطش سکینه صبر
بیگاه عطش سکینه صبر
نکند و بیگاه عطش ...
سکینه و ام سکینه از دم
نکند و ام سکینه ...
وجود عمه سکینه ...
را زدید بها و چون ... ان وعمر
نبود ... است ... دارد
انبار او چون ...
تا دهقان را
کیفیت ...
دهقان ...
ای ...
تازه ... زمین

براصحاب سید الشهدا آورد آنحضرت چون آن احوال را مشاهده فرمود نادی یا قوم
اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب حق فینصرنا
اما من خائف فیذب عنا اما من احد فیأتینا بشربة من ماء
لهذا الطفل فانه لا یطیق الظمأ **بروایت** سید بن طاوس ره
پس زینب خاتون فرمود که ای خواهرزاده ولینی ولدی الصغیر حتی اودعه
فرزند صغیرم را بیاور تا وداع نمایم و با دیده اشکبار طلب آب از برای آن
طفل نمود

لمؤلفه

جمع شنید این ندا از شاه دین ⁂ اکبر آن مانند خیر المرسلین
گفت ای وجه خدای لم یزل ⁂ ای بجان ذات تو در عالم مثل
بهر این نور دو چشم تشنه لب ⁂ من نمایم آب کوثر را طلب
گر بود در نور حیران تا نجوم ⁂ باشد اندر برج تا قلت غیوم
آورم بر حولی از یزدان پاک ⁂ این بگفت و اشک چشمان کرد پاک

بروایت اول این علی اکبر برخواست و در آنوقت هفده سال از عمر شریف
آن شبیه پیغمبر خدا گذشته بود و عرض کرد که ای پدر بزرگوار ای سید عالیمقدار آب
از برای

از برای این طفل من آورم حضرت امام حسین ع فرمود که امض بارک الله فیک
برو ای نور دیده حقیقتاً آن آب را دوان تو را مبارک گرداند پس علی اکبر مشک را برداشته
بجوار الشریعه رسانید و مشک را پر آب نموده بسرعت تمام خود را بآن امام تشنه کام رسانید
و عرض کرد که ای پدر بزرگوار آب را از برای که میخواستی این برادر صغیر مرا بیار آن کمان
و اگر از آب چیزی باقی ماند او را بر لب تشنه من برسان که من نیز قسم بخدا تشنه ام
از شنیدن این کلام حضرت امام حسین ع گریان گردید **مؤلف گوید**
که مستفاد از این کلمات آنست که علی اکبر بجهت اطاعت امر امام ع داخل آب فرات
گردیده مشک را پر آب نموده خود آنقدر توقف ننموده که آبی بلب تشنه خود رساند که مبادا
در امر امام ع تعویقی واقع شود خود را بسرعت بامام ع رسانید این بود که عرض کرد
که ای پدر جان من نیز تشنه کامم اگر از آب چیزی باشد بمن عطا فرما این اطاعت
نمودن سبب لیاقت سید الشهدا ع گوید مجملاً آنحضرت آن طفل صغیر را بر زانوی
مبارک نشانید و آن ظرف آب را نزدیک دهان آن طفل آورد و چشم آن طفل آب را دید
قصد آشامیدن آن نمود ناگاه حرمله کاهلی ملعون تیری بسوی آن امام عالیمقام
افکند و آن تیر بر حلقوم آن طفل صغیر آمد و گلوی مبارکش را از هم شکافت و درد اما

آنحضرت شهید گوید **بروایة** شیخ مفید لیک بی اختیار اشک از دیده گان
آن امام اخیار جاری گوید و آن طفل را بر سر میداد و دیده گان حق بین بسوی
آسمان کرد و مشک را از دست خواند اخت و فرمود که اللهم انت الشاهد علی
قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک وحبیبک ورسولک صلی الله علیه و آله

لمؤلفه

دیده ها بگشود سوی آسمان ❊ با دل پر خون و چشم خونفشان
گفت ای دارنده این نه گاب ❊ در تنور سینه بین قلبم کباب
بر تو مخفی نیست ای رب العباد ❊ بین تو امت را بتر از قوم عاد
میکشند از جور از بیداد کین ❊ اشبه خلقت بخیر المرسلین

لسان حال مؤلف است در این مقام

گفت آن پرورده رب جلیل ❊ این منا و این ذبیح من خلیل
هست لیلا ها چرا اندر این مدار ❊ آید از خیم بمیدان اشکبار
فرق اندر ها چرا اینجا ز خدا ❊ چون خلیلین منا و کربلا
آن پسر را زنده دید آن پدر ❊ این پسر را کشته دامان پدر

آنکه کرده

آن نکرده صبر لیلی بیقرار شد ❊ این اسیر لشکر کفار شد
آن از آن بیمار اندر کعبه خاک ❊ این بشام و کوفه آمد سینه چاک

لسان حال آنحضرت العربیة

والله ما لی انیس بعد فرقتکم ❊ الا البکاء و قرع السن من ندم
ولا ذکرت اللذی ابکی الزمان لکم ❊ الا جرت ادمعی ممزوجة بدم

لمؤلفه

بعد این یاران جهان بیمدار ❊ من نمیخواهم مرا آید بکار
بی انیس و یار و یاور مانده ام ❊ وقت وصل آمد چرا من زنده ام
تخته بند عنصری باشد حجاب ❊ باید این را افکند و دید آن جناب
قید فرزندان و قید عنصری ❊ این دو قوسین باید بگذری
اندکی آید تو را اغیار و یار ❊ تا رسی بی پرده اندر وصل یار
جلوه گر گویی پس بر شاهدی ❊ از شئونات رخ جانان آفرین
دید از دیدار اصغر بی حجاب ❊ جلوه احمد بمعراج الجناب
زان سبب بی اختیار آهنگ جنگ ❊ کرد و گفت بر آن گروه عرصه تنگ

من مگر پور محمد نیستم ❊ من سوار دوش احمد نیستم ❊
نام من زهرا مگر زینت ایگروه ❊ آنکه از نورش جهان شد پرشکوه ❊
بر شما از من اگر شد عرصه تنگ ❊ ره دهیدم رو نهم سوی فرنگ ❊
از حجاز و از حرم بیرون روم ❊ از زمین بیرون و بر گردون روم ❊
بر سگان کوفی و خرگان شام ❊ هیچ تأثیری نکرد این آن کلام ❊

سوم از تشنگیهائی که در یوم العاشور تشنه لب داخل فرات شد و تشنه کام
برگردید جناب سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء بروایتی
مهیج الاحزان بعد از آنکه سید الشهداء بر لشکر عمر سعد مجاهده بسیار فرمود
بسوی خیام اهل حرم برگشت و خواهران و دختران و زنان و کنیزان را تسلی داد
و سکینه جواب فرمود که ای بابا اگر رفتی تورا ندارم و بعد از من گریه بسیار نمای
نمود تا جان در بدن من است گریه مکن اهل زنان از شنیدن کلمات جانگداز
آنحضرت بگریه در آمدند حضرت ایشانرا تسلی فرمود روانه میدان قتال گردید و
بر آنقوم حمله فرمود فاقلب اولهم علی آخرهم فانکشفوا من بین یدیه
بدق بعضهم بعضا جمیع آن لشکر را بهم زد و آن گروه کفار از پیش روی
آن لشکر

آن سر حیدر کرار میگریختند بنحویکه بر روی یکدیگر میریختند و بهم میخوردند تا اینکه
ایشانرا از شریعه دور کرد و اسب را در میان آب فرات افکند و کادت روحه
ان تقطع من شدة العطش از گرد و از حرب جنگ تشنگی بر آنحضرت غالب شده
بود که نزدیک بود که روح مبارکش از بدن شریفش جدا گردد و همچنین اسب آنحضرت نیز
چنان شده بود که نزدیک بود که هلاک گردد و میخواست که از شدت عطش آب بیاشامد
حیا میکرد حضرت با او خطاب فرمود که انت عطشان و انا عطشان تو تشنگی
و من تشنه لب بخدا قسم که تا تو آب نخوری من از آب نمی چشم چون اسب این سخن را شنید سر بالا
کرد و از آب نخورد حضرت با او فرمود که اشرب فانا اشرب تو آب بخور که من هم میخورم
پس کفی از آب فرات برگرفت که لختی تشنه خود رساند که ناگاه حصین بن نمیر لعنه الله
تیری انداخت که بر دهان شریف آنحضرت خورد آنحضرت تیر را کشید خون از آن
میجوشید و بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و میفرمود که یا رب الیک
المشتکی من قوم اراقوا دمی و منعوا من شرب الماء خداوندا بسوی تو
شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند مرا که شربتی از آب کلفتی تشنه بنخو

❊ برسانم للمؤلفه ❊

تیر چون نمرود افکند آن لعین ⁂ جانب آیات رب العالمین

در بنی اسرائیل لعبی این عمل ⁂ اندر این امت حسین را ور مثل

تیر نمرود حسین یک تیر بود ⁂ جانب آیات رحمن پر کشود

چون آن شتر جیم بود حرب خدا ⁂ پس حسین نمرود با صد کربلا

جسم حسین او مظهر الله بود ⁂ سر پنهان رسول الله بود

زان حسین نمرود آمد در مثل ⁂ تیر افکند از جفا سوی مثل

دیده اش کی از نور حق بی نور بود ⁂ دیده صورت پرست از معنی کور بود

ای ابا کی را که صورت راه زد ⁂ قصد صورت کرده و بر الله زد

مجال باز آنحضرت قصد آن میدان فرمود ابن سعد لعین فریاد نمود که ای لشکر اگر آب بیاشامد همهٔ شما را هلاک خواهد نمود ناگاه ملعونی فریاد کرد که ادرک خیمة النساء فقد هتکت الحسین خیمهٔ زنان را دریابید که تاراج کنند پس آنحضرت آمد رکیب بر ایشان حمله فرمود و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم دید و آن سگان فریاد از کمر بهم لمؤلفه

خواست برگردد دیگر آن شاه دین ⁂ ناله کرد و زین العابدین

کای

کای پدر بر سوی بیماران نگر ⁂ بر غریب زار بی سر کوان نگر

تا وداعت با دل پر خون کنم ⁂ دیده کان چشم دجله جیحون کنم

دیگرت بینم ایا سر خلیل ⁂ اشک بارم چون فرات و رود نیل

تو خلیل اکبر و بیح این منا ⁂ لو حسن الله کاش کی بودم فدا

یا ابه توقف حتی اودعک ای پدر بایست تا وداع نمایم ترا و دیدار آخرت بینم پس زنان و دختران و خواهران و کنیزان همگی از خیام محترم گریان بیرون ریختند و بدور آن شمع بزم هدایت احاطه نمودند محتشم

پیوسته با زوان حرم گرد شاه دین ⁂ چون دختران نعش بپیرامن جدی

لمؤلفه

خامه از این رهگذر بگذر که تاب ⁂ نیست دیگر بر تمامی شیخ و شاب

آتشی افکندی اندر قلب و فؤاد ⁂ خانهٔ صبر تمامی شد بباد

وقت یارب گفتن و الله بستی ⁂ از دل پر درد اگر آگاه هستی

کن طلب از کردگار بی مثل ⁂ سازدت زایر بآیات و مثل

در جوار آن شه عالیجناب ⁂ سازدت از زایران حساب

بی مجاور سازدت ویرانه یار ⁂ بی وفین سازد اندر آن گزار

سازدت بی چشمه خضر شاهد بی ⁂ جنت کوثر لبی لعل دوکی زرکنا

با تمامی شیعیان و زایران ⁂ اشکباران عزای تشنگان

شیوه آیین گو درود محمد خوان ⁂ دیگر اخلاص ادا فرما ز جان

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

⁂ المجلس الثالث ⁂

در بیان لرزیدن جملهٔ موجودات و همهٔ ممکنات در شهادت سید الشهدا و خصوص لرزیدن سکینه خاتون در چند موضع در اطلاع بر شهادة علی اکبر و در دیدن نعش علی اکبر و در وداع آنحضرت ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیرون از حد قیاس مر خداوند بی انبازرا است که طایفان کعبهٔ کوی محبتش در مقام قرب چون ساعیان بین المروه و الصفا در بذل جان از خوف بلا لرزانند

و شکر

و شکر عارزان النبای مرتبه مر زار روا است که جان نثارانش مهر و گلان از عرفان عرفات از وادی محشر سوی منای مربح نوشیدن جام بلا و شهادت شتابان

⁂ لمؤلفه ⁂

عارفان کوی محبت از وفا ⁂ جمله در لرزند از بیم بلا

خرقه از خوف و رضا پوشیده اند ⁂ جام لبریز بلا نوشیده اند

جز محبت نی در ایشان دیده کان ⁂ هیچ را نارد نظر از کن فکان

جام حب آمد حیات و پایه بقا ⁂ حب لعلین ای محبان جام البلا

هر که این بازار آمد با دلیل ⁂ کرد اول جان بدرگاهش سبیل

در گذشت از مال و از یار آخوانی ⁂ اندکی پیمود این ره را خلیل

یوسف و یعقوب این ره یافتند ⁂ زان ز رشکش یک آمد رود نیل

رفت در طور محبت از وفا ⁂ حضرت موسی ولی با قال و قیل

حضرت عیسی ره کرهان گرفت ⁂ تا رساند خویش را بر سلسبیل

نوح شد در لجه چشم ویش لسر ⁂ قهرا پیموده این ره بیدلیل

انکه زخمی خویش را مردانه باخت ⁂ تا که آرامید در ظل ظلیل

هیچ دانی کیست او از عالمین ∴ هست سردار شه خوبان حسین

آنکه داد جان و سر در راه دوست ∴ کو غزالیش حتم بر عالم فرض عینی

ماسوی لرزید اندر ماتمش ∴ دیدنی نا دیدنی بر زیب شینی

سدره با عرش برین چرخ برین ∴ جابر عنصر با لطفها حور عینی

مؤلف گوید که در زیارت آنحضرت که لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش واظلة الخلائق یعنی بتحقیق که لرزید بجهت ریختن خون شما ارواح عرش و ارواح همه مخلوقات لیکن بمقتضای این فقره از زیارت سرادقات جلال الهی و حجابات جمال کبریائی در مصیبت سید مظلومان بخود لرزیده اند و سدرة المنتهی با عرش رحمن لرزیده است و فلک اطلس و کرسی لرزیده است بیت الضراح و بیت المعمور و علیین و بیت المرمر لرزیده اند جنت رضوان و خلد برین و جنة الفردوس با حور عین و سایر جنان عنبرین با رضوان و ولدان مخلدین در عزای آنسرور دین لرزیده اند و مالک جهنم با اتباع خود و نار نیران از بلای آنسرور شهیدان لرزیده اند آسمانها لرزیدند و خون گریستند و زمینها لرزیدند و بسیاهی گریستند و آفتاب لرزید

دلبرخ

دلبر خون گریست و ماه و ستارگان لرزیدند و بخسوف خون گریستند و آفاق سموات لرزید و ابر خون و زردی گریست و ملائکه کروبیین و مقربین و حاملین عرش و کرسی و علیین و مردفین و مسومین و منزلین و شاهدین و کرام الکاتبین و اربعة عالین و حافظین و سایرین همه لرزان و گریانند در روایت زراره است که هیچیک از آسمانها نیست که روح مقدس آنحضرت بر او بگذرد مگر اینکه بفزع می آید از دیدن روح مطهر آنحضرت یعنی هزار ملک بر پا می ایستند و میلرزد مفاصل ایشان تا روز قیامت آدم و حوا در بیت الضراح لرزان و گریانند نوح و خلیل در کشتی و منا لرزان و سینه بریانند موسی و عیسی در سینا و سپهر لرزان و خونبار افشانند یوسف و یعقوب در چاه غم و بیت الحزن در افغانند سلیمان و داود و شعیب لرزان و در ماتم ناله و آه سوزان یونس و ادریس در بطن حوت و عالم ملکوت لرزان و نوحه گرانند خضر و الیاس و ذو القرنین و دانیال و یوشع و ذو الکفل لرزان و خاک غم بسر ریزانند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهرین لرزان و نوحه خوانند ابر کوه و باد و کوهها و اشجار و دریاها در لرزه و اضطرابند و در حدیث ابا بصیر است که حضرت صادق ع فرمودند که دریاها بنوعی لرزیدند

واضطراب نمودند که نزدیک بان رسید که ایشان فند زمین را و نعره و اخلال تفعیر شوند که همه اهل زمین را
هلاک کنند مجملاً اظلمه و ارواح کل موجودات از بزرگی این مصیبت لرزید
از آن کشتگی با دل لرزان و آه سوزان و اشک ریزان بنا کرد گریه و سوگواری آن بدن
پاره پاره در انحاط ساخته میگوییم لمؤلفه

سرشکم از غمت ای بی تبار لرزد و ریزد ❊ چو شبنمی که ز گل در بهار لرزد و ریزد
بگلستان چو عزای تو میشود مذکور ❊ سرشک دیده زاغ و هزار لرزد و ریزد
ظهور چون شود ماتم تو را اشک کشی ❊ ز نوک هر مژه بی اختیار لرزد و ریزد
ز ماتم تو بیاد سیم ای کشته مظلوم ❊ که برگ گل و سنگ از کوهسار لرزد و ریزد
شود چو ذکر غمت طرف باغ و طرف گلستانها ❊ شکوفه از غم تو شاخسار لرزد و ریزد
ببزم سور اگر بانگ یا حسین برآید ❊ سرشک از مژه هر نگار لرزد و ریزد
مرا ز داغ غمت ای تشنه لب سینه و چشم ❊ هزار لخت جگر بیقرار لرزد و ریزد
حجاب در ابصار از فراق مهر جمالت ❊ بکوه و دشت چو گرد و غبار لرزد و ریزد
شکسته زینب بیکس بروضه کوفان ❊ که سیل خون جگر از عذار لرزد و ریزد
بیا بصفحه خاطر نگر تو چهره اشکی ❊ که خون ز صفحه سیمین عذار لرزد و ریزد

چگونه

چگونه خون حسین زینب از الم ببیند ❊ ز تیغ شمر سگ نابکار لرزد و ریزد
سالها ز ستم او بهر سرشک سر دمکش ❊ چو آب از کف تیغ لرزدار لرزد و ریزد
از این الم بنگر خون ز اشک کرب و بلا ❊ ز تیغ و دیده اغیار و یار لرزد و ریزد
ز ماتم شه دین چرخ یاب بچهره خونین ❊ نجوم وی اهم سیار و ابر لرزد و ریزد
ز دل که داغ حسین هر کرا کری نکرم ❊ ز دیده مردمکی بر عذار لرزد و ریزد
ز عطر گیسو اگر بنگری بعالم باطن ❊ چو مشک نافه غزال تتار لرزد و ریزد
نگر بدیده سجاد از غم عمرات ❊ که سیل اشک ز مژه بی شمار لرزد و ریزد
سکینه را بنگر شاه دین بنگر ❊ دو در ز دیده برای نثار لرزد و ریزد
بچهره فلک اندر صباح و شام نگر ❊ که سیل خون جگر اشکبار لرزد و ریزد
نگر بجلوه اوراق دوحه اشجار ❊ که این الم همه در جویبار لرزد و ریزد
از این الم چه جگر گون سرشک کز بعدم ❊ نهان کرده کرد اشکبار لرزد و ریزد
بگرد شمع جمالت قلوب جمله عالم ❊ بلا اختیار چه پروانه وار لرزد و ریزد

و در زیارت الحضرت که وتلطم علیک الحور العین وتبکیک السموات
وسکانها والجبال و خزانها والسحاب و اقطارها والارض و قیعانها

ابن آدم انما الدنیا دار من لا دار له ومال من لا مال له ولها یجمع من لا عقل له

والبحار وحیتانها والبساطین واشجارها ومکة وبنیانها والجنان
وولدانها والبیت والمقام والمشعر الحرام والحطیم وزمزم والمنبر
المعظم والنجوم الطوالع والبروق اللوامع والرعود القعاقع والریاح
الزعازع والافلاک الروافع

محتشم

روز جزای خلق که کار زیاد فاش میگردد	خجلت مکید نشتار از سر ایوان کربلا
نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشک	زان گل که شد شکفته بر بستان کربلا

عزیزی گفت ای شیعه چه لرزه که بر ارواح شیعیان آمده چه لرزه که بر اهل بیت آنحضرت
واقع شد بشنو مقاماتی که بسبب لرزیدن دلهای اهلبیت و اسباب لرزش ایشان بر بعضی از
آنها اشاره میشود ای شیعه آیا در دیدن لشکر حرب یزید بر خیمه چه لرزه بر زنان و دختران
آنحضرت رسید حضرت سکینه خاتون ای میوه دل حسینی چه گذشت بر تو و چه لرزه بر اندام
در لیلة العاشور در وقتیکه به پشت خیمها آمدی و وعظ پدر بزرگوار را شنیدی و دیدی که
لشکر آن امام معصوم را در ده دسته بیعت آنحضرت را وداع کرده میروند آیا چه قدر لرزیدی
ای معصومه در وقتیکه پدر بزرگوارت نعش علی اکبر برادر نامدارت را برد در خیمه آورد گذارد
و داخل خیمه شد و تو بودی و گفتی که یا ابتاه مالی اراک تنعی نفسک وتدیر طرفک

ابن اخی

ابن اخی علی ای پدر بزرگوار چه رسیده است ترا که نزدیک است که روح مبارک از جسد مطهرت
پرواز کند و دیدهای خونینت بهر طرف دور میزند برادرم با جسم علی اکبرم در کجاست پدر
بزرگوارت فرمود که قتلوه اللئام چه لرزه بر اندامت آمد که بی اختیار گفتی وا اخاه
وامهجة قلباه و بی اختیار خواستی که از خیمه برآیی پدر بزرگوارت عقب سرت آمد و فرمود
که یا سکینة اتقی الله واستعملی الصبر از خداوند بپرهیز و در مصایب روزگار صبر نما
و تو لرزان و گریان در جواب آن مصیبت زده نالان گفتی که یا ابتاه کیف تصبر من قتل
اخوها وشرد ابوها ای پدر جان چگونه صبر کند خواهری که برادرش را کشته باشند چگونه
صبر کند دختری که جمعیت پدرش را متفرق کرده باشند

لمؤلفه

ای پدر بزرگوار از غم اکبر جوان تاب آورم	می‌کنم ز ناله که زان کرده ان لب فریاد آورم
بقدر امکان نمی گنجد فغانم ای پدر	من چه سان این درد بیحد را بلب آورم
خود بگو در نقطه این لخت جگر گو دل است	کی بگنجد این غم با فغان و داد و بیداد آورم
نالهام بر گوش چسان از این سرا دق نگذرد	هر دمی کز ناله و مهر افروز که یاد آورم
خانه دل بی علی اکبر غم آباد است بلی	هر چه در عالم بود غم این غم آباد آورم
میشود قدم کمان زین بار غم چون کنم	هر دمی که خو الطرم آن سرو آزاد آورم

مرغ روحم در قفس دیگر نمیگنجد پدر ⁂ یا بخواه از صید و از بیداد صیاد آورم

همان بنزد عمه زینب روم یا خواهران ⁂ کوه کوه غم سوی اهل حرم آورم

و چون گرز بر بدن اطهرت آمد در وقتی که پدر بزرگوارت فرمود که یا سکینة وفاطمة و یا ام کلثوم علیکن منی السلام و تو گریه کنان بنزد پدر رفتی و آنحضرت تو را بر سینه خود چسبانید و اشک از دیده های تو پاک میکرد و تو میفرمود که سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منك البكاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعك حسرة مادام منی الروح فی جثمانی زود باشد بعد از من از زور دیده ای سکینه بلا نکه گریهٔ تو دراز و طولانی باشد در وقتی که من شهید شوم و دل مرا مسوزان از اشک دیده گان تو تا روح در بدن من است فاذا اقتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان و چون من کشته شوم تو که فرزند ناز پرورد منی سزاوارتری بر گریستن

⁂ و بلسان حال پدر بزرگوار فرمود لمؤلفه ⁂

چند نکردی نمی زود ناله ز بیماری دل ⁂ آه زارم شر زد از جگر خواری دل

منعوا از کریه مکن ای شیر دل خسته بیا ⁂ کوشی بر سینه من نه بشنو زاری دل

تو زهره ام نکرد غم بکود و خون زار ⁂ کنند و چشم بنود راه زلبیاری دل

ملت

[margin, written diagonally:] وسنا بقعده ابعون ... لسما ... دران ... اغبار ... کرنفتی ... بن ... که اگر ... کوثر ... داد ... زنبر ... للدنیا ... لا تنفعوا فی ... الدار ... ولا تمنعوا ... الدنیا ... بحسب الدنیا ... ولا تشغلوا ... وما ان ... نشانه ... ملت ... در حین دنیا ... صحنه ... زمرد دنیا ... ای ... بخت ... دنیا ...

ملت وصل کی دگر نشد از شرط دین صبر کجاست ⁂ که در اینجا تو صعب کند یاری دل

میروی جان عزیزم بصف رزم قتال ⁂ بکه تفویض کنی قافلهٔ سالاری دل

دل تو را گر نطلبد که چه کند خون زار ⁂ خوار و زارم منما نزد طلبکاری دل

نا له ام برصف حمد از جگر خونم رسد ⁂ که آید از پردهٔ دل گر شکم کلفن دل

رفت عباس و دیگر اکبر و هم اصغر من ⁂ میروی از بر ام یکهٔ مرواری دل

کوچ سان طایر دل از قفس سینه کند ⁂ آشیان ز رایح رود از سر پرکاری دل

⁂ پس بلسان حالت بعمهها و خواهران گفتی ⁂

بعد از من منع از ره طلب حسین بابم را ⁂ دل از من دیگر از من گشتکان من کشتهی از من

مرا یاری کنید ای عمهها و رای غم و ماتم ⁂ ز شکل از من چنین از من وفا گشتی از من

بیا ای فاطمه یکدم با من که من شستی ⁂ کنوا از من بسیار از من کیدوا عزیزی از من

ربا بابا بریدم که کم بیل نیا صدمین شو ⁂ غم از من درد از من ناله آید و کفن از من

و چون گرز زید در آنوقت که سید بزرگوار شیعی گوید که یا ابتاه یقینت بالقتل و آنحضرت فرمود که ای نور دیدهٔ جگر نور من بمرگ درند هیکلم و بزرگ زنبیل دارد لعنه الله زبان کفتی که ای پدر جان مارا بکجا حفظ کن بکوان و آنحضرت فرمود که ... بیابان و کربلا ...

[margin, written diagonally:] بسم الله الرحمن الرحیم ... یا ... لیس ... فان حکم ... عیب عند ... یا لا عیب ... ولا ... اذن بسمعت ولا تنتفل ... علی قلب بشر ولا ... ولا ینقص ... خزائن ... وان الوهاب ... فان صلح ... لها ... دنیا صلح ... دنیا فسد ... وان فسد ... لها ... کالمصباح ... للناس

يحرق نفسه بالنار
واخرج حب الدنيا عن قلبك
فانى لا اجمع حب الدنيا وحبى ابداً كما
فى قلب واحد ابدا
لا يجتمع الماء والنار فى
اناء واحد فارفق بنفسك
فى جميع الامور فان الرزق
مقسوم والحريص محروم و
البخيل مذموم والنعمة لا تدوم

ای نور دیده اگر مرا کالای خود میگذارند من خود را بهلاکت نمی افکندم **و** چه گریز بیند
در آنوقت زنان و خواهران و دختران و کنیزان که آواز گریه و افغان اهل بیت بلند
ای جان جهان اهل عالم از غم تو چه لرزه بر دل جهان است آمد در وقتی که خبر شهادت علی بزرگوارت
حضرت عباس را شنیدی و کمر تو شکسته شد که دستهای آنحضرت را قطع نمودند ای نور دیده اخبار کم لرزه
بر اندام مبارکت آمد و در وقتیکه در روی قتلگاه بر روی جسد پدر بزرگوارت شکوه
میکردی و اعراب نور را از روی آن جسد مطهر میکشیدند و تو ناله میکردی و از آن جسد جدا
نمیشدی از آن حضرت جدا و صیت میفرمود که ای سکینه و ای نور دیده لشیعیان من بگو **العربیة**

اعنی شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی ❊ او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ❊
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی ❊ لیتکم فی یوم عاشور جمیعاً تنظرونی ❊
کیف استسقی لطفلی فابوان یرحمونی ❊ الی آخر الابیات الا لعنة الله علی القوم

الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انا لله وانا الیه راجعون

**المجلس الرابع در بیان اینکه شیعه عالم در بالاخره نجات یابد اگرچه بکفو
سالها البر ر روی شهادت تنعوا از لفاری و یکنفر از شامیان یچاوه و نفر
از یهودیان در شهر شام در روز بوده در مجلس و در مسجد شام است**

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

جواهر حمد محضر قدس ذات بیمثالی است که از سفل ساقطین جبل ابیکل لشریت فرمود در آن هیکل
روح الحیوة را دمید و کرسی قلب را در آن جسد قرار داد و نفس ناطقه قدسی را از آن
کرسی بر قرار نمود و آن نفس را محل نزول طایر عرش آشیان روح گردانید و عرش روح
کاشانه و نشان نمود که سلطان عقل است فرمود تا انیکه لمعه ای شد عارف عاقل و انسان
کامل و منظور افعال ذات بیمثال جلت عظمته **و** درود نامحدود خاصه ذات خیر الکائنات است که
اصل نفس نامیه نباتیه را از طبایع اربع و ماده او را از لطایف اغذیه نمود و
اصل نفس حیوانیه را از افلاک و مقر او را در فلک قرار فرمود و نفس ناطقه قدسیه را قوه
لاهوتیه و مواد او را تأییدات عقلیه گردانید و نفس الهیه را قوه ملکوتیه جوهر
بسیطه که حیه بالذات است و اصل او را از بساط سر منتهی عقل فرموده که بدء و عود کند
و اشارت عودی بنور او است و علت کلمته **المؤلف**

چیست دانی طایر قدسی نشان ❊ انکه او را ساق عرش است آشیان ❊
انکه او را از شمال سر مدی ❊ آیت آمد از سراج احمدی ❊
کشت این ظلمت سرای تیره کور ❊ از تجلیات آیت بحر نور ❊

هر جسد کاین روح را شد آشیان ؛ هر قفس کاین طیر بنمودش مکان

شیر اد بارش اگر سازد درنگ ؛ زیر باد هند و یا ملک فرنگ

باشدش بر بد ز خوی اطوار اسعار ؛ کی رود آخر ز طبع او در ایار

مطلبی دارم از این امر نهان ؛ بشنوانم بر تمامی شیعیان

هر که را شد بدو روح او اصیل ؛ کامیاب از چشمه‌سار سلسبیل

اگه اندر این فزای سرنگون ؛ از دعای کفر یا ایمان بیرون

او بسوی بدو نخو باشد روان ؛ چون مسیحا از نکار او نهان

چیست آن سلسبیل از نور علی ؛ اصل ثابت شاه مظلومان حسین

آنکه از نورش دو عالم شد بنا ؛ زانکه عمود این بی‌ستون گردان

هر که از عین مودت شد نشان ؛ کور این مودت سیری در نهان

گر بظاهر چنینش با هم و ننگ ؛ بت‌پرست اندر کلیسای فرنگ

نور اصلی آرد از کفرش بیرون ؛ چون بر بلند اصلی کر در بی سکون

از غواشی لحظه آید بی حجاب ؛ چون سحابی کو گذشت از آفتاب

در دمی گردد جهانی پر ز نور ؛ زنده آواید بیرون از خاک گور

هر که را

هر که را این نور حق باید دلیل ؛ او نیابد خیر گر بیند خلیل

در جهان احمد نور ارض و سماست ؛ چون کند بو جهل کو ظلمت سراست

هر که را در ذات بهبودی نبود ؛ از جمال احمدش سودی نبود

در کتاب کافی شیخ کلینی بسند خود از مولای ما حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که آنحضرت بثابت ابی سعید فرمودند که ما لکم والناس چکار است شما را با عامهٔ مردم
نگاه دارید زبان خود را از ایشان و نخوانید احدی را بسوی مذهب خود قسم بخدا که اگر
اهل آسمانها و اهل زمینها اجتماع کنند بر اینکه بنده را که خداوند هدایت فرموده
گمراه کنند قدرت ندارند نگاه دارید زبانهای خود را و نگویید احدی از ایشان که فلان
برادر من است و پسر عم من است و همسایهٔ من است بدرستیکه حقتعالی در وقتیکه اراده
فرماید به بنده خیر را روح او را طیب و پاکیزه گرداند پس نشنود معروفی را مگر اینکه
می‌شناسد او را و نمی‌شنود منکری را مگر اینکه او را انکار مینماید پس حقتعالی کلمه را در
قلبش میاندازد که آن کلمه جمع مینماید امر او را و تفضیل فرمودند که چون حقتعالی اراده
فرماید به بندهٔ خود خیر را امر میفرماید ملکی را پس اخذ مینماید آن ملک گردن او را
تا اینکه داخل این امر فرماید کاره باشد یا مطیع و بمعنی این حدیث است حدیث دیگر که

فرمودند که حق تعالی به پیغمبر خود فرموده که انک لا تهدی من احببت و لکن الله
یهدی من یشاء و قال افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
الحاصل که شنیدم از پیر بزرگوارم که میفرمود که چون حق تعالی کتاب فرمود بر بنده که
داخل این امر شود میباید آن بنده سریع تر لبیک این امر از صمیم دل بگوید و بسوی آشیانه تجوی

للمؤلف

میرسد از این بیان بر ما پیام ❖ قصه کفار اندر شهر شام
دیگر اندر کربلا و ارض راه ❖ آنچه از بی مذهبان آمد براه
از یهود شامی و دیگر کفار ❖ جان برای شاه دین کرد نثار
شرح حال آن نمایم بر ملا ❖ تا شود ظاهر بیاران وفا
قصه کفار شد پر شور شینی ❖ چون فدا کردند جان راه حسینی

مستفاد از روایات معتبره چنانکه از آثار مرویه احوالی پر از و اخبار
وارده را الحق بر ایران از آنست که سه نفر از کفار ای فرنگ و یکنفر از یزید پرستان
پلید نام زنگ و دو نفر از یهود و مابین عرصه تنگ در روز عاشورا اهل بیت طاهرین از آن غم اکنام
و بعد از ورود ایشان آئینه طینت اصلیه ایشان که از غبار کینه و راح ادبار

از زنگ

از زنگ و غبار و حجب استتار ما کمینه بخت پرستان منکر که بود به صیقل اعجاز گرد
عالمیان و ما مواعظ سید الساجدین امام زین العابدین پاک گردید و از لوم
کدورت و سینه غفلت بیدار و از شنیدن آن کلمات و دیدن آن احوال اهل عترت
طاهره با دل دردناک از حضیض کفر به اوج افلاک ایمان رسیده و توفیق جان نثاری در راه
سرور شهیدان دریافتند و شربت شهادت نوشیده و از ظلمتکده شکوک غواشی
بجنت بعالم انوار نقی علیین رسیده ادراک فیض صحبت حضرت خیر المرسلین و ملازمت
امام المتقین علیه السلام دریافتند اول از این شش نفر بروایت سهل عدی آن نصرانی است
که سهل میگوید که بعد از ملاقات اسیران آل پیغمبر در دروازه ساعات و ادراک
ملازمت سکینه خاتون و عمل آوردن فرمایشات آن معصومه و جان از دادن زر
و همراه بردن سر از میان زنان بی معین و یاور رفیقی داشتم نصرانی که بزیارت
بیت المقدس می آمد چون سر مطهر سید شهیدان و سرور تشنگان و اسیران را دیده
بصیرتش روشن گردید و شنید از آن سر که ان غلطان که در سنان بتلاوت قرآن
مشغول است و میگوید که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

للمؤلف

حتی تقول للشیء کن فیکون انتهیتك عما نهیتك اطعنی فیما امرتك فلت للشیء کن فیکون انا ملك لا ازول ابدا یا ابن ادم جعلتك ملکا لا تزول ثم اطعنی فیما امرتك وانتهی عما نهیتك اجعلك حیا لا تموت یا ابن ادم انا حی لا اموت السعید من سعد

یا ابن ادم اذا کان قولك ملیحا وعملك قبیحا فانت من راس المنافقین وان کان ظاهرك ملیحا وباطنك قبیحا فانت من اهل الهالکین لا یدخل جنتی الا من تواضع لعظمتی وقطع نهاره بذکری وکف نفسه عن الشهوات من اجلی وواسی الفقیر

چون بگوش خود نصاری این شنید ❊ طایر هوشش ز قید سر پرید
گفت ای خواجه این سر عیسی ستی ❊ یا چو عیسی در شرف همپاستی
یا چو موسی و خلیل و یا نبی ست ❊ یا ز نسبت از همه بالاستی
یا چو احمد یا علی المرتضی ست ❊ یا که اندر رتبه وجه الله ستی
گر از این ست از چه رو در رو ری ❊ لیک بنگر خالق یکتاستی
کی سر ببریده میگوید سخن ❊ این سخن اندر همه دنیاستی
بی شک این برگزیده الله بود ❊ جان نثار ذات بی همتاستی

محمد آن سعادتمند از برکت آن سر مطهر نور هدایت بر دلش تافته کلمه شهادتین را بر زبان از خزینه قلب جاری و بشرف اسلام مشرف گردید شمشیری که در حمایل داشت آن را کشیده بر آن قوم سنگین دل روسیاه حمله کرد و اشک از دیده گان میبارید و میگریست جماعت از آن اشرار ابن بی الیسوار قرار داد بی دوری را گرفته شهادت برآید شد ام کلثوم رسید که این چه غوغاست سهل میگوید حکایت بعضی المعصومه رسانیدم چون این حکایت را از من شنید گفت واعجباه النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین

محمد

[illegible]

محمد یقتلون اولاده ویسبون حریمه نصاری تعصب میکشند از برای دین اسلام و کسانیکه خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را میکشند و اهل بیت او را اسیر میکنند برما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند و بر آن جماعت و بر آن تازه مسلمان را گرفته آخر الامر او را شهید کردند

❊ لمؤلفه ❊

کز در آنجا بود ای اهل هوشی ❊ گفتی با آن نصاری با سر و شی
دیگران بردیده باطن نگر ❊ از تری پیش تا لب ملد سر بسر
جمله ذرات پی در انقلاب ❊ در تنور سینه هر دل پی کباب
جامه نیلی عیسی افلاک پی ❊ از غم او رحایس چشم خیر المرسلین
ما را ازین داغ سوزان آمده ❊ چار ما در زار و گریان آمده
گر تو را چشمی بدی کوی سما ❊ دیدی عیسی را که چشم پر بکا
کرده ماوی منزل بیت القراخ ❊ دارد از دل ناله و افغان و آخ
که زند بر سینه سنگ مهر و ماه ❊ گاه پوشد لقبه گردون سیاه
عالم انوار را آرد خسروی ❊ بحر قهر حق آرد بجوی
از غم لب با سر آن شاه دین ❊ زار نالد تا بروز رالیمن

[illegible]

کیست عیسی گو ببیت ای نور عین ÷ ایتی از شاه مظلومان حسین
انبیا را شیوه ای شاه دان ÷ از کربلا رو حدیثی باز خوان
پاک آمد ذات عیسی از ملک ÷ مهر آن شه برد او را بر فلک
گر نبد ذکر حسینش در زبان د ÷ از زمین بر چرخ کی پا می نهاد
هیچی موسی و نوح و هم خلیل ÷ زین محبت کار شان آمد اصیل
هر یکی دیدند در سیر نهان ÷ کربلا شاهدین و تشنگان
بیکسانی از زنان گریه و زار ÷ سر برهنه ناقه عریان سوار
برسنان دیدند سرها آیه خوان ÷ جان کوفانی کشم از غم روان
نخلهای آل احمد سر نگون ÷ جسمها در قتلگه در بحر خون
جملگی ز الطاف گشتندی شتابین ÷ هست قربانی راه حق حسین
ما سوی را نیست آنی صبر و فدا ÷ خاتم آمد این فدا در کربلا
کعبه خیف و منا را این مقام ÷ کی بود ای غبی نیک نام

دوم از این خشتی نقل برایت شیخ فخر الدین طریحی آنکه اشخاص از نصاری از جانب ملک روم نزد یزید آمده بود و حاضر بود در مجلسی که سر مقدس سید الشهدا را حاضر کرده بودند.

بودند چون نظر نصرانی بر آن سر مطهر افتاد و اثر آبان خوارزمی در نزد آن پلید دید و شناخت گریه در آمد و صدا را بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریش از آب دیده اش ترشد

للمؤلفه

چون نصاری دید در بزم یزید ÷ آن سر پر نور را بر خود طپید
زار نالید و نمودی سینه چاک ÷ آه در شکش آن بجاه وای کاک
گشت از سوز درون او کباب ÷ ماهی اندر آب و در چرخ آفتاب
گفت این نور دو چشم احمد است ÷ این جی ز آت جگر سرمد است
اعظم الاسما است ار اسم و صفات ÷ ما سوی را مظهر است از بهر ذات
این یهودی گیست عیسی میکشد ÷ نوح و موسی را دیگی میکشد
ای یزید ای بیحیا بی نام و ننگ ÷ صد هزار از بت پرستان فرنگ
تو مسلمانی و پیغمبر کشی ÷ نور چشم احمد و حیدر کشی

بدان ای یزید که من در حیوة رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سم تجارت بمدینه رفتم از اصحاب کسی سلام کرد از چه چیز اکثر تر ارمغانی می آید گفتند از بوی خوش بخور حجفاره مشک و عود و عنبر برداشته در خانه ام سلمه شرفیاب خدمت آنحضرت شدم و چون نظر بر جمال آنحضرت افکندم سر اکمل و غرض دوری از او مشاهده نمودم که دلم شاد و محبتش در دلم قرار گرفت سلام کردم و هدیه را بخدمتش گذاردم

فقد شکوتهم و ... فیهم
سخط علیهم فقضی ... احدکم
فکیف اذا الم بحبک احدکم فقال
فوت ثلاثة ایام فقال
انا البشر و لست بخیر فقد
جهل بعضی و من منع
الزکوة من ماله فقد
شحت نفسی بما فی و اذا
علم بوقت الصلوة و
لم تفرغ لها فقد
غفل عنی و اذا قال
آنا الخیر من عندی

المؤلف

یافت نور کبریا مشکوة دل ؛ دل شد اندر مهر آن شه پابگل

از شمیم گیسوان مهرجان ؛ شد سویدای دلم عنبرفشان

دل کجا نی گشت نور کبریاست ؛ بزم عرش و محیط نور خداست

در هوالیش دل جهان پابست شد ؛ کز وصال یار عاشق مست شد

فرمود حبیب عجمی که روزی مخمور حیدر علیه السلام فرمود است حبیب کفتم عبد الشمس فرمود
من نور اعبد اکومد اسم میکذارم اگر تو اسلام را قبول میکنی هدیات را قبول میکنم
گفتم خبر گر عیبی داده بود در این حضرت یافتم قبول اسلام کوه بردم برکشتم و اسلام را
قبول نمودم گفتم یا پنج پسر و چهار دختر مسلمان میبینیم برانها ای بر بینید که روزی با برکی
خدا حاضر در خانه ام سلمه بودیم ... عزیز ... مبارکش با بی حقارت ...

المؤلف

صاحب ای سر که بر عالم سرست ؛ ساقی تسنیم حوض کوثرست

زینت کرسی و عرش کبریاست ؛ در مکان لا مکان نور خداست

سید آمد بر جوانان بهشت ؛ شد ز نورش حور غلمان بهشت

انکه

انکه معراقاتست برزخ خلیل ؛ مهد جنبانش کرده جبرئیل

بوده جالیش دامن آغوش رسول ؛ در رحم همراز بوده با بتول

از در حجره داخل شد پیغمبر خدا صلعم بغل کشود و فرمود که مرحبا بک یا حبیبی مرحبا حتی آمد یکی
ایکی بود ... در آغوش خویش ... لبهای مبارکش ...
ومیفرمود که او ریحان از رحمت خدا ... مبارکش

المؤلف

برزمین بر کشت ...

ریکت انجم بسر جمال آفتاب ؛ شد ز اشکش دیده باران پرآب

هر که دید آن حال شد بی اختیار ؛ زار نالیدی چو ابر نوبهار

وصف آن احوال باید در بیان ؛ کی ندیده در جهانی این چنان

روزی ... صاحب این سر با برادر حسن مجتبی داخل مسجد گردیدند و فرمودند که ...
بزرگوار با برادرم حسن ... کلام ...
حضرت رسول صلعم فرمود که این لالی ... خط ...
نور ... فرمود ... حضرت ... خط ...
یکی از ایشان ... فرمود که ای نبی امتی لا اعرف الخط ... امیر المؤمنین ...

یا ابن آدم اصبح لک ... وتواضع لی ... واستغفر لی اغفر لک وادعنی استجب لک ... صدق لی ... فی ... اطلب ... العافیة ... السلامة ... الاخلاص ... الزهد فی التوبة

والعبادة في العلم ... والغني في القناعة ... يا ابن ادم كيف تطمع في العبادة مع الشبع ... كيف تطلب صفاء القلب مع كثرة النوم ... كيف تطمع في رضاء الله مع خوف الفقر ... مع اختلاف الفقراء والمساكين ...

اگاه نشد حکم نفرمود امر فرمود که بخدمت حضرت سیدة النساء بتول عذرا فاطمه زهرا ع
روند پیغمبر خدا ص با ایشان و سلمان بحجرهٔ فاطمه ع رفتند و حکایت احوال را
بعرض او رسانیدند از علم حکم پیغمبر و امیر المؤمنین ع بالجواز ساکت شدند حضرت فاطمه ع
با سلمان راوی بودیم و صداقتی میان من و سلمان بود بآن صداقت او را گوید
دادم که حقیقت حکم حضرت را از خدا با من بیان نماید سلمان فرمود که چون
احوال را بر سیدة النساء عرض کردند دیدند که بی ردلی بجهة ملال ایشان حکم نفرمودند
متفکر شد و فرمود که ای نور دیدگان من قلادهٔ که مرا که مشتمل بر هفت دانه مروارید
است بشما نثار میکنم هر کدام بیشتر برداشتید قوت او زیادتر است نثار فرمود بر سر ایشان
و هر یک سه دانه برداشتند و هر یک قصد آن یکدانه فرمودند که خداوند جلیل بامین
وحی جبرئیل امر فرمود که خود را رسانیده و بال خود آن دانه مروارید را نصف
نمود که هر یک نصف را بردارند که مبادا دل یکی از ایشان بشکند و هر یک نصف از آنرا
برداشتند **مؤلفه**

وحی آمد از خداوند جلیل ÷ بر امین وحی یعنی جبرئیل
می شتاب ای حضرت روح الامین ÷ از حجاب قدس تا روی زمین

در حضور

در حضور حضرت خیر البشر ÷ نصف کن با شهپر آن عقد گهر
تا که هر یک نصف آن گیرند باز ÷ می نرنجد خاطر ارباب راز

فانظر یا یزید کیف کان رسول الله لم یرد ان یدخل علی احدهما الکدر
نظر کن ای یزید که چگونه رسول خدا ص نخواست که دل ایشان ملال رسد بجهة ترجیح دادن
خط یکی از ایشان و همچنین امیر المؤمنین ع و فاطمه ع و همچنین رب العزت نخواست دل
ایشان بشکند تا اینکه امر بتنصیف دانهٔ مروارید فرمود بجهت طیب خاطر ایشان و تو
چنین میکنی که سر او را میبری و باین خواری در مجلس خود حاضر میکنی **مؤلفه**

آن قلوبی را که ذات کبریا ÷ بر ملال شان نفرمودی روا
ای بتر از هر مجوسی و بت پرست ÷ گشته از بادهٔ بیداد مست
کردهٔ آنجمله دلها دردناک ÷ سوختی دلها ز کرسی تا بخاک
بلکه از جور تو بزم لامکان ÷ گشته پر آشوب و اندوه و فغان
هیچ کافر هیچ بیدادی نکرد ÷ هیچ نمرودی و شدادی نکرد
کی مجوسی یا یهود این کار کرد ÷ صابئی کی هم این رفتار کرد
نیست اندر هیچ ملت این عناد ÷ لعنت حق بر تو و دین تو باد

یا ایها الناس لا عقل کالتدبیر ولا ورع کالکف عن الاذی ولا حسب ... ولا شفیع کالتوبة ولا عبادة کالعلم ولا صلوة ... ولا فقر کالجهل ... ولا توفیق ... العقل ... الجهل یا ابن ادم ... لعبادتی ...

اینکه نسبت براو و منتهی میگردد و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله ما بینه
و بینکم الا ام واحدة شما فرزند پیغمبر خود را میکشید و حال آنکه فاصله او با پیغمبر
یک مادر بیشتر نیست ÷ لمؤلفه ÷

چون مرا نسبت براو و بی است ÷ حرمت داود و نوری از علی ست
حرمت من از نصاری بیشتر ÷ دارند از بهر نبی شرف پیغمبر
احمد او سرور کل انبیا است ÷ زانکه نور احمدی نور خدا است
اوست اول خلق در بدء وجود ÷ نور او سابق بهر موجود بود
از شعاع نور او شد ما سوی ÷ ما سوی از نور احمد دان بیا
نحو کنی اقرار کاین فرزند اوست ÷ نور چشم فاطمه دلبند اوست
خون این را وای مسلمان این چنین ÷ میکشی فرزند احمد را از کین
میکنی اقرار بر پیغمبری ÷ میکشی فرزند او این نیست کیش
هیچ ملت این عمل مقبول نیست ÷ ای لعین این کار تو معقول نیست
کی کند فرزند خیر الانبیاء ÷ جز کسی کو بوده از نسل زنا
این عملی از پاک طینت کی رواست ÷ فاعل این کار اولاد زناست

اف لک ولدینک یا یزید اف بر تو باد و بر دین تو ای یزید پلید بر خودت این سر
مطهر را برداشت و آنرا میبوسید و میگریست و میگفت یا حسین گواه باش که از بریدن در
نزد خداوند جلیل و در نزد حضرت محمد مصطفی ص و پدرت علی مرتضی و مادرت فاطمه زهرا ع

سوم از این هشت نفر بروایت سید الساجدین زین العابدین علی بن
الحسین ع آنست که چون سر انور ترا از برای یزید لعین آوردند آن خبیث در مجلس شراب
میخورد سر منور آنحضرت را می آوردند و در برابر او میگذاردند آن ملعون شراب میخورد و ته
پیاله را در پهلوی طشتی که سر مبارک آنحضرت در آن بود بر زمین میریخت و در آن مجلس
آن لعین شخصی ایلچی ملک روم حاضر بود و از اشراف و عظمای اهل روم بود پرسید از یزید که این
سر کیست گفت ترا با اینها چکار است گفت چون به مملکت خود برگردم پادشاه ما از من خواهد
پرسید میخواهم قصه این سر را دانسته باشم حکایت نمایم تا در شادی با تو شریک باشد یزید
لعین گفت هذا راس الحسین بن علی بن ابی طالب ع گفت مادرش کیست گفت
فاطمه دختر رسول الله ص نصرانی گفت اف لک و لدینک اف بر تو و بر دین تو باد
دین من بهتر از دین تو است بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است و میان من و داود
پدران بسیار است نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند از جهة تبرک بجهة
اینکه

حکایت کنیسه الحافرت

یکی گفت آیا کنیسه حافر را شنیده گفت نه گفت میان عمان و چین جزیره‌ایست بقدر
یکسال راه و معموره نیست در آن مگر یک شهر و آن شهر هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است
شهری از آن عظیم‌تر بر روی زمین نیست و از آن شهر می‌آورند کافور و یاقوت را و اشجار
آن عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه‌های بسیار است عظیم‌تر
از همه کنیسه حافر است و در آن کنیسه حقه‌ایست از طلا آویخته و اطراف آن حقه را زینت بسیار کرده است
از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که عیسی بن مریم بر آن سوار میشده و در هر سالی
گروه بسیار از نصاری به زیارت آن میروند و آنرا میبوسند و حوائج خود را از آنجا میخواهند
و این داب ایشان میباشد ای یزید ایشان چنین تعظیم میکنند سمی که گمان دارند
که سم الاغ پیغمبر ایشان است و شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید پس خدا مبارک نگرداند
بر شما بر دین شما یزید ملعون گفت این نصرانی را بکشید که ما را در بلاد خود مفتضح
نگرداند چون آن مرد این را شنید گفت میخواهی مرا بکشی گفت بلی گفت حالا پیغمبر
شما را در خواب دیدم که بمن میفرمود یا نصرانی انت من اهل الجنة من تعجب شدم

للمؤلف

دوش احمد گفت او دمساز من ÷ بوسکی اندر لطیف او همراز من ÷

داد بر من عار

داد بر من او نوید خلد حور ÷ من تعجب داشتم زین کار دور ÷
من نصارایم مرا با دین چه کار ÷ در برم زنار و دایم در خمار ÷
این چه باشد سرور پیغمبران ÷ میدهد بر من نویدی از جنان ÷
من که از آیین او بیگانه‌ام ÷ از شریعت صفحه‌ نا خوانده‌ام ÷
سر آن گوید بر من آشکار ÷ ای لعین اسلام گفتم اختیار ÷
جان دهم با شوق نام من النبی ÷ در ره فرزند مظلوم من حسینی ÷
دانم این سر زینت عزی خدا است ÷ قاتل او بی شک اولاد زنا است ÷

و شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پس چوب بر سر مطهر شهید کربلا را
بر سینه او چوب بسایند و او را شهید کردند و مکن لیست که شرب شهادت نوشید **العربیة**

یرجو قوم حافر ازعم انه ÷ لمرکوب بعض الانبیاء الذی مضی ÷
ویقتل قوم ابن بنت نبیهم ÷ تامل بانصاف تری غشهم الشقا ÷

گروهی تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبران ایشان بر حمار آن سوار میشده و گروهی
فرزند دختر پیغمبر خود را بشمشیر آبدار شهید میکنند تامل نما از روی انصاف و ببین منتهای
شقاوت را در این ظالمان **چهارم** از آن کشتی نفر که از دار الکفر بر گشت اهل بیت

سید الشهداء به دار الاسلام آمده و جان نثار راه جانان نموده شیخ شامی است که در علم
العلوم و غیر آن احوال ادبیات شیخ مسطور است که حرم اشقیای شام و بیت سفیان کوفه که
حرم محترم سرور انبیاء و دختران اسیر فاطمه زهرا را در مسجد جامع که جای اسیران
بود نگاه داشتند در آنجا پیری از یزید پرستان بود که محاسن او سفید گشته چشم
سید الساجدین علی بن الحسین زین العابدین ع افتاد گفت که الحمد لله الذی
قتلکم واهلکم وقطع قرن الفتنة حمد میکنم خدا را که شما را کشت و مردم سو
از فتنه و شر شما خلاص داد حضرت امام زین العابدین ع بعد از شنیدن این کلام روی
مبارک به او کرد و فرمود که ای شیخ قرآن خوانده عرض کرد بلی حضرت فرمود که این آیه را خوانده
که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی ای محمد صلعم بگو به مردمان
بگو که من مزد و اجرا از پیغمبری شما نمیخواهم مگر دوستی خویشان من شیخ گفت بلی حضرت
فرمود که نحن ذوی القربی مائیم خویشان رسول خدا صلعم که دوستی ما را واجب ساخته
ای شیخ این آیه را خوانده که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول ولذی القربی یعنی اگر از غنایم برکت آورید خمس آن از خدا و رسول
و ذوی القربی است شیخ گفت بلی حضرت فرمود ذوی القربی مائیم که نزدیکان و اقربای

رسولیم

رسولیم ای شیخ این آیه را خوانده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت فرمود مائیم اهل بیت که این آیه اختصاص با ما داریم
و حقیقت به عصمت و طهارت ما شهادت داده پیر چون این سخنان را شنید گریان و از گفته خود
پشیمان شد و عرض کرد که یا ابن رسول الله معذورم دار که شما را نشناختم پس عمامه از سر برداشت
و رو به آسمان کرد و گفت الهی از دشمنان رسول تو بیزارم پس خود را به پیش امام زین
العابدین ع افکند و میغلطید و میگریست و میگفت خدایا با اهل بیت پیغمبر تو بی ادبی
کردم مرا عفو فرما و از تقصیرات من درگذر و اگر توبه مرا قبول کنی جان مرا بستانی
دعای آن پیر قبول درگاه احدیت گردید در همان عرصه نعره زد و جان بداد
خروش و ناله و افغان از اهل بیت طاهرین برآمد امام زین العابدین ع او را برای اهل بیت
بر آن گریستند بر روایت صاحب مناقب حکایت شیخ را به یزید لعین گفتند امر کرد او را کشتند

بکشتند او را و او شهید گردید ؛ **لمؤلفه**

تافت از چرخ ولایت آفتاب ؛ تا ابتی کز آتش اش شد کباب
پیر را شد ز التفات مهر دین ؛ سید السجاد زین العابدین
آخر بد مجبور و آن شیخ پیر ؛ فطرة الله کرد باز فی الضمیر

زآن نظر شد پاک شد سوی سما ÷ بر مثال آهن و آهن ربا
رست از حق بر یزیدی قلب بر ÷ پاک شد زار جاهل شد مهر میشر
خواست از درگاه حق کردگار ÷ عفو تقصیرات و جان کردن نثار
حق نمودش عفو او هم جان بداد ÷ رست از حق بر یزید کج نهاد
دردمی از دار کفر آمد بجان ÷ همچو حر در کربلای امتحان

پنجم از آن شش نفر که در وادی کفر زنده کانی کم و از برکت سر سرور شهیدان
بلاد الایمان مشرف شد و توفیق شهادت و جان نثاری دریافت یهودی در مجلس یزید لعین است
و کیفیت آن بنحوی که در کتب معتبره مذکور است این است که بعد از ورود سر مبارک سرور
سروران آل محمد صلّ در مجلس یزید لعین و واقع شدن جمله واقعات یکی از علمای یهود در
آن مجلس حاضر بود از یزید پرسید که این سر از کیست یزید گفت از بزرگ بنی هاشم است و نام او
حسین است یهودی از پدر و مادرش پرسید گفت پدرش علی بن ابی طالب است و
مادرش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است یهودی گفت این نبیره پیغمبر شماست
یزید گفت آری یهودی سر جنبانید و گفت فریاد که امروز بر سماکه فرزند پیغمبر خود
میکشید ای یزید میان من و داود پیغمبر چندین پشت واسطه است یهودان مرا

گرامی

حرمت دارند و خاک قدم مرا می بوسند و محمد عربی صلّ که پیغمبر شماست دیروز از میان شما
رفته و امروز با فرزند او این معامله میکنید یزید از سخنان وی در غضب شد و گفت اگر
فرموده پیغمبر نبود که اهل ذمه را رفتار کنید و مرکا مینمائید از آنکه ایشان زا بر بکاند
من در قیامت با او خصم کنم یهودی گفت ای بی بصیرت پیغمبر که بجهت یهود و نصاری که اهل ذمه
باشند با امت خود بجهت رنجانیدن ایشان خصمی کند آیا بجهت نور دیده خود و فرزند زاده
خود که او را بی جرم و گناه کشتی و اهل بیت او را اسیر نمودی با تو چه خواهد کرد ای لعین جواب
سید المرسلین و امیر المؤمنین و سیده النساء العالمین را در محشر کبری که با تو خصمی
نمایند چه خواهی گفت از این سخنان غضب یزید زیاد شد بجلاد امر بقتل آن یهودی نمود
یهودی گفت ای بیچاره من از حسین ع فرزند پیغمبر خدا صلّ بهتر نیستم او را کشتی مرا
نیز بکش و امیدوارم که با جان باختگان در راه محبت او در محشر جد بزرگوارش
محشور و محسوب شوم پس برجست و سر انور را برداشت و عرض کرد که یا ابا عبد الله من از
جمله دوستان توام گواه باش که من مسلمان شدم اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان
علیا ولی الله حقا یا مظلوم گواه من باش که در سر کوی وفا و محبت تو کشته گردیدم

پس جلادان آن نو مسلمان را شربت شهادت نوشانیدند رضی الله عنه **للمؤلفه**

بر سواد کفر آن مرد یهود ‖ نور مهر شاه دین تابش نمود
زنگ کفر از فطرت ذاتی زدود ‖ انجم مغفر بود در ظاهر نمود
لحظه‌ای از چار سوق کفر کین ‖ شد ببازار سعادت همقرین
شد مسلمان و نمود از شور شین (؟) ‖ جان فدای شاه مظلومان حسین
در دمی از ستر غیب آگاه شد ‖ اوج رضوان از حضیض جاه شد
هر دلی را نور حق گشت دلیل ‖ گر بود نمرود میگردد خلیل

وششم از شخصی لغزی (؟) که در راه محبت سرور شهیدان از شهر بند کفر کوچیده و ببازار السعاده کشور ایمان داخل شده و شربت شهادت نوشیده حکایت یهودیست در مسجد شام و کیفیت آن **بروایت** عوالم العلوم اینست که چون یزید لعین علی بن الحسین زین العابدین را بمسجد آورد و بعد از کلمات ناصواب خطیب یزید آنحضرت بمنبر آمد بعد از حمد خدا و نعت رسول صلعم و ذکر مناقب و مفاخر خاندان خود و اشارهٔ بر واقعات کربلا نمود عالمی از علمای یهود در مسجد حاضر بود چون گوش او بکلمات آنحضرت رسید از یزید پرسید که این پسر کیست یزید گفت علی بن الحسین گفت حسین کیست گفت علی بن ابیطالب

کو

گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد صلعم آن عالم گفت سبحان الله فهذا ابن نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة پس این پسر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترت او بخدا قسم اگر موسی بن عمران را فرزندی بود از صلب او گمانم اینست که ما او را می‌پرستیدیم مثل خدا و شما پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت امروز فرزند او را کشتید بد امتی بودید شما **للمؤلفه**

گر بدی بهر کلیم الله پسر ‖ هر یهودی داد راه اش جان و سر
بلکه او را چون خدا بندد ورود (؟) ‖ سجده میکردند یاران یهود
دی برفت احمد بفردوس برین ‖ کشته آید امروز فرزندش زکین
این چه دین است و چه آیین و حدود ‖ ای بتر از هر نصاری و یهود
نی مجوسی و صابی این کار کرد ‖ بت پرست این کفر کی اظهار کرد

پس یزید ولد الزنا امر کرد بقتل آن مرد عالم یهودی بر خواست و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید بزنید خواهید واگذارید بدرستیکه من در توریة دیده ام که کسیکه ذریهٔ پیغمبر را بکشد همیشه لعنت خدا بر او نازل شود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم است

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انا لله و انا الیه راجعون

شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عند الله الاسلام

من عرف الله فاطاعه ومن عرف الشیطان فعصاه ومن عرف الحق فاتبعه ومن عرف الباطل فاتقاه ومن عرف الدنیا فرفضها ومن عرف الآخرة فطلبها

لمؤلفه

خامه وقت یارب آمد نیم شب ❖ ناله سرکن مینما از حق طلب
کورساند صاحب ما راز غیب ❖ پاک فرماید جهانی راز عیب
ظلم وکفر اینک همه دنیا گرفت ❖ ناروائی جای احمد جا گرفت
در کبار سینه ها چون نمک ❖ آب شد آبی روان از مردمک
دادرسی نبود دیگر عالم کسی ❖ از کرم یارب بفریادم رسی
کرنماند عمر چندی بعد ازین ❖ کن مجاور در جوار شاه دین
باشم ایکاش تا که حق ظاهر شود ❖ شاید این قلب کدر طاهر شود
دارم امیدی که افتد دیده گان ❖ بر جمال دیده صاحب زمان
آرزو دارم این دیگر آرزوست ❖ ناگهان بینم جمال روی دوست
در رکابش جان دهم رنگین کفن ❖ حشر چون آیم شهید لاله کفن
شیعه آیی در درود حمد خوان ❖ از ره اخلاص باشی شادمان

المجلس الخامس در بیان نابکرجهار نفر از اسیران آل محمد صلی الله علیه وآله را در شام غلامان طلب کنیز ایشان نمودند آن بت پرستان لعین

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

در شاهوار یکه در اصداف حقایق استتار قلوب محجوب وور ضمایر افعال در آن کمون در آیات غیوب مستور است حمد علام الغیوب است که عارجین معراج ذات لیل شب ابسالکین بزم لامکان را در کلام معجز نظامش وصف بقلت و اندک فرموده قال عز وقلیل من عبادی الشکور ودیا قوت آبداری که در حجاب سابقه کوبه ای خجان وطایر تیز پر آیت الله در آن شکر ستار العیوب است که محبانش در بوته بلا وعاشقانش را در خلاص ابتلا مبتلا فرموده وصفتان زاد رتبیان بقلیل ما هم بر عالمیان اظهار فرموده کسانی را که آل عبت نوخوانی که در مجلس مشرکان بتمنای کنیزی خواستی ایشان نازبدترین بت پرستان منتهی نموده

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم

لمؤلفه

چیست دانی زین معما راز من ❖ از کجا آید دیگر آواز من
با خبر آمد دیگر چون پستون ❖ کوه افغانم ببازار جنون
طایر روحم دیگر در شام شد ❖ سیل اشکم از غوانی فام شد
مجلسی دیدم بصحرای خیال ❖ میر آن مجلس یزید بدفعال
پر ز مجلس خاص وعام شامیان ❖ اندر آن جمعی زنان جمعی سران

لیک زنهای لباس معجری ❁ بسته بر یک ریسمان کافری
بعضی از سرها برنی بعضی دیگر ❁ بود در آن بزم اندر طشت زر
جمعی از آن مشرکان بی تمیز ❁ می نمودند زان زنان خواهش کنیز
لب گشودم ناگهان بهر سؤال ❁ از زنان واز سران وآن فعال
در جوابم گفت قائل کای عزیز ❁ نیستی آگه مگر ای با تمیز
این زنان ذریهٔ پیغمبرند ❁ طفلکانی از بتول و حیدرند
این سران از اهل بیت مصطفی است ❁ نور و احفاد علی المرتضی است
آن سری کو کهف میخواند ببین ❁ هست از سلطان مظلومان حسین
آن زنی کو سینه میکوبد بزار ❁ هست زینب خواهر آن نامدار
طفلکی کو کرده غش در پای سر ❁ او سکینه باشد از داغ پدر
آنکه در غل بینیش اندر اینین ❁ هست او سجاد زین العابدین
آنکه خون از گوشش باشد روان ❁ او عروس قاسم است آن نکته دان
آنکه کرده معجر رو ز استینای ❁ دختر زار حسین آن مه پی
آنکه چشم دیدگان نالد بزار ❁ هست لیلا مام اکبر بیقرار

آنکه

آنکه بگرا شد جبین خویشتن ❁ بهر اصغر دارد او صوت حزن
او رباب و بر سکینه مادر است ❁ ناله گر بر اصغر و بر جعفر است
آنکه یا عباس گوید بیقرار ❁ ام کلثوم است نالد او بزار
بار دیگر گویم از قائل سؤال ❁ بر لسان حال بی طرف مقال
این گروه بیشمار از خاص و عام ❁ از چه ملت باشند اندر شهر شام
گفت اینها امت پیغمبرند ❁ اهل اسلامند و دین حیدرند
حیرتم افزود پس بار دیگر ❁ اهل ملت گشته اند خیر البشر
بور احمد میکشند یاران او ❁ این چه دین و ملت است و گفتگو
اهل بیت احمد و در بزم شام ❁ یک کند خواهش کنیز و یک غلام
اندر این افکار بودم در جنون ❁ بود دل در بحر حیرت سرنگون
خواطرم آمد زکانی این خبر ❁ از مبلغی ال بروح آن اثر
مقتضای اینکه این قوم زبون ❁ نیستند مسلم بدان ای ذوفنون
جمله نسناسند لیکن در لباس ❁ مشتبه گویید بر اشباه ناس
بت پرستانند چنگ انبکره ❁ بشنو از من تا شوی آگه از او

بضع اجر الحسین رحمه الله ... حب الابرار فات الله ... بعض الفجار ... فی الناس ... باستهانة الدنیا ... فلذلك الهوی العین ... الی المیزان ... الی القبر ...

در کتاب کافی مسنداً از علی بن جعفر مرویست که مولای ما ابا الحسن ع فرمودند که
لیس کل من قال بولایتنا فهو مؤمن ولکن جعلوا انسا للمؤمنین
نیست هر کسی که اظهار ولایت ما نماید اینکه مؤمن باشد فی الحقیقه لکن خدای تعالی ایشان را
انسی از برای مؤمنین فرموده است و مولای ما حضرت صادق ع با ابی بصیر فرمودند که ای ابا محمد
سه نفر از مؤمنین که کتمان کنند حدیث ما اهل البیت که کتمان نمایم حدیث را و مولای ما
عبد الصالح ع با سماعة بن مهران فرمودند که بنی امیه و بنی عباس ایمنی در نفس شما را خواستند
خواستند و مراد در خوف گذاردند و الله بدرستیکه بود در آن خدا پرستی نبود مگر یک
نفر که عبادت حق تعالی می‌نمود و اگر غیر او می‌بود حق تعالی اضافه بان یکنفر میفرمود آنجا که
حق تعالی میفرماید ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا ولم یک من
المشرکین پس بقدری که خداوند خواست بر این منوال گذشت پس انس داد او را
باسمعیل و اسحق پس سه نفر شدند قسم بخدا که مؤمن قلیل و اندک است و بدرستیکه اهل
کفر بسیارند پس فرمود که میدانی چرا کثرت انسانی مخلوق شدند و اظهار اسلام
میکنند عرض کردم که نمیدانم خداوند مرا فدای شما گرداند فرمود بجهة انس گرفتن
بر شما که دلهای خود را با ایشان خالی نمایید و آرام شوید و ساکن گردید و امثال

این روایات

این روایات بسیار است مثل اینکه فرمودند که زن مؤمنه از مرد مؤمن کمتر است و مرد
مؤمن از کبریت احمر کمتر است پس فرمودند آیا کسی از شما کبریت احمر را دیده عرض کردند که
خیر مؤلف گوید بعد از اطلاع بر آیات و روایات ظاهر شد بر من که اگر
می‌بینیم از انسان صورتان و دیو سیرتان نباید که باور کنیم ایشان را از اهل اسلام
و ایمان دانیم تا بامتحان میان نیاید این مطلب ظاهر نمیشود در زمان ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و اکثر
آل محمد ص را از کربلا تا شام در شهرها و قریه‌ها اسلام اهل اسلام بردند یکی از ایشان
دینی نبود بلکه همه بکفر مایل بودند و سکوت ایشان از اظهار کفر و نفاق باطنی بود که از آن
بروز میکرد حتی چند نفر از صحابه حضرت رسول صلعم که در مجلس عبید الله زیاد و یزید بودند
دیگر اثری نکردند که آثار اسلام از ایشان ظاهر شود مگر سه نفر نصرانی و نه نفر یهودی
و یکنفر شامی که اظهار اسلام کرده در راه محبت ... و بعد از ترتیب شهادت نرسیدند للمؤلف
هست این مطلب دور و دراز ۞ معنی نبود که سازم فاش راز ۞
مجملاً مستفاد از روایات آنست که چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت
اظهار ... در مجلس یزید پلید غدار از جماعتیکه خود را از اهل اسلام میدانستند
از آن خبیث نابکار تمنای کنیزان ایشان نمودند بعضی از ایشان بعد از اطلاع عم گردیدند

و فی کل منها الف ... سبعون الف شعبة من ... الناس ... الف ... سبعون الف بیت ... و فی کل بیت سبعون الف ...

سبعون ذراعا ... فی کل قفا ... الف افعی ... وفیها سبعون الف ... من النار ... سبعون الف قصر من النار فی کل قصر سبعون الف بیت من النار ...

ولعین آنملعون بدرد استسقا گرفتار شده بعضی دیگر به غضب الهی مبتلا شدند **اول** از آن چهار نفر

بروایة عوالم العلوم از شیخ صدوق ره فاطمه دختر امیر المؤمنین علیه السلام منقول

میفرماید که چون در مجلس یزید بن معاویه علیه اللعنه ما را بر قرار گرفتیم آن لعین چون ما را از آن احوال

دید اول مرتبه رقت نمود و ملاطفت آغاز کرد **للمؤلفه**

چون بر تخت چو گرفت آن قرار ∴ دید ما را خوار زار و اشکبار

جملگی بر بسته بر یک ریسمان ∴ چون اسیران فرنگی و زنگبار

از سروری کان لعین زار و زار ∴ ریخت سیلاب سرشکش در کنار

بهر ما انشد برما کرده رحم ∴ اهل مجلس آن کرده ما بکار

پس مردی سرخی از اهل شام برخواست و به یزید گفت که یا امیر الفاسقین هب لی

هذه الجاریة این جاریه را بمن ببخش و مرا قصد کرد و مرا بهار و ضیائی نبود

لی من ترسیدم و بلرزه آمدم گمان کردم که می تواند آن لعین مرا بخشید فاخذت

بثیاب اختی و هی اکبر منی و اعقل من بدامان همشیره ام چسپیدم و او از من

∴ بزرگتر دعاقلتر بود **للمؤلفه** ∴

بگرفتم از ترس ∴ دامان یاران ∴ نالیدم همچون ∴ شب زنده داران ∴

پیچیده در درست ∴ دامان زینب ∴ سیلی ز اشکم ∴ مانند باران ∴

گفتم بخواهر ∴ بشنو کلامم ∴ کی می توان دید ∴ این روزگاران ∴

با هم علی کو ∴ بینند اسیرم ∴ در شام محنت ∴ آن شیر یزدان ∴

اف بر تو گردون ∴ کی بی مروت ∴ کردی عزیزان ∴ خوار و ذلیلان ∴

ارکان توحید ∴ اهل وفا را ∴ کردی اسیر ∴ این شیر بیشه ∴

حرم نما نره ∴ دیگر خدایا ∴ تا کی توان دید ∴ این ظلم و طغیان ∴

پس خواهرم فرمود که کذبت و الله لعنت کردی دروغ گفتی که کو را استحق لعنت کو نمیدانی این عملی از برای تو

و نه از برای یزید لعین جایز نیست یزید لعین غضبناک شد گفت دروغ میگوئی اگر خواهم

توانم نمود خواهرم فرمود که نه و الله این از برای تو نیست مگر آنکه از ملت ما بیرون روی

و بغیر دین ما دینی اختیار کنید یزید لعین غضبناک شد و گفت این نوع سخنان بمن

میگوئی جز این نیست که پدر و برادر تو از دین و ملت بیرون رفته بودند خواهرم

فرمود که بدین خدا و دین پدر و برادر و جد من هدایت یافتید تو و جد و پدر تو

یزید لعین گفت کذبت یا عدوة الله دروغ گفتی ای دشمن خدا **للمؤلفه**

سینه ام پر آه و دل آمد خروش ∴ بشنو یزید این ور ان اهل هوش ∴

ضعیف فی النار ... العباد فی ... یلعن فی ... والمنادی ... والناطق ... والقاضی ... اسرافیل ... العالمین ...

اهل بیتی را که خوانده کردگار ❁ اهل بیت خویشتن در اقتدار

جنبشان از احمد خوانده قدیم ❁ بغضشان از البغض خوانده کریم

نور ایشان را بنور خویش آخت ❁ هر که نشناسد حسین حق را نشناخت

بت پرست شوم را این ظلم عنود ❁ میکند اظهار کفر کین جحود

صید هذا نسبت یاران حسین ❁ دشمنی حق رب العالمین

پس خواهم فرمود که امیری که هرزه میگوید از روی ظلم و سلطنت چه مغرور ست و ظالم

مینماید که گویا آن لعین حیا کرد و ساکت شد این شامی لعین اعاده کلام که نمود در زند

با آن لعین رو کرده گفت اعزب وهب الله حتفا قاضیا دور شو ای لعین خدا

ترا مرگ دهد و دوم از آن چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت را که در مجلس یزید

خواهش کنیز کردند بروایة منتخب المراثی سکینه دختر سید الشهدا ع بود که

در مجلس یزید مردی از لعینان یعنی از تنومندان به یزید پلید گفت که هب لی هذه

الجاریة من الغنیمة فیکون خادمة عندی یعنی این جاریه را از

طرف غنیمت بمن که خدمتکار من نماید و آن لعین مراد قصد نمود یعنی سکینه را الی من بعبه

خواهر ام کلثوم چسپیدم و گفتم یا عماه آیا میشود که نسل رسول اکرم کنیز اولاد زنا کار شود

لسان

لسان حال ام کلثوم مرثیة المؤلفه ❁

ای عمه دلم شکسته غمگین اشکبار ❁ بشنو کلام این سگ غدار نابکار

من بضعه حسینم از احفاد مصطفی ❁ آن شد که شد ز نور و این نیل گون بیا

من زاهل بیت احمدم و مرتضی علی ❁ کی میشود کنیز شوم بهر این شقی

این کوفه و رو بعرش که عکی که ای که اکذا ❁ بنگر که آل بضعه زهرا آمد و مرتضی

من آن که کنم که باب کباب برم بلا تشنه لب ❁ بلبند و دیده کان مرا بین زاشک آب

میگفت این سکینه مرا تا با تن روان ❁ بایستد که سوز این دل آتش بیاکان

ای بابا آی و ببینکم قوم بی تمیز ❁ بنمایند از یزید مرا خواهش کنیز

اف بر تو ای سپهر چه بیداد میکنی ❁ بیداد کم نمی و تو امداد میکنی

در این دیار کفر ندارم برادری ❁ ای عمه از کرم تو نظر بر من بکن

پس ام کلثوم رو بآن لعین نمود فرمود که اسکت یا لکع الرجال قطع الله

لسانک واعمی عینیک وایبس یدیک وجعل النار مثویک یا لکع

ای لئیم و احمق ترین مردمان خدا بند زبان ترا لال و چشمهایت را کور و دستهایت را

خشک گرداند و آتش را منزل و مأوای تو گرداند بدرستیکه اولاد پیغمبران خدمتکاری

يا ايها الناس كيف تضيعون في الدنيا وتغنمون فانها فانية ونعيمها زائلة وخيراتها منقطعة فان عبادي المطيعين الجنان بابوابها الثمانية وفي كل جنة سبعون الف روضة من الزعفران وفي كل روضة سبعون الف مدينة من اللؤلؤ والمرجان وفي كل مدينة سبعون الف قصر من الياقوت وفي كل قصر سبعون الف دار من زبرجد وفي كل دار سبعون الف بيت من الذهب وفي كل بيت سبعون الف دكان من الفضة وفي كل دكان سبعون الف مائدة وعلى كل مائدة سبعون الف صفحة من الجوهر وفي كل صفحة سبعون الف لون من الطعام

اولاد زناکاران نمیشمایند راوی میگوید که قسم بخدا که هنوز کلام آن معصومه تمام نشده بود
که زنان آنجماعت لال و دیدهای ایشان کور و دستهای ایشان خشک بید آن معصومه فرمود که
الحمد لله الذی عجل لک العقوبة فی الدنیا قبل الاخرة حمد
میکنم خداوندی را که تعجیل فرمود بعقوبت تو در دنیا قبل از آخرت فهذا جزاء من
یتعرض بحرم رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی این است جزای آن کسیکه متعرض حرم رسول
خدا صلی الله علیه وسلم میگردد **سوم** از آن
چهار نفر از زنان دختران اهل بیت اطهار را که در مجلس یزید لعین بی ایمان خواهش
کنیزی نمودند ام کلثوم دختر امیر المؤمنین است و کیفیت آن بنحویکه در طوفان البکاء
مذکور است این است که یزید بن معاویه علیهما اللعنة والهاویه را مسخره بود ظاهرم
که بصحبت آن ملعون را شادی مینمود روزی داخل مجلس آن بی ایمان گردید سرانی چند
بر نیزها و سری در پیش چشم مهر انور بر طشت زر مشاهده نمود و در جانب دیگر زنانی چند
بی چادر و معجر از موی سر خود را پوشیده بساتر رو و جبین نموده اند لکن آواز ناله ایشان
از مشاهده آن سر همچنین هزاران در گلستان پر شور و نوا و چون عندلیبان در فصل
بهاران در ناله و غوغا مشاهده نمود نشان بحرکات آن پلید بی اختیار از آن

سینه زنان

[illegible]

... سبعون الف نهر وفي كل نهر من الثمار الفلعون كذا الالف في كل بيت سبعون الف خيمة من ... وفي كل خيمة سبعون الف فراش من ... وعلى كل فراش سبعون الف حورا من الحور العين بين يديها سبعون الف وصيفة كانهن بيض مكنون

سینه زنان و خاک بر سر ریزان و خونابه دل از چشمسار چشم بر جبین و دامان ریزان
سیل اشک ریزان بر سر خاک و آه آتشناک از بر کره افلاک ایشان از جراحت مصیبت
لخت لخت و دیدهای ایشان از رشک گلنار چون رود جیحون از پرتو مهر جبینشان گردون را
خجل و از شعاع بدر جمالشان ماه آسمانی منفعل و از موهای پریشان گیسوان
عنبر افشان بزم یزید بی ایمان همچو صحرای تاتار مشک بیز و مانند مجمر عود سوز از عنبر
لبریز گشته لیکن همه آن زنان بیکبار در شیون و بیک آواز چنین گویا بودند
بعد از ملاحظه آن سرها و دیدن آن زنها که مانند کبوتران پر و بال شکسته سر بدار
بال ماتم برده کمال تشتت آنکه آن اسیران را تنگ از اسرای روم و تاتار و فرنگ صورت
موج از موج خیالی بر آئینه ضمیر آن معصوم گشته زبان بسؤال باز نمود که گروه ضلال
کشود و تمنای کنیزی خواستن ام کلثوم نمود یزید لعین نا نجابت آن سؤال بالی بود ظهیر
اجابت قصیده دست دراز کرده باز و ام کلثوم را بگیر داد آن معصومه اسیر از حرکت بیجای ان
ظهیر چنین نظیر در دام صیاد اسیر ناله و صفیر بر آورد و رو بمدینه خیر الانام فرمود طبع

لمؤلفه

ای نسب برابر ستی این نه سپهر ✤ ای فروزان از رخت این ماه و مهر

فاكهة ممّا يتخيّرون ولحم طير ممّا يشتهون لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هديّة من الرحمن ... كل قصر سبعون الف ... من الكافور ... القصور سبعون الف ... على كل سرير ...

وحور عين كأمثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون لا يموتون فيها ولا يهرمون ولا يبكون ولا يحزنون ولا يعطشون ولا يجوعون ولا يصلون ولا يبولون ولا يمرضون ولا يتغوّطون ولا يمتخطون فيها وما هم ولا يمسّهم فيها نصب ... منها بجنّتين ... رضائى ... جزاء ... بالعشىّ ...

ای شده در قرب حق عرش برین ؛ همدم اسرار رب العالمین

دیده سوی اهل بیت خود فکن ؛ پای بند دام غم تا کی مبتلا

می‌نگر کاین ناکسان بی‌تمیز ؛ دختران را همچو ما ای کنیز

می‌نمایند از یزید بی‌حیا ؛ بهر تو ما جامعی ارای فزا

چاره فرمای رسول عالمین ؛ بهر اطفال اسیران حسین

ایضا مبارک نظیر گوهر فرمود کرامی تو شاهی

تو از حال اسیران دهر بیت خبر ؛ هر دم شرارهٔ آتش مرا بکاهد جگر

که ما اسیر فرنگان و زنگبار و تتار ؛ نه دایم این یخن تو بما بود دشوار

برو تفحص احوال ما غریبان کن ؛ برین که ما چه کسانیم چه بابدرت آن کن

مبر تو نام کنیزی که این بود دشوار ؛ بر نبی و بتول و محمد مختار

ظهیر چون این مکالمهٔ ام کلثوم را شنید و این نزاع عربی زبانان دید متعجب شده بجانب سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین ع شتافت و عرض کرد که من شما را گمان کردم که از اسرای فرنگید یا تتار و یا اسیران رومید و یا زنگبار لکن تکلم شما با سلامیان می‌ماند ای نور دیده مرا با جناب سئوالی چند است بلسان حال

جواب مرا

جواب مرا و آنی بیان فرما حضرت فرمود که بپرس یکی از ده چه خواهی ظهیر عرض کرد که اولا بفرمایید که شما از کفار و بت‌پرستانید یا از اهل ملت و اسلامیان حضرت فرمود که ای ظهیر کفیفان ضیای اسلام و شمس حقیقت ماییم بدء اسلام از ما است و عروة الوثقی ما است و رکن ثانی اسلام اقرار برسالت جد ما است و ماییم ارکان توحید خداوند و ترجمان حق ذات متعال و معدن علم و کان حکمت ذات بلا اعتبار و ماییم ما کامل توحید و تمامیت اسلام و تکمیل آن اقرار بر ولایت جدم امیر المؤمنین ع است چنانکه حق تعالی فرموده است که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ظهیر عرض کرد که این مهرو ستان حیا کیست که دست بی احترامی من بکاهند او حرکت کم فرمود که عمه من زاده دختر حیدر کرار است ظهیر عرض کرد که این بانوی سرادق عصمت و عماد سپهر وقار و بهار کیست فرمود که عمه دیگر من است خواهر حضرت زینب است که آرد و قایم مقام بتول عذرا است حضرت زینب خواهران بضعهٔ فاطمه خیرة النساء است ظهیر عرض کرد که این سر بر طشت زر که مانند مهر انور است از کیست فرمود که این سر از پدرم حسین مظلوم است که بر وی رسول خدا گریه می‌کند و آنحضرت آن زیبا را که بجهت سر و او تربه آه و آورده و فراق او را جبرئیل با آسمان برد که ملائکه با و تبرک جستند مجملاً ظهیر چون اسرای محمد را شناخت عمامه را بر زمین زد

... و در جنت ... هزار ... بمثقال هزار هزار ... و در هر ... بمثقال هزار هزار ... و در هر صفه بمثقال هزار هزار ظرف است و در هر مائده بمثقال هزار هزار ... زبرجد ... طعام ...

وطپانچه برجبین وا از مجلس بیرون رفت و آن دستی را که لبو جناب ام کلثوم علیها السلام دراز

کرده بود قطع نمود و بدست دیگر آن دست بریده را گرفت و داخل مجلس شد و عرض کرد ای مهر

سپهر عفت و بانوی سرادقات عفت و بدر حجابات طهارت التوبة التوبة مرا ببخش که من

شما را نشناختم دستی که بسوی شما از کوتاه دراز کرده بودم او را قطع نمودم پس او بسوی یزید

کرده لعنت بسیار و طعن بیشمار بآن نابکار غدار گفت و دست بریده را بسوی یزید انداخت یعنی

افکند و از مجلس آن پلید بیرون رفت و دیگر اثری از ظهیر پیدا نشد و سیعلم الذین

ظلموا ای منقلب ینقلبون **وچهارم** از چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت

طاهرین را که در مجلس یزید لعین تمنای کنیزی نمودند فاطمه دختر سید الشهدا ارواحی و

ارواح العالمین له الفدا بود و کیفیت آن **بروایت** شیخ مفید علیه الرحمه این است

که آن معصومه مظلومه بیدکر بعد از ورود بمجلس یزید لعین در وقت آن که سنگدلی بر اهل بیت

طاهرین مرد سرخ روئی از اهل شام از آن خبیث نا فرجام تمنای کنیزی من نمود من دختر

صاحب جناب بودم از شنیدن این سخن بر خود لرزیدم و جامه عمه ام را گرفتم بلسان حال

فاطمه از عمه گریست ❊ **للمؤلفه** ❊

عمه جان بودم در این داغ فسوسی ❊ من کجا از کنیزی چرا گشتم عروسی ❊

ای فلک

ای فلک کردی یتیمی بر سرم ❊ بیرحمت بیکس تاراج دادی زیورم ❊

ای نمودم ناقه عریان سوار ❊ چون اسیران تتار و زنگبار ❊

مو پریشان مو کنان مویه کنان ❊ کردم از کوفه تا شام غم روان ❊

ای نبود این بس که قوم بی تمیز ❊ میخواهند ز من طلب ام کنیز ❊

چشم گریان دیده بگو این ماجرا ❊ از هیولا صورتم نا بد جدا ❊

آخر از ذریه پیغمبرم ❊ پاره جسم بتول و حیدرم ❊

من کجا و این سخن کو عار و ننگ ❊ نیستم من از اسیران فرنگ ❊

نیست بر دل دیگرم صبر و قرار ❊ روحم از تن نگشته یا بد فرار ❊

یا عمتی او تمت و استخدام ای عمه یتیم شدم بس نبود آیا حالا باید کنیز گردم عمه ام

بشامی فرمود که دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد اگرچه خود را هلاک کنی نه تو میتوانی

نه یکی این عمل کنی و نه یزید یزید لعین گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه ام فرمود نمی

توانی مگر از ملت ما بیرون روی و دینی غیر از دین ما بگوئی آن لعین بسیار در غضب شد

و ناسزای چندی بر زبان نحس خود جاری شد زینب خاتون فرمود که بدین خدا و دین پدر

و برادرم هدایت یافته آنکه بدین پدرت و جدت اگر مسلمان هستید پس فرمود که اولا دین

و ما نسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میسکنی بجهت سلطنت یزید لعین شرم کرد و ساکت شد

و بروایت سید که شامی مرتبهٔ ثانیه اظهار کرد آن ملعون گفت دور شو خدا تورا مرگ دهد

طاوس شامی گفت کیست این جاریه یزید گفت هذه فاطمة بنت الحسین و تلک

زینب بنت علی بن ابیطالب این فاطمه دختر حسین است و این زینب خواهر امیر

المومنین است شامی گفت حسین که پسر فاطمه و علی است گفت شامی گفت خدا تورا لعنت کند

ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشانرا اسیر میکنی والله ما توهمت الا انهم

سبی الروم گمان کردم که اینها اسیران روم و فرنگند **لمولفه**

گمان من که اسیران روم و تاتارند ⁂ که در کمند بلایت کنیز گرفتارند

کسی بعترت پیغمبر این جفا نکند ⁂ باهل بیت نبی این روا خطا نکند

یقین که از نسل زنای تو ای حرامزاده ⁂ برات نار جهنم نشده است آماده

یزید ملعون گفت تورا نیز با ایشان ملحق میکنم پس امر بقتل آن نو مسلمان تازه ایمان نمود **لمولفه**

خامه جگر سوخته از قد سیان ⁂ شور فکندی بهم کن فکان

دست بیار رب بگشا بر دعا ⁂ کن طلب از خالق خود مدعا

کاخر عمرت کند از زایران ⁂ کرد بلایت بنماید مکان

باقی

باشی در آن روضه عرشی اشتباه ⁂ بهر خطایای تو حسن عذر خواه

چندی در آن خاک شوی نوحه خوان ⁂ سر نهی آنجا کسپاری روان

جان و روان را بنمائی نثار ⁂ فدیه راه شه خوبان حسین

یا احد احوکنی بودم آرزو ⁂ نیست در این آرزوم گفتگو

چیست از این خوشتر ای مهر جا ⁂ روی تو بینم بسپارم روان

شیوهٔ این دل من شاد کن ⁂ حمد و درود پی آن یاد کن

⁂ انا لله و انا الیه راجعون ⁂

⁂ المجلس السادس ⁂

در بیان اینکه سر سرور شهیدان و جسد مطهر سید مظلومان بعد از شهادت در ده موضع بسخن در آمده و تکلم فرموده

⁂ و تفصیل آن دو مقام ذکر میگردد ⁂

⁂ ان شاء الله تعالی ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سرداران ارباب ادب کاروسور کرده اند و راد و سالکان در عالم اداد حمد خدا و ند است

که از جملهٔ ولاة امر خود را بمحک اختبار بلا و تمحیص خلاص ابتلا امتحان فرموده و نقطهٔ مدار انوار در عالم اکوار و مقامات ستهٔ اطوار شکر ذی الحجتی است که اسرار عالم غیوب در ادراک عتبهٔ صدور اولیاء نمود محزون غم و بی اعتبار عالم دنیا در زلزل بر کشتی این غدار بی وفا ابر خاص و عام سکان محفل کوفان و شام بمواعظ شافیه حجت کی کسر دار عالمین و قوام القعبه خافقین سید الشهدا ابا عبد الله الحسین روحی و روح العالمین له الفداست آشکار

وهو پیدا از همه **لمؤلفه**

خامه را دیگر چرا ارباب حزن ... ارغوانی شد مداد از رنگ خون

بر سرم دیگر هوای سر فتاد ... لخت دل را آخرکو آذر فتاد

طایر روحم بشام کوفه شد ... دیده ام بر آن سر اختر فتاد

دیدم اندر سنگ تلاوت کر سری ... هوشم از سر روح از آن پیکر فتاد

گاه دیدم بر شجر آویخته ... دیگرش منزل بطشت زر فتاد

بر در دروازه گاهی نصب بود ... گاه در دیر نصاری بر فتاد

در همه احوال بودش ذکر حق ... بر بیانش هوشم از پیکر فتاد

آه زارم از دل پر درد خواست ... ناله ام بر طارم اخضر فتاد

کدوم

کردم از دانائی آن سر این سؤال ... کیست این سر ناله بر این سر فتاد

قائلی گفتا که ای دل سوخته ... این سر از بهر سران افسر فتاد

این سر است از نور بخش مشرقین ... جان عالم شاه مظلومان حسین

بت پرستان از تنش ببریده اند ... کرده از ظلم ستم لوک سنین

از زمین کربلا تا شهر شام ... کهف خوانده گاه و گاهی آیتین

که نصاری را مسلمان میکند ... گاه خواند آیها با شور شین

گاه بر حال اسیران بنگرد ... سیل خون بارد زغم از هر دو عین

کشته در راه خدای اکبر است ... است حی زاموات نیست این نور عین

شرح آن احوال را آرم بیان ... بهر یاران عزیزان حسین

قال تعالی فی سورة آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین الا یات

مؤلف گوید که مستفاد از روایات چنانکه از و اخبار بعضی از

ترجمه سوره ۲۹

داثار راحت بر انداز آن لشکر جسد و سر مبارک سید الشهدا را بعد از شهادت ده مرتبه
تکلم فرمود باین تفصیل که دو مرتبه در قتلگاه و پنج مرتبه در کوفان و یک مرتبه در راه
شام و دو مرتبه در شام بمواعظ شافیه و تلاوت قرآن لب گشوده **اوّل** مرتبه از
مراتب عشره تکلم جسد آن بزرگوار است در زمین قتلگاه بنور دیده خود سکینه
خاتون و کیفیت آن **بروایة** سید بن طاوس رحمة الله این است که
علیاجناب سکینه خاتون جسم بدن مطهر پدر را بی سر در خاک و خون آغشته دید
دوان دوان آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و آنقدر گریست که غش
کرد سکینه خاتون میفرماید که در عالم غشوه شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید که شیعتی
ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
ای شیعیان من هرگاه آب خوشگواری بنوشید مرا یاد کنید و هرگاه غریبی یا شهیدی را
ببینید بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی
من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی
اخری منم فرزند پیغمبر شما که مرا بی جرم و گناه کشتند و بعد از کشتن بدن مرا
پامال سم اسبان کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی
کیف

کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کانی در روز عاشورا حاضر
نبودید و ندیدید که چگونه استغاثه میکنم و شربت آبی از برای طفل شیرخوارم میطلبم و آن قوم
رحم نمیکنند مرا و بمن آب نمیدهند و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین
یا لرزء و مصاب هدّ ارکان الحجون و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل من
زدند ای وای و داد از این مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد و بیلهم
قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالغوهم ما استطعتم شیعتی من کل
حین وای بر این گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعن کنید ایشان را ای شیعیان
من تا توانید در همه اوقات چون بهوش آمد بر صورت و سر میزد و موی خود را میکند لیکن
جماعتی از اعرابی دین باطراف آن طفل اجتماع نمودند و او را از سر آن بدن پاره پاره
شریف مطهر کشیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین **دوّم** از مرتبات
عشره که سر آن بزرگوار تکلم فرمود در زمین قتلگاه بر رسول خدا اتفاق بود و کیفیت آن
بروایة عوالم العلوم بر سبیل اجمال آن است که بعد از شهادت آن قطب
فلک الافلاک امامت جمال لعین بطمع بند زیر جامه قیمتی که با آنحضرت بود ملعون
وارد قتلگاه شد و آن را در بر آنحضرت دید و دید که رهای بسیار بر آن زده اند از شروع

حکایت جمال العین
یا ابن آدم ... الدنیا ...
... حبّ الدنیا ... وآخذ ... العباد

[illegible]

اذکرونی بالصدق اذکرکم بالصفاء اذکرونی بالاعمال اذکرکم بالاحسان علی الفضل اذکرکم بالجنة الباقی اذکرونی بالعبودیة اذکرونی بالتضرع اذکرکم بالتکرم اذکرونی بالتلفظ اذکرکم بالتلطف اذکرونی بترک الدنیا اذکرکم بنعیم البقاء

بگشودن آنها نمود چون بمره آخرین رسید آنحضرت دست در بند ازار بر روی آن گذارد
آن لعین نتوانست دست آنحضرت را از روی آن بند بردارد پاره شمشیری جسته
و آن دست مبارک را قطع نمود عزم گشودن کرد آنمظلوم دست چپ را بر روی آن بند گذارد
آن لعین شقاوت آیین دست آنحضرت را نیز قطع نمود که در افلاک ضجیج ملائکه سموات
و غلغله سکان آسمان و زمین و حجابات بلند شد و رسول خدا و امیر المؤمنین و
فاطمه زهرا و حسن مجتبی ع نازل شدند آن لعین گویا در میان کشتگان پنهان
نموده رسول خدا ص فرمودند که یا ابتاه یا حسین فدائک جدک و ابوک
و امک و اخوک آن لعین میگوید که ناگاه دیدم که حضرت امام حسین ع نشسته
و سر مبارکش بر بدن مطهرش قرار گرفته و لبیک گویان سلام بر جد و پدر و مادر
نمود پس گریست و فرمود که یا جداه قتلوا والله رجالنا یا جداه سلبوا
والله نسائنا یا جداه نهبوا والله رحالنا یا جداه یعز والله ان
تری حالنا و ما فعل الکفار بنا پس دیدم که همه ایشان نشستند و شروع
بگریستن نمودند پس فاطمه زهرا اذن طلبید که ناحیه تو را چون فرزندش
حسین ع رنگین نماید حضرت رسول ص او را اذن داده و فرمود که نیز چنین

خواهیم

[illegible]

خواهیم کرد پس فاطمه ع ناحیه تو را خضاب نمود و رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن ع گلو
و سینه و دستهای تو را تا مرفق که چون آن امام مظلوم خضاب کردند پس رسول خدا ص فرمودند
فلقیك یا حسین یعز والله علی ان اراك مقطوع الرأس مرمل
الجبین دامی النحر مکبوبا علی قفاك و خاکهای صحرا بر بدن تو ریخته باشد
و تو کشته شده و با دستهای قطع شده در این صحرا افتاده باشی یا بنی من قطع
یدك الیمنی و ثنی بالیسری پس باز آنمظلوم بسخن در آمد حکایت مراد ذکر نمودند که
که حال تو را در میان کشتگان پنهان نمودم چون رسول خدا ص کلام سید الشهدا را شنید
گریست گریستن شدیدی برخواست و بمیان کشتگان آمد تا نزدیک من رسید و فرمود که
مالی و مالك یا جمال تقطع یدین طال ما قبلها جبرئیل و ملائکة
الله اجمعون و تبارکت بها اهل السموات والارضین آیا آنجماعت کفار
با تو کم بودند کفایت نکرد تو را خدا روی تو را در دنیا و آخرت سیاه گرداند و دست
و پای تو را قطع نماید و بگرداند تو را در حزب کسیکه خون ما را کرده شده اند الحدیث **المؤلف**

هیچ دانید ای گروه شیعیان ❁ این گدا این دست بشد در جهان
باشد آن دستی که بوسیدی همی ❁ جبرئیل و مر نبی را دیده گان

[illegible]

گاه بوی کردن خیر البشر ؛ او حمایل خاتم پیغمبران
گاه بر زهرا که بدی آغوش جان ؛ گاه بر دست امیر مؤمنان
باشد آن دستی که بد قایم مقام ؛ بهر بیعت بر خدای کن فکان
بود آن دست نبی و هم ولی ؛ بی کم و بی کاستی بهر امتحان
در سخا و جود بود این دستها ؛ بسط اندر خلق پیدا و نهان
او ید مبسوط حق بودی بخلق ؛ بی شک از من بشنو ای پیر و جوان
انکه بجوی کو این معنی نیافت ؛ قطع کرد او دست خلاق جهان
دست باری کی بجسم منزه آمده ؛ از سببها و ز آلات جهان
دست آن عشره را در شناخوانی خوانند ؛ در کلام بود در زیارات و بیان

بروایت سوم از مراتب عشره که سر مبارک تکلم نمود در کوفه بود و کیفیت آن
منهج الاحزان این است که سلمة بن کهیل میگوید که دیدم سر سردار مظلومان را که بر نیزه کرده
بودند و آن سر مطهر تلاوت قرآن می نمود و چون گوش دادم این آیه را تلاوت میفرمود که
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم چهارم از مراتب عشره که آن سر
مطهر تلاوت قرآن نمود در کوفه این است که شیخ مفید علیه الرحمه از زید بن ارقم روایت
نموده است

نموده است که آن سر مبارک را در کوفه بر نیزه کرده بودند و در کوچهای کوفه میگردانیدند
چون بنزدیکی غرفه من آوردند شنیدم که این آیه را میخواندند که ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا چون این آیه را شنیدم موی بر بدنم
راست شد و گفتم یا ابن رسول الله سر مبارک تو را بر نیزه زدن و در کوچهای کوفه گردانیدن
عجب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم پنجم از مراتب عشره که سر مبارک تکلم نمود در کوفه
بود بروایت ابن شهرآشوب از ابی مخنف از شعبی که چون آن سر مطهر را آویختند
بر ریسمانی شبی در کوفه تنحنحی فرمود و از آن ریسمان آویخته و شروع کرد بقرائت سوره
مبارکه کهف خواند تا باین آیه رسید که انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم
هدی که اهل کوفه و آن سنگین دلان می شنیدند و نیفزود این آیت که ای بر ایشان
جز ضلالت و گمراهی ششم از مراتب عشره که سر مبارک در کوفه تلاوت قرآن نموده
این است که در عوالم مذکور است که در اثری رسیده که آن سر مطهر را بر درختی در کوفه آویختند
و این آیه را از آن سر مقدس شنیدند که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون در منهج الاحزان است که قبل از این با این آیه فلا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون را خواند پس فرمود وسیعلم الخ هفتم

از مراتب عشره تکلم آن سر اطهر است بابن وکیده در مهیج الاحزان مرویست از بعضی
از کتب معتبره از حارث بن وکیده مرویست که گفت من از کسانی بودم که سر مقدس را بشام
بردیم شنیدم من که سوره کهف را تلاوت میفرمود پس در شک افتادم و در تحیر فرو رفتم از یک
جهت میشنوم صدای مبارک ترا و نغمه او را از یک جهت تفکر میکنم که سر بی بدن چگونه
تکلم مینماید که ناگاه دیدم که بمن فرمود که یا بن وکیده اما علمت انا معاشر
الائمة احیاء عند ربنا نرزق آیا نمیدانی که ما معاشر ائمه زنده
میباشیم بحضرت و مرگ ما را فانی نمینماید چون این را شنیدم تعجب من زیادتر شد در
دل گفتم که نباید گذاشت که این سر مطهر در دست این لعینان بد گهر باشد
که با وی این استخفاف روا دارند بدلیلی در دل گفتم که این سر را میدزدم از ایشان ناگاه
شنیدم که فرمود یا بن وکیده ملیس لک الی ذلک سبیل ای پسر وکیده
باین فکر که کرده راهی نمی یابی و فوت و از برای تو میسر نخواهد شد ریختن این
خون مرا اعظم رتبه است در نزد خدا از گردانیدن سر من بگذار تا هر چه میخواهند
بکنند زود باشد که بدانند قبح عمل خود را اذا الاغلال فی اعناقهم
والسلاسل یسحبون ⁂ لمؤلفه ⁂

کرده ام

کرده ام این سر براه حق قتیل ⁂ بیشتر از ذبح جد خود خلیل
یوم ذر کردم برای شیعیان ⁂ عهد این منوال را بیقال و قیل
تا نمایم در صف یوم النشور ⁂ شیعه را از کوثر و از سلسبیل
جمله را سیراب سازم از عطا ⁂ از رحیق و از عیون زنجبیل
خون حلقم با سرشک اهل بیت ⁂ گر بریزد گنج فرات و رود نیل
کی وفا مینمود بعهدم یوم ذر ⁂ کی شدی امر شفاعت را اصیل
سر که قربان شد براه کردگار ⁂ اگر خواهند آن گروه بیدلیل
کو نمایند از جفاها و ستم ⁂ بر سرم این قوم گمراه ذلیل
میرسد روز جزا این گروه ⁂ اجر کارشان چه عز جون بی بدیل

هشتم از مراتب عشره که سر مقدس آنحضرت تکلم فرموده در اثنای راه شام در دیر
راهب نصاری بود و کیفیت آن بروایت قطب راوندی از سلیمان بن مهران
در حدیث طویلی که ملخص آن در تکلم سر مبارک این است که ملعونی که از بیست و چهار
نفر متوجه شونده گان سر مبارک بودند در اثنای راه شام میگوید که بدیر راهبی
از نصاری رسیدیم بعد از اطلاع راهب از کیفیت شهادت آنحضرت لعنت نمود

برسپاه نابکار یزید و گفت والله لو کان لعیسی بن مریم ابن
لحملناه علی احداقنا یعنی اگر از برای عیسی بن مریم فرزندی بود او را
بر دیده‌های خود می‌نشانیدیم پس شمشیرهای خود را بر یکدیگر زدند و گفت لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس کشتند و دانشمندان ما که هرگاه
این فرزند طاهر را شهید کنند خون از آسمان در مصیبت او ببارد و این نمی‌شود
مگر بجهت پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت واعجباه من امة قتلت ابن
بنت نبیها وابن وصیه مجلس ده هزار دیناری که با وارث
بنجبر رسیده بود به بزرگ لشکر داده سر مطهر را یک شب گرفت و بصومعه خود داخل نمود
از نور آن سر صومعه راهب روشن شده و آوازی آواز داد که خوشا بحال تو ای راهب
که حرمت این بزرگوار را دانند راهب آن سر را شست و بعطرهای معطر ساخت
و بر حریری گذارد و نظر بر دندانهای شریف آنحضرت افتاد خود را بپای آن سر رو
آن سر افکند و می‌بوسید و می‌گفت یعنی علی یا اباعبدالله ان لا اکون
اول قتیل بین یدیک پس عرض کرد پروردگارا بحق عیسی که امر فرما
که این سر مقدس با من سخن گوید ناگاه آن سر مطهر بسخن در آمد و فرمود که ای راهب

من نمی‌خواهم

من نمی‌خواهم عرض کرد که نسب خود را بمن بفرما آن سر مطهر فرمود که انا المظلوم انا المغموم انا
الشهید وانا الغریب وانا المقتول راهب عرض کرد که ایها الراس المبارک
زد لطف بیانا ای سر مبارک از این روشن‌تر بفرما پس آن سر مطهر فرمود که انا
ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة الزهراء
انا الشهید بکربلا راهب از این سخنان خروشی برآورد و روی خود را بر روی
مبارک آنحضرت گذارد و طلب شفاعت نمود آن سر مطهر فرمود که بدین جدم شرفیاب
شو تا شفاعت تو نمایم در یوم القیمة راهب بشرف اسلام در آمده و تا صباح مشغول
ناله بود چون صبح شد سر از او خواستند پس ده بدره را راهب طلبید و شفاعتی آن سر مطهر را
با آن خبیث بدگوهر نمود که بخلاف احترام با او رفتار نکنند ابن سعد قبول نمود لکن
وفا نکرد و راهب از دیر برآمده سر بصحرا گذاشت در کوهها و بیابانها مشغول
بندگی خدا بود تا برحمت الهی فایز گردید ابن سعد لعین بعد از رسیدن بدمشق
آن ده هزار درهم را طلبید دید که مجموع سفال شده و بر یک جانب آن نوشته
فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس ابن سعد ملعون

انا لله وانا اليه راجعون كفت وكفت خسران دنيا واخرت براى

نحو حاصل كويم نهم از مراتب عشره كه سر مطهر تكلم فرمود در شام بود وكيفيت

آن در احوال نصرانى كه با سهل عدى وارد شام شد كه آن نصرانى تلاوت قرآن را

از آن سر مطهر استماع نمود كه آيهٔ فلا تحسبن الله غافلا عما يعمل

الظالمون را تلاوت مينمايد قبول اسلام نمود با آن قوم بكار جهاد نمود و

شهيد شد وبيان آن در مجلس رابع كذشت دهم از مراتب عشره كه

سر مقدس تكلم نمود در شام غم انجام روايتي قطب راوندي ليست كه از

منهال بن عمرو روايت كرده است كه كفت بخدا قسم كه در دمشق سر مبارك

سيد الشهدا را ديدم كه بر نيزه كرده بودند و در پيش روى او كسي سورهٔ كهف

ميخواند چون بايي آيه رسيد كه ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم

كانوا من اياتنا عجبا پس بقدرت خدا آن سر مقدس بزبان فصيح كفت

كه اعجب من اصحاب الكهف قتلي وحملي كشتن من وسر من را بر نيزه

زدن عجيب تر از قصهٔ اصحاب كهف ورقيم است اي قراء كشتن تو از هر امر

عجيبي عجيب تر است لمؤلفه

آنكه

نبا مخالفت نفس اودن

خويش است كه كمراه

كمن خويش نفس

سكند تر از راه خدا انا

خلق است

الشوري الواقعة

الشاتعون لمن

يا ابن آدم

تتعاقبون بالليل والنهار

يا ابن آدم ما تفعل وتفعل

قليلك وكثيرك

آنكه قبل از عالم ايجاد بود ÷ همدم و همراز قيوم ودود ÷

آنكه بد محرم باسرار ابد ÷ وصف ذاتش قل هو الله احد ÷

آنكه بر تخت ولايت بد مكين ÷ پيش از اين افلاك اين عرش برين ÷

آنكه بد در بزم يار اندر صلوة ÷ نه مكان بود و زمان و نه جهات ÷

آنكه قبل از زهر سر مد بود بود ÷ نه هيولى داشت نى صورت وجود ÷

آنكه از كرد نورش اختيار ÷ بود عرش قلب او مأواى يار ÷

كما ورد في حديث القدسي ما وسعني ارضي ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن

از شعاع نور آن عاليجناب ÷ كشت پيدا سر طلعت آفتاب ÷

پس سراد قهاى مجد و كبريا ÷ پس كار عز و انوار ضيا ÷

زالتفات او بيار و حانيان ÷ پرتو از نور او كرديان ÷

آنكه اندر لا مكانش جاى بود ÷ پيش از آن كاين بحر امكان موج ÷

بر فراز هستى او ماوى كند ÷ عرش و كرسى و فلك برپا كند ÷

پا كند ايجاد در ياى حجاب ÷ دار آيد آفتاب و ماهتاب ÷

ذات مظهر ذات سر ذات او ÷ در لباس مدبران بى كفتكو ÷

هستی هر هست از انوار اوست ❁ نور هر موجود از آثار اوست

کیست آن مبدأ تجلی عالمین ❁ مظهر اسرار حق یعنی حسین

در دو منزل مظهر او رابدان ❁ کربلا یک یک قلوب شیعیان

کما رواه ابن قولویه فی کامل الزیارة مسنداً عن النبی ع

قال قال رسول الله یقبر ابنی فی ارض یقال لها کربلا هی البقعة

التی کان علیها قبة الاسلام التی نجا الله علیها المؤمنین

الذین امنوا مع نوح فی الطوفان و در حدیث مقداد بن اسود

کندی رسول خدا ص فرمودند که یا مقداد فان للحسین ع فی بواطن

المؤمنین لمحبة مکنونة و حضرت صادق ع فرمودند که نحن

دعوة ابرهیم ع و فی الزیارة وجعل افئدة من الناس تهوی

الیه ❁ لمؤلفه ❁

کی روا باشد که اولاد زنا ❁ از ره کین و ستمها و جفا

از قفا او را جدا سازند سر ❁ از ستم سازند او را بر سنین

شام و کوفا نش بگردانند باز ❁ او برب العالمین اندر نیاز

بشنو

بشنو از من گر ترا باشد شعور ❁ آنچه میگویم بلا عیب و قصور

بو آن سر اقدس این زنده کان ❁ هم شنیع و در نظاره دیده گان

بولهبانش بذکر کردکار ❁ دیده اش بلبنا بدی با اختیار

دیده اش میدید آن جور و ستم ❁ آنچه میکردند بر اهل حرم

از ستمها و جفا آن مشرکین ❁ از اذیتها که آن قوم لعین

آنچه در کوفان و در شام شد ❁ جمله را دید آنچه آن ایام شد

آنچه میگفتند آن قوم نجس ❁ می شنید آن سر بلا ریب و فسوس

آنچه آمد بر گروه طاهرین ❁ آمدی بر آن سر جان آفرین

آن زمانی را که در بطحی رسید ❁ در مدینه ناله صغرا شنید

خواهرانرا دید در اندوه زار ❁ ناله گر بر ناقه عریان سوار

دختران را دید در شیون قرین ❁ اشکبار و دیده گریان و حزین

دید زنها سینه زن در شهر شام ❁ مو کنان موبه کنان اندر کلام

خامه را سوختی یا رب بگو ❁ بانگ با حق علا در گفتگو

یار با بر حق این سر کو سرست ❁ بر تمامی ما سوا بیت افسرست

114

یا ابن آدم اذا رأیت الضیف
عندک محبوس ... من
تبعه ... فضل ... یا ابن
آدم ... من فضل الله ... عبدک
یا ابن آدم المال مالی ... فان منعت
والضیف رسولی فلا تطمع
مالی من رسولی یا ابن آدم المال
جنتی و نعمتی ...
مالی ... الاغنیاء ... تبخل
والفقراء عیالی ... الناس
علی عیالی یا ابن آدم
... لا ابالی

دیر شد وقت زیارت ای کریم ⁂ زایرم زایر آن عرش رحیم
ای حبیب و دین کان پر گناه ⁂ سایم آن درگاه و بهشتم عذر خواه
سازیم در آن دیار ای کردگار ⁂ از مجاور های آن عالی تبار
اندر آن تربت کنی این جسم زار ⁂ خاک فرمائی مرا در آن مزار
حشر فرما بی حسابم زنجبیل ⁂ دیگرم از کوثر و از سلسبیل
باشم اندر پی وعظان امام ⁂ در صف کوثر دهی ای ذو السلام
شیعه آمینی طمع دارم بگو ⁂ حمد و اخلاص کو خوان بی گفتگو
ادم حق نماید شیعیان زاای نصیب ⁂ او عطا فرما شود حق حبیب

⁂ المجلس السابع ⁂

در بیان اینکه هشت نفر از اهل بیت سید الشهداء که هشتم ایشان جابر است در صحرای کربلا بود در زمین قتلگاه و در دمشق و در ورود کربلا در اربعین غش نموده اند که غش کننده گان

⁂ هشت نفر اند ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بی منتها و ثنای بی غایت شایان تحریر از شراب طهور حسنحانه معرفت را خمار شکن حمد حضرت حبیب الغفور ای کنه کلم خاقان تخوررا کلاس بلا یا اشیا غم و غم اصان لجج بحار توحید را کشتی نجات شکر علام الغیوب کسب که سالکان معراج بزم حضور شی را بتقال جان نقشانی و ترک لذات این جهانی افشان فرمود قال تبارک و تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین

⁂ لمؤلفه ⁂

کیست دانی مست زین جام الست ⁂ انکه از جان و جهان یکباره رست
انکه در تبلیغ امر کردگار ⁂ هیچ اندر عزم وی نامد شکست
انکه از فرزند جان و از عیال ⁂ در ره مرد در راه حق افشاند دست
تا ندای ارجعی اکی آمد بگوش ⁂ ماسوی را دیده در آن عزم بست
عالم تجرید را بی پرده دید ⁂ کفت دادم بر فلایت انکه راست
از قیود ات جهان عالم دست شست ⁂ از می حلا سلسله یکباره مست

[illegible] نمود قبول ... عشق ... علی ... آدم ... اکاه ... عجز ... برای عاشقان ... اوردند ... بی حق ... بر جگر ... وفا ... نوازش کردن ... مهمان ... صلوه کردن ...

گفت این عاشق زجمع عالمین ❊	غیر سر جمله شد خوبان حسین ❊
اگر اندر راه حق کوی نثار ❊	مال و جان و یاوران با نور عینی ❊
آه از آنوقتی که با قاسم وداع ❊	می نمود و غش نمود آن نور عینی ❊
آه از آنوقتیکه دید عباس را ❊	از دو دست او جدا از منکبین ❊
بر کرد دستی گرفت و غش نمود ❊	گفت کو یار و معینم این این ❊
خواطرم آمد دیگر اید و ستان ❊	فاطمه آن دختر پاک حسین ❊
آن زمانی را که شد مجروح گوش ❊	غش نمود از کثرت اندوه و شین ❊
آه آن شب زینب در سر جا ❊	خواطرم آمد رود ختم از رحم عینی ❊
یک روز کربلا و آن دیگر ❊	لیلة العاشور غش کردن زینی ❊
دیگر اندر اربعین شاهدین ❊	روی قبر کی غش نمودن الی الینی ❊
دیگر از کلثوم دیدن در انجا ❊	غش نمودن ناله اش در خافقین ❊
از سکینه در زینی قتلگاه ❊	غش نمودن تا گیم نور زمین زینی ❊
دیگر از طفل صغیر آن شهید ❊	دیدن سر را و جان دادن زینی ❊
دیگر از جابر که یوم الاربعین ❊	غش نمودن از غم داغ حسین ❊

مستفاد

[margin:] سکینه ... عاشق ... آدم ... حقوق ... لطف ... کنه ... راه بول از زبان ... دیگر ... خوف ... بدر ... از امور ... جشن ... [illegible]

[illegible]

یا آدم لما ابتلیناک ... والمغفرة ... بالذنب ... یا ابن آدم ... الی الجنة ... ان العفو احب شیئا عندی ... لما ابتلیت احدا بالذنب ... یا ابن آدم و اعطیناک الایمان بغیر سؤال ... والمغفرة مع ... فکیف نبخل علیک ... تضرعک ... بالجنة والمغفرة مع ... سؤالک و تضرعک یا ابن آدم اذا اعتصمت ... عبدی هذا بیتی و ...

مستفاد از روایات چنانکه از اخبار هم شی پر از زحمت بر اعراز آن شد هشت
نفر از قافلهٔ محنت و بلا و مسافران بزم ولی و سالکان قافلهٔ حسینی اوادلی
در معراج غش کی زحمتی ارض کربلا از تراکم امواج هموم و طوفان بلایا و غموم غش نموده اند
دیگر نفر غیر از زوار آن تربت سید الشهداء جان **اول** از آن هشت نفر زینب
خاتون دختر امیر المؤمنین بود و آن معصومه در سه وقت از فرط غم و کثرت الم
و اندوه ماتم غش نمود **اول** زان سه وقت در روزی که بان ارض بلا رسید غمناک بود
بروایتی منتخب چون بان ارض هولناک قافلهٔ محنت و بلا رسید زینب
آنحضرت الستاده از چند حرکت داد آنحضرت اورا قدم از قدم بر نداشت آن اعرض کرد
آن دیگر غیر بر آن منوال حرکت نمود آنحضرت گردون ولایت فرمود که یا قوم
ما یقال لهذه الارض عرض کردند که نینوا میگویند فرمود که هل لها
اسم غیر هذا عرض کردند بلی شاطی الفرات مینامند فرمود که هل لها اسم غیر
هذا عرض کردند بلی کربلایش مینامند فرمود که هذه والله کرب و بلاء
هیهنا والله تقتل الرجال و هیهنا والله ترمل النسوان و
تذبح الاطفال و هیهنا والله تهتک الحریم **لمؤلفه**

این زینب با تن گرگ و بلا است ⁂ قسمت ما اندر این کربت و بلا است

کشته میکردند در این یاوران ⁂ بیوه میکردند این جمع زنان

طفلهای خورد سالم شهید ⁂ میشوند از ظلم بیداد یزید

پس حریم اندر این گردند خوار ⁂ سر برهنه ناقه عریان سوار

خیمگاه ما زنند آتش ز کین ⁂ بت پرستان مجوسان لعین

بر سنانها جمله سرها سر شود ⁂ پایمال مرکبان پیکر شود

پس فرمود ای اصحاب کرام فرود آئید فههنا محل قبورنا و ههنا والله محشرنا و منشرنا جد بزرگوارم رسول خدا صلعم مرا باین واقعه عظمی وعده داده و خلافی در وعدهٔ آنحضرت نیست پس پای مبارک از رکاب خالی فرمود **بروایت** شیخ مفید آن روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سنهٔ شصت و یک بود بروایت منتخب آنحضرت بر آن خاک پاک بهر آن تا غمناک نشست و شمشیر خود را اصلاح مینمود و میفرمود

یا دهر اف لک من خلیل ⁂ کم لک بالاشراق والاصیل

من طالب و صاحب قتیل ⁂ والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی

سالک سبیل فالی سبیل و منتهی الامر الی الجلیل و این ابیات را مکرر فرمود

تا اینکه

تا اینکه معصومهٔ کبری حضرت زینب خاتون این ابیات را شنید پس بر خواست و دامن کشان برهنه پای کشیده میدوید تا بنزد آن سرور رسید و گفت یا اخی یا قرة عینی لیت الموت اعدمنی الحیوة یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین هذا کلام من یقن بالموت و اثکلاه الیوم مات جدی محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء و اخی الحسن الرضا حضرت فرمودند ای خواهر گرامی حلم و صبر تورا شیطان لعین نبرد بدرستیکه قضای خدا و تقدیر شده راضی باش فان اهل السماء والارض یموتون وکل شیء هالک الا وجهه ابی خیر منی و اخی خیر منی ولکل مسلم برسول الله اسوة آن معصومهٔ دل باخته عرض کرد یا اخی تقتل و انا انظر الیک پس غصه در گلوی گره شده اشک بر کارهٔ دیده کانش لبریز گوید لسان حال آنمعصومه بیت **لمؤلفه**

مصیبت تو ای جز ابر باران است ⁂ تو کشته میشوی و دیده ام تورا نگران است

چگونه جامه نچاک و چهره را نخراشم ⁂ پس از تو کار من اندوه درد و آه و افغان است

چگونه خنجر نزداو ز هر دیدهٔ کار برچیده ⁂ اسائی شاد من روزگار ما امان است

اویتت منها فاتك الدنیا ولا تفرح بما اتاك الدنیا یا ابن ادم الیوم لك و غدا لغیرك یا ابن ادم اطلب الاخرة في الدنیا و دع الدنیا فان خیر من الاخرة یا ابن ادم انت في طلب الدنیا و ما فیها یا ابن ادم انت في طلب الاخرة قبل ان تترك الدنیا ولو ترك ادم كن ولو من عبادي لا احل من الانبیاء لتركنها الانبیاء الى عبادي كما علمي

داحیل السمع الناس والثالثون یا ابن ادم احسن خلقك مع الناس حتى احبك وحببك الى الناس وغفرت قلوب الصالحین ذنبك یا ابن ادم ... للمسلمین یا ابن ادم ...

ای برادر جان مارا بجرم جدم نحوی برکوانی حضرت فرمود که یا اختاه لو ترک

القطا لنام انمعصومه عرض کرد که یا اخی والله لا فرحت بعدک ابدا

پی لطمه بصورت خود زد و گریبان را چاک نمود و غش نمود از گریه اندوه و بزرگی

افتاد پس آنحضرت با نمعصومه فرمود که یا اختاه بحقی علیک اذا انا قتلت

فلا تشقی علی جیبا و لا تخمشی وجها و لا تدعی بالویل

والثبور ثم حملها حتی ادخلها الخیمة

لمؤلفه

بود زینب در جوار شاه دین ❁ همچو در معراج خیر المرسلین

از دمی بر روی نکندی دیده کاش ❁ دید امی عبا را بی گمان

زو ان شب برتر از معراج بود ❁ عرش حق از نور او تمجج بود

دید زهرا و علی و مصطفی ❁ از جمال نور پاک مجتبی

چون گشت آن شب روز زین خاکدان ❁ غش از کنی بنمود از تن دادجان

بلبل تختن بتران نمود زنو کی ❁ نیست این رسم وفا و بنده کی

جان بی جانان چکار آید مرا ❁ به که سازم در حیاتش من فدا

و اما مرتبهٔ دوم که انمعصومه را بار دیده اشکبار در خاک اندوه خاک کربلا غش نمود

لیلة

لیلة العاشور بود و کیفیت آن **بروایت** شیخ مفید علیه الرحمه از مولانا علی بن

الحسین علیه السلام این است که حضرت سجاد فرمودند که در شب عاشور عمه ام زینب خاتون در نزد من

بود پدر بزرگوارم با جوین آزاد کرده ابی ذر غفاری در خیمه بود و پدرم اصلاح

شمشیر خود میفرمود و این ابیات در لسانش جاری بود که یا دهر اف لک من خلیل

تا آخر ابیات مقدم مکرر فرمود تا اینکه من فهمیدم و دانستم که بلا نازل شده

گریه در گلویم گره شد و خود را از گریستن حفظ نمودم **و** اما عمه ام زینب خاتون

چون این کلمات را شنید و از شأن زنها است جزع و رقت قلب نتوانست متحمل بشود

برخواست و دامنش بر زمین کشیده میشد بیچاره و مقنعه خود را با آنحضرت رسانید

و گفت واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی

فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی

پدرم نظر بسوی آنمعصومه دلکباب بلشان نمود و فرمود که ای خواهر کرامی لا یذهبن حلمک

الشیطان و در دیدگان پدرم پر از اشک شد و فرمود که اگر قطا را

گذارند آرام میگیرد و میخوابد عمه ام عرض کرد که یا ویلتاه آیا بنا چاری ترک

در داده ای برادر جان من این بیشتر دل مرا میسوزاند و بر من گران ترست

ای مرد مؤمن تا آنکه دوست دارم
با مردمان دوست ... دائم نور را
نور او و دوست و دنیا از هم
در دل صالحان ... برادر
گناه نور را ...
... بیداری برای
انچه را که دوست داری ای مسلمان
هیچ ... است ... باک مباش
آدم اندوه ... دنیای
خبر نکه ... باش
تو ... ازان دنیا ...
نباید تو را ... فردا
دنیا امروز ... برای خیر تو

پس لطمه بر روی مبارک زد و جامه را در بر چاک نمود و غش کرد و بر زمین افتاد
پس پدرم گریبان بسوی او آمد و آن بیهوش را افاقت نمود و فرمود که یا اختاه اتقی
الله و تعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون و اهل
السماء لا یبقون وان کل شیء هالک الا وجهه تعالی
الذی خلق الخلق بقدرته و یبعث الخلق و یعودون
الیه و هو فرد وحده جد بزرگوارم بهتر از من بود و پدرم عالیمقدار و مادر
عالی تبار و برادر نامدارم از من بهتر بود و هر یکی مسلمین و مرا است پیروی
رسول الله و هر یکی از ایشان دار فنا را وداع فرمودند و بخواند این کلمات المعصومه
زار زار تسلی فرمود پس فرمود که ای خواهر ببرکت من تو را قسم میدهم و قسم مرا
رعایت کن بعد از شهادت من در عزای من گریبان چاک منما و روی مبارک
مخراش و صدای واویلا بلند مکن پس المعصومه دلفکار اشکبار سر آورد در
بر زمین نشانید ❊ **لمؤلفه** ❊

دید زینب چون جمال آفتاب ❊ دید در چرخ ولایت آفتاب ❊
آنچه اندر پرده بد بی پرده دید ❊ طره وحشی ز نسیان تن برید ❊

یکطرف

یکطرف دید آن جمال جاودان ❊ وجه باقی خداوند جهان ❊
در مقام اندکاک از قید تن ❊ سایر بزم وصال ذوالمنن ❊
یکطرف دید بیکسان شامیان ❊ بسته کشتی چند از کوفانیان ❊
سایر اندر بحر ظلمت بی درنگ ❊ بحر بیهوده بت پرستان فرنگ ❊
در تحیر زاختلاف این و آن ❊ جامه را زد چاک عشق فرط آن ❊
پنج تن آن شد فاقد آنمهر پاک ❊ ماند در تن نیمی نیم جان هلاک ❊
زان سبب بنمود زین عالم عبور ❊ تخته بند عنصری افکند دور ❊
شاه دین فرمود کای ستر علا ❊ بایدت چندی بشان اندر جسد ❊
طفلکان خورد پرورده بناز ❊ میر سایه شان بقسمی بر حجاز ❊
بی پناه هند اندر این دشت بلا ❊ باشی با هم بهرشان ای مبتلا ❊
نکتهای چند باشد بعد ازین ❊ در جسد میمان و آن اسرار بین ❊
انتهای سیر من در کربلاست ❊ غایت معراج تو شام بلاست ❊
وعدهٔ دیدار در شام داد ❊ خواهر دلخسته را آرام داد ❊

مرتبهٔ سوم که زینب خاتون غش نمود در یوم الاربعین است و کیفیت آن

در مهیج الاحزان چنین مذکورست که چون آن معصوم بر قبر برادر بزرگوار رسید
جامه را چاک زد و باواز حزین فریاد برکشید که وا اخاه وا حسیناه
وا حبیب رسول الله یا بن مکة و منی یا بن فاطمة الزهراء
یا بن علی المرتضی پس بر زمین افتاد و غش نمود مداح گوید دوم
از آن نفس غشی نمودکان در الغوصه محنت و بلاء جناب سید الشهداء بود وی
در روح العالمین له الفداء آن حضرت در دو مقام غش نمودند مقام اول
چون حضرت قاسم عزم شهادت نمود از عم بزرگوار کسب تحصیل رخصت آمده قاسم هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود ولیکن بسیار خوش روی و صبیح منظر بود حتی انکه وارد شده است
که کان وجهه کفلقة قمر گویا اینکه روی او مانند روشنی ماهتاب
تمام سعید خورشید و چون سید الشهداء دید که آن نور دیده عزم شهادت و جان
بسیار را بر میان بسته آن حضرت قاسم را در بغل گرفت و جعلا یبکیان
حتی غشی علیهما هر دو شروع بگریه کردند آنقدر گریستند که هر دو غش کردند
و بعد از زمانی که بهوش آمدند حضرت قاسم اذن جنگ از عم بزرگوار خواست
و دست و پای آنحضرت را میبوسید و آنحضرت فرمود که یا ولدی اتمشی برجلک

الی

الی الموت آن نور دیده عرض نمود که وکیف یا عم و انت بین الاعداء
وحیداً غریباً **لمؤلفه**

دید نور مجتبی را آن جناب ⁂ از جمال قاسم و گشتی کباب
سیل اشکش زآن روان بی اختیار ⁂ ریخت بر دامن چو باران بهار
طایر روحش ز شاخ تن پرید ⁂ دیده از دیدار آن عالم برید
دید قاسم از جمال شاه دین ⁂ اگر احمد دیده در عرش برین
با جمال چهره آن شاه دید ⁂ روح او از آن ز شاخ تن پرید
هر دو در معراج بودند نشین ⁂ شد جمال حسن و هم روی حسین

مقام دوم وقتی بود که آن نیر فلک الافلاک ولایت بربالین برادر خود حضرت
عباس رضوان الله علیه آمده آن حضرت را با بدن پاره پاره و دستهای قطع شده ملاحظه
فرمود شیخ فخر الدین طریحی میگوید که چون برادر خود را بآن حال دید فریاد وا اخاه
وا عباساه و وا مهجة قلباه برآورد و میفرمود که دشوار است بر من
فراق تو ای برادر ... گذارده بخیمه آورد و او را در خیمه گذاشت
و آنقدر گریست که از بسیاری گریه غش کرد و مرحوم گوید **لمؤلفه**

داغ برادرت بکر میکند کمان ؛ سیلاب خون ز روی لعل میکند روان
از بسکه داشت شاه تعلق بآن جناب ؛ بحر کشته دید رفیقی تن نکرد تاب
غش کرد و رو نمود بسوی عالم مثال ؛ تا دید او برادر و خفته بسیلال

سوم از هشت نفر غش نمودگان حضرت قاسم بود که در حین وداع نمودن
با عم کرام خود که در غش کردن آنحضرت گذشت چهارم از هشت نفر غش نمودگان
آن وادی کربت ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع بود در وقتی که بدن منور الکناح
و کیفیت آن بروایة صاحب مناقب و ابن بابویه و ابو مخنف و صاحب منتخب
اجمالا این است که بعد از شهادت آن قطب فلک سوی و آمدن نور الکناح تقبلگاه
و خود را از بال و کاکل و پیشانی و جبین بخون آن سرور دین رنگین نمودن
و امر ابن سعد بر فتن آن دو جاهل نفر اهلاک کردن بلکد و دندان و زبان
الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها کریان و
نشست بر کنجتی ابن سوار آن و بوسیدن آن حیران آن جسد مطهر با بدن
وهو مع ذلک یصهل و یبکی بکاء الثکلاء نند زن فرزند
مرده سیل اشکش ریزان کابن خیمه های حرم روان کردید جناب زینب خاتون
بلکه

سکینه خاتون فرمود که آواز اسب پدرم می آید اخرجی الیه و استقبلیه
سکینه خاتون از برای استقبال معجر بسر افکنده بیرون آمد چون نظرش بر آن اسب افتاد
دید که یال و کاکلش غرق بخون است و پدر در آن نیست نعره از سر کشید و فریاد
قتل الحسین علیه السلام بر آورد و فرمود **العربیة**

مات الفخار و مات الجود و الکرم ؛ و اغبرت الارض و الافاق و الحرم
و اغلق الله ابواب السماء فلا ؛ ترقی لکم دعوة تجلی بها الظلم
یا اخت قومی انظری هذا الجواد اتی ؛ یخبرک ان ابن خیر الخلق مخترم
مات الحسین فیا لهفا لمصرعه ؛ و صار یعلو ضیاء الامة الظلم
یا موت هل من فدا یا موت هل من عوض ؛ الله در حسین الکفار ینتقم
یا امة السوء لا سقیا لربعکم ؛ یا امة عجبت من فعلها الامم

چون زینب خاتون این کلمات جگر سوز را از سکینه خاتون شنید آواز ناله را بلند
نمود و از خیمه بیرون آمد و این اشعار را خواند **العربیة**

شرفت بالریق فی الخ فجعت به ؛ و کنت من قبل ارجی کل ذی جاد
فالوهم احسبیر شیئا فاندبه ؛ لولا التحمل ضاعت فیه افکاری

قد کنت املُ الّا لا استربها ❊ لولا القضاء الّذی فی حکمه جار
جاء الجواد فلا اهلاً بمقدمه ❊ الّا بوجه حسین مدرك الثّار
ما للجواد لحاه الله من فرس ❊ الّا یجدل دون الضیغم الضّار
یا نفس صبراً علی الدّنیا ومحنتها ❊ هذا الحسین قتیل بالعری عار

پس همه زنان سر برهنه از خیمه‌ها بیرون ریختند و همگی جا بجا رجا که زدند و خاک بر سر کشیده و طپانچه بر رخسارها زدند و امّ کلثوم دست خود را بر پیشانی
خود گذارد و فریاد وا محمّداه و وا جدّاه و وا انبیاه و وا ابا القاسماه
وا علیّاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه وا حسیناه بر آورد و گفت هذا
حسین بالعراء صریع بکربلا مجزوز الرأس من القفا مسلوب
العمامة والرّداء **پس** غش بر آن مخدّره عارض شده و مدهوش بر زمین افتاد
و آب الفرات شبیه میکشید و سر خود را در پای خیمه آن مقدار بر زمین کوبید که از روش

للمؤلفه

از جدائی مفارقت گو ❊ ❊
خواست شیون ز آل احمد آنچنان ❊ لرزه افتادی بارض و آسمان
گشت نیلی چهره این چرخ پیر ❊ بر غبار آن ارض شد گردان مسیر

نالها از

ناله از هر ذره بر پا شد ی ❊ ماسوی پر غلغل و غوغا شدی
خون ز چهر چرخ آمد بر زمین ❊ از زمین خون رفت تا عرش برین
خواست طوفان از کمال انقلاب ❊ وز همه ذرات و چهره آفتاب
گر نبودی حجت دنیا و دین ❊ سید السجاد زین العابدین
میشدی ابا همچون امّهات ❊ در عدم فانی کمال ممکنات
جبرئیل آمد ز غم افغان کنان ❊ خاک بر سر بیخت چون دیوانگان
اگر ز احوال زینب چون بدی ❊ سینه‌اش پر خون و دل چون آتشی
بر یقین آن بینوای دل کباب ❊ کو ز خجلت چرخ چارم آفتاب
او بین احوال یارب چون کند ❊ کو چنین اکلین اطفال را چون کند
خامه خونین شد و تو را آخر مداد ❊ نقش بر دفتر نما افغان و داد

پنجم از هشت نفر غش نمودگان فاطمهٔ صغری دختر سید الشهدا است و
کیفیت آن **بروایت** عوالم العلوم و بحار الانوار این است که آن معصومه
میگوید که بعد از شهادت اصحاب و یاران من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر بر جسدهای
پاره پاره شهدا میکردم و میدیدم که اسبان مخالفان بر آن جسدهای مطهره تاختن میکنند

ودراین فکر بودم که برزبان چرخ خواهد نمود ایقتلوننا ام یاسروننا

ناگاه یعنی ازرق سرخ مویی روی بزبان آمده وبکعب نیزه ایشان را

اذیت مینمود ودربرهنه میکرد وایشان بیکدیگر پناه میبردند وناله واجداه

واابتاه واقلة ناصراه واحسناه واحسیناه برمیکشیدند و

میگفتند امامن مجیر یجیرنا امامن ذاید یذود عنا ای فریاد

رسی نیست که ما را از اذیت این ظالم نجات دهد آیا مسلمانی نیست که دفع

شر این لعین از ما نماید فاطمه میگوید که طایر روحم از آشیان تن بارزو

وپرواز درآمد وقصد پناه جستن بعمه ام ام کلثوم نمودم که آن لعین بجانب

من روانه شد ومن بعجز امدم واذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم

کعب نیزه آن لعین بمیان کتفم آمد برو درافتادم آن ملعون گوشم را

پاره کرد وگوشواره ام را برد وخون از روی من جاری گردید ومقنعه را از سرم

برداشت بنحوی که آفتاب برسرم تابید وبسوی خیمها برگشت ومن غش کرده بیهوشی

برزمین افتادم چون بهوش آمدم عمه ام را گریان دربالین خود یافتم که میگوید

ای نور دیده برخیز برویم نمیدانم بر دختران وبر برادر بیمارم چه گذشته

برخواستم

برخواستم وگفتم یا عمتاه هل من خرقة استر بها راسی عن اعین

النظار ای عمه آیا کهنه داری که سرم را از نامحرمان بپوشم فقالت یا بنتاه

وعمتك مثلك پس نظر کاین عمه ام نمودم فرایت راسها مکشوفة

ومتنها قد اسود من الضرب پس دیدم که دختر فاطمه زهرا ع سر

برهنه بود واعضایش از زدن تازیانه سیاه شده بود پس بخیمها برگشتیم

دیدیم که آنچه در خیمه بود همه را تاراج کرده بودند

لمؤلفه

فاطمه چنین دیده کان بگشود زار	دید سر داماان عمه اشکبار
بافغان میگو یدای نور دو عین	بیخبر گشتیم ز اطفال حسین
خیز تا بینیم طفلان چون شدند	هر یکی در دستی از اهریمن شدند
گفتم ای عمه ندارم معجری	تا بپوشم روی وموی و پیکری
آنچه این نامحرمان عرصه تنگ	بدتر ند از بت پرستان فرنگ
درجوابم گفت با چشم پر آب	عمه ات هم نیست اقلیم حجاب
چون نظر کردم بر آن مهر جهان	سر برهنه دیدم او را آنگهان
بود اعضایش چو گردون نیل رنگ	از جفای شامیان پر نام و ننگ

بره با آکال چشم خونفشان ❁ بر بوی خیمه شدیم از غم روان ❁

پنجم بیمار علی بن الحسین ع را که بر رو در افتاده و از شدت گرسنگی و ضعف
تشنگی و بیماری طاقت نشستن نداشت و آنحضرت بر ما میگریست و ما بر او میگریستیم
ششم از هشت نفر غشی نمودگان سکینه بنت الحسین ع بود که در قتلگاه
غشی نمود بر روی جسد پدر بزرگوار آن شعار سابق را از جسد پدر بزرگوار
شنید که اول آن این است که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
که در تکلم رأس مبارک در مقامات عشره گذشت هفتم از هشت نفر غشی
نمودگان طفل سه ساله سید الشهداء ع است که معروف به رقیه است و در شام
قبر آن نور دیده است و بقعه دارد که زیارتگاه مؤمنان است و کیفیت آن
بروایت منتخب و غیر آن این است که طفل سه ساله از برای سید مظلومان
سید الشهداء ع بود و بعد از شهادت پدر را ندید پس آن طفل در حسرت غلبه
نمود و چون پدر را طلب میکرد میگفتند آن زنان دل سوخته که فردا می آید
و آنچه مطلوب تو است با اوست تا آنکه شبی از شبها پدر را در عالم خواب دید
و چون بیدار شد آهی کرد و ناله سر داد فغانی عالم گیر شد زنان اهل بیت

اهل

اهل بیت از خواب بیدار شدند و از او سبب گریه و ناله را پرسیدند آن طفل خورد سال گفت
ایتونی بوالدی و قرة عینی هر چند آن نور دیده را تسلی میدادند گریه
و اندوه وحشی زیادتر میشد تا اینکه از امواج بکار حزن آن نحو دریاهای اندوه اهل بیت را
بهیجان آورد همگی ایشان ناله را با آه و افغان بلند نمودند و لطمه بر رویهای خود
زدند و خاک بر سرهای خود ریختند و مویهای خود را پریشان نمودند چنین فریاد و فغان
آن غریبان گرفتاران به گوش یزید لعین آواز ناله و گریه ایشان را شنید پرسید چه
واقع شده گفتند این طفلک خورد سال پدر خود را در خواب دیده و چون بیدار شده
پدر را میطلبد این ناله و خروش از آن طفل و زنان اهل بیت طاهرین است
چون یزید لعین این را شنید امر کرد که سر پدر بزرگوارش را ببرید و نزد
آن طفل بگذارید شاید از دیدن سر پدر تسلی یابد پس آن سر انور را در مندیل
دبیقی پیچیده در پیش روی آن مخدره گذاشتند پرده را از روی آن سر مبارک
برداشت و گفت این سر کیست گفتند که این سر پدر بزرگوار تو است پس آن طفل سر
مطهر را برداشت و او را مخاطب ساخته این کلمات جگر گداز را حسرت بر انداز را
ادا نمود که یا ابتاه من ذا الذی خضبک بدمائک یا ابتاه من ذا الذی

قطع یدیك یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی یا ابتاه
من بغی بعدك نرجوه یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر یا ابتاه
من للنساء الحاسرات یا ابتاه من للارامل المسبیات
یا ابتاه من للعیون الباکیات یا ابتاه من للضایعات
الغریبات یا ابتاه لیتنی کنت الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل
هذا الیوم عمیا یا ابتاه لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبك
مخضبا بالدماء این حال آن معصومهٔ محرومه است در مضامین این کلمات

لمؤلفه

ای پدر ای حجت حق کردگار ❊ از چه از خون شسته رو و عذار
ای پدر ای سر قرآن مجید ❊ این عروق گردنت را کی برید
ای تو ای اسرار بر کهف و رقیم ❊ کی نمود از خورد سالیم یتیم
ای یتیمان و ارامل را پناه ❊ بی نوا امیدم کار روزم سیاه
کی یتیمان تو را یاری کنند ❊ بر زنان بیوه غمخواری کنند
کیست یاور بر زنان حاسرات ❊ کیست تسکین عیون باکیات

کیست

کیست یار بیکسان در بدر ❊ کیست بهر طفلهای بی پدر
کاش میکردم فدا بیت روح و جان ❊ کور بودم کاش من از دیدگان
کاش پنهان بود جسمم در تراب ❊ تا نمیدیدم سرت از خون خضاب
زین سخنها گفت آن علیا جناب ❊ کو اندر سینه ها دلها کباب

پس آن طفل خورد سال لبهای خود را بر لبهای مبارک آن شهید مطهر گذارده و گریست
که گریستن شدیدی تا اینکه غش نمود و مدهوش افتاد حجج اهل بیت او را حرکت دادند
دیدند که بر پدر بزرگوارش ملحق شده پس آن محن زدگان عزای آن اطهار را
جدید نمودند شورشی بر پا شد که هر که از اهل محشر حاضر بود گریان گردید و
دیده نشد مگر مرد گریان و زن گریه کننده **هشتم** از نقل غشی نمودگان
بروایتی اعمش از جابر بن عبد الله انصاری و کیفیت آن این است
عطیهٔ عوفی که گفت با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت سید الشهدا حضرت
امام حسین ع رفتیم چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه را
ازار نمود و جامهٔ دیگر را ردا نمود و تکو را بسعد خوشبو کرد و روانه بجانب
قبر مقدس شد و مشغول بذکر خدا بود تا اینکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا بقبر برسان

چون دست او را القصه کذاشتم خود را بر روی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد قدری آب بر روی او پاشیدم چون بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسینی یا حسینی یا حسینی بس گفت حبیب لا یجیب حبیبه مجبور است که جواب حبیب را نمیگوید و انّی لک بالجواب و قد شحطت اوداجک علی اشاجک و فرّق بین بدنک و راسک چگونه جواب بگوید و حال آنکه خون تو غلطیده است رگهای گردن تو بریده اند و تو را از خون تو رنگین کرده اند و میانه سر و بدنت جدائی افتاده است پس آنحضرت بلکه زیارت نمود در زیارتی که در کتب مزار مرویست

لمؤلفه

حال جابر ای برادر شور شین ❊ تا چه بود حال یاران حسین
آمده بر قبر آن عالیجناب ❊ بیکسانی چند از شام خراب
هر یکی با صد بلبل آه و زار ❊ ناله کردند کلستان آید هزار
تخم دل از دیده داغ ریختند ❊ خاک غم بر گیسوی سر بیختند
گشت از شور فغانشان انزهی ❊ در هوای غم چه روز دیهی
یار با بر حق شاه تشنگان ❊ بر حق آن بیکس آن غم دلان

زایرم

زایرم سازی بر آن درگاه پاک ❊ با دل پر درد و روحی دردناک
بس مجاور سازیم در آن زمین ❊ بعد چندی با شهیدانم دفین
این دعای کهنه ام کن مستجاب ❊ حق آن یاران آن عالیجناب
شیعیانرا ساز زایر ای کریم ❊ سوی آن درگاه جنات النعیم
مستمع آمین بکو حمدی بخوان ❊ حق نویسنده اسم تو از زایران

انّا لله و انّا الیه راجعون

المجلس الثامن

در بیان شهادت فرزند رشید سید الشهدا آ روحی و روح العالمین له الفداء علی اکبر شبیه خیر المرسلین صلعم در یوم العاشور و ما وقع بلینه و بین ابیه صلوات الله و سلامه علیهما و علی شیعتهما

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

لمؤلفه و فقه الله تعالی

بحمد خدا میکشم زبان ❊ بشکر نعمتهای معتبر دهان

بیک غم و آزار از چه ابیم کار
در جهان برآن داغ ابرام
بعد از آن جدا کن سر زبام
از غصه کبابم ده و تو فضه ام
در نظاره بنز آل آهم
تو ز جامه ش کن از سینه ام در این دم
او بدو دلشده حال خواهم
سنده کب برم تم آه جهم

پس از حمد و شکر و نعت رسول ❊ شوم نغمه پرداز زوج بتول
بزهرا و شبلین و جعفا داو ❊ ثنا خوان شوم در همه گفتگو
امیدم که این جان در روح روان ❊ شود فدیه احمد و آل آن
مرا جان و تن جز فدای حسین ❊ نباید بکارم ایا خافقین
در این قول باشید بهرم گواه ❊ ازین گفت شرمم عذر خواه
مرا طوطی طبع پرواز شد ❊ ز عنقر بمیخانه راز شد
هوای گلستان کرب و بلا ❊ هزارم سخن سنج شد در نوا
بیاد علی اکبر آمد نشاین ❊ چو دید آن گل گلستان حسین
نوا خوان شد این طبع نغمه فشاند ❊ بنحویکه زهره چرخ حیران بماند
بیا بشنو از عندلیب چمن ❊ نوای حجازی بصوت حسن
عراق و صفاهان کند پر ز شین ❊ بعشاق بار دو غم یا حسین
بیا ساقیا باز می کن بجام ❊ حریفان میخانه ای تشنه کام
از این خم که میخانه زآن شد بپا ❊ لبالب بریز از می جانفزا
ز جمع حریفان که در گرد وی ❊ طرف افتد چنین نغمش گرد جدی

لی این

بکوی من و ده علت آن جفا ج
بار سر بپایه جان باور من
بابکش نصیحه ار او دوستان با هم
باز هم چو بلد و دیده از من
وا ده مجلس هر بود چون سکه
خاتم النبیین جد اطهر من
سکینه سبط به نجات رو بر
جو نه هو ابه از نفاک بر من
بر ره هبط او
مرم

[illegible]

بی زین می ناب سیراب گشت ❊ در این بحر یک قطره شاداب نیست
مگر آن در بحر فرد قدیم ❊ که خوانند شیخ خداوند در یتیم
ندانی که می چیست ساقی کدام ❊ حریفان کیانند زآن تشنه کام
می آن مهر تابان شمس ازل ❊ که تابد ز سدره بکوی دل
بمیخانه بزم توحید یار ❊ حریفان همه انبیای کبار
همه در بکار محبت طواف ❊ بره نیم ره کرده جمعی عواف
جهان در که زین بحر سیراب شد ❊ بدل سیر زین می میناب شد
همانا که او هست در یتیم ❊ بمیخانه فرد حی قدیم
کسی کو سر خم شتابان دوید ❊ بمیخانه کربلا شد شهید
خلیل ار چه با پور شد در منا ❊ ولی شد مقرر بر آلش فدا
بکیش که مذبوح شد آن ذبیح ❊ شد از شیخ بالپسر سوی حجر قربای
نگر پور باب این خلیل و پسر ❊ علی اکبر و شاه دین سر بسر
بپای پدر جان نثاری کند ❊ بپای پدر جان سپاری کند
چنین از روایات اخبار شد ❊ محقق ز مجموع اخبار شد

کنم بر زفغان مادر
سکه زمی چراغ به جز از غم رفغان و دادم
سینه ازمی نسل تازه دا الهی غم و دادم
بکو از داغ مرگش زار گریبان را
بیاور بعمره خونش نوعروس ازه نقد دادم
که در دل آرزوی دیدن ان شهیدان را
سینه شخص که از راه خدا دفن ایشان تنها دادم
سنگ نه هم جوان سکف
سنبه به هم و اله خدا از هم رفعت دادم
نعیز از جسم که از خون کلو سکف دادم

که در یوم عاشور در کربلا ❖ نمودند یاران شه جان فدا
چو از یاوران شه دین کسی ❖ نماند کسی مگر اهل بیت نبی
کسی کو ز نسل خلیل حرم ❖ نخستین نهادی بمیدان قدم
بدان پور آن شاه بی غمگسار ❖ علی اکبر آن مه احمد شعار
بعزم شهادت میان بسته تنگ ❖ بگفتا نباشد مجال درنگ
چو فرمود علی اکبر آهنگ رزم ❖ بقصدی که باید تزلزل بعزم
بگفتا که مائیم در هیچ کار ❖ نگیریم سبقت به پروردگار
که تا امر حق بر سویدای دل ❖ نتابد نباشد هوائی بدل
در این عزم باید شدن استوار ❖ چو اذن آیدم از خداوندگار
چو اذن شه دین در آن فرق دید ❖ پی اذن بر سوی آن شه دوید
شتابان چنان سوی آن شاه رفت ❖ تو گفتی که احمد بمعراج رفت
چه موسی که از قوم او در تافت ❖ بر از خداوند سینا شتافت
و یا چون مسیحی گذشت از جهان ❖ سوی امر یزدان شد از آسمان
و یا چون خلیل از قیود دیار ❖ شدی رسته بگذار یا ندی بیار

چو نوحی که در کشتی آیات دید ❖ بدید اکبر از روح شاه شهید
چو اکبر بوصل شه دین رسید ❖ بدید آنچه احمد ز قوسین دید
جمالی که در طور شد جلوه گر ❖ جمال پور دید از جمال پدر
اگر دیده گشتی جهان آفرین ❖ بگفتی جهان آفرین است این
یدی کز لبی پرده شد جلوه گر ❖ باحمد بدید اکبرش پور نظر
پسر را چو سان شاه در بر کشید ❖ جمال دست بر موی اکبر کشید
سوی رزمگه بر ولی اذن داد ❖ ز تکبیر آن سرو خون برگشاد
بفرمود کای ابن سعد لعین ❖ عدو جلال جهان آفرین
چه نمرود کردی بداد از جنگ ❖ ایا بدتر از بت پرست فرنگ
خدا نسل شوم تورا از جهان ❖ براندازد ای بدتر از هر زمان
فکندی ز دنیا تو نسل نبی ❖ ایا بت پرست مجوسی شقی
پی آنکه بداد از بنمود روی ❖ پدر در قفا و پسر پیش روی
که ای خالق لوح عرش برین ❖ نگر بر حبیب در این دشت کین
که در عهد میثاق ایام تر ❖ چسان در وفائیم ایا دادگر

تو از رحمت بیکران قدیم ❊ وفای عطا میکنی ای رحیم
بگفت این و کرد اکبر خوروان ❊ برزم از قفا دیده اش نگران
بموی سرش خاک اندوه بیخت ❊ سرشکش چو انجم بخورشید ریخت
علی اکبر آمد بمیدان کین ❊ چو مهر جلال جهان آفرین
چو احمد بگفتار فرمود رو ❊ بحمد خدا کرد لب گفتگو
لبی را که بی وعظ لبها گشود ❊ نصایح بر آن بت پرستان نمود
چو بر آن سیه طینتان پلید ❊ بیان کرد احکام رب مجید
نکردش بر آن قوم آن وعظ سود ❊ چو نور الهی در ایشان نبود
چو ز انذار آن قوم نومید شد ❊ ز فرموده حق خود در افسوس شد
چو حیدر کشید از کمر تیغ کین ❊ تزلزل فکندش یسار و یمین
دل ابن سعد لعین را گداخت ❊ ز هر سو از کشته ها پشته ساخت
بدادان لشکر دل سیاه ❊ جنود عطش رو نهادش بشاه
ز فرط قتال و هجوم عطش ❊ بشه روی کرد یا ابتاه العطش
چو آمد ز میدان بسوی خیمگاه ❊ فکندش چو دیده بدیدار شاه

همان

همان نور کاحمد ز قوسین دید ❊ بدید اکبر از وجه شاه شهید
بلی آیت کبری خدا ❊ بدید ظاهر از آن مه کربلا
همان پور کاحمد بدوشش کشید ❊ که وصلش خاصه در یوم عید
بمعراج رفرف چو گشتی سوار ❊ بمعراج بی پرده دید آشکار
اگر اکبر او سر احمد نبود ❊ چرا شاه آیت بر اکبر گشود
همانا که او معنی احمد است ❊ بسر بلا آیت احمد است
بدید آنچه موسی به سینای طور ❊ یکی از هزاران هزار از ظهور
تجلی بدیدش بدشت بلا ❊ علی اکبر از روی آن رهنما
مسیح آنچه در چرخ چارم بدید ❊ بدید اکبر از روی شاه شهید
چو دیده بروی پدر کرد باز ❊ نماندش دیگر در لبی پرده راز
شه دین هم از چهره پور دید ❊ همانی که نامد بگفت و شنید
از آن رمز خاتم در آمد میان ❊ که ماه و تو لی رفت و حق شد عیان
هر آنکس که بی پرده او یار دید ❊ بجز یار دلدار اغیار ندید
چو پور است اندر حجاب آخرین ❊ به تعبیر که خاتم دگر نگین

از آن گوز انگشت خاتم برون ❊ شتر دین و با دیدهٔ پر ز خون
که پورست او پرده بهر پدر ❊ کنم من فدای ره داور
که دیگر حجابی نباشد زمانی ❊ تو لی منی ور فع گرد و زبانی
فنا چون قدم داشتم آرزو ❊ گذشتم ز پور و ز دیدار او
از آن مهر کوشش و گمان پسر ❊ که دیگر مبر پور نام پدر
تو آخر حجابی نمودم نثار ❊ که بی پرده چشم فتد روی یار
پسر چون پدر از پس پرده دید ❊ جمالی ز خود محو و میدان دوید
که ما عاشقان جمالیم و جان ❊ بجز فدیه بهر چه خواهیم آن
که بر عاشقان صف کربلا ❊ نباشد علایق برایشان روا
فراموش باید نمودن پدر ❊ پدر هم نیارد بخاطر پسر
صف عشقبازیست دشت بلا ❊ نه این مروه باشد نه کوه منا
مناصر تلی بود عشق مجاز ❊ بود کربلا معنی اهل راز
در این جلوه گر آیت داور است ❊ پدر کی شناسد که این اکبر است
خلیل و پسر صورت و معنی این ❊ به پای عاشقان جهان آفرین

که پور

که پور و پدر چون نمایند جان ❊ نثار ره دوست ای عاشقان
دوم باره آن نور عرش مجید ❊ بمیدان بعزم شهادت دوید
برافکند از چهرهٔ خود نقاب ❊ خجل شد بچرخ فلک آفتاب
نهان در فلک شد بچارم سپهر ❊ برخ چار پرده بیفکند مهر
جهان از جمالش پر از نور شد ❊ سراسر جهان وادی طور شد
در این رمز چون برگشایم لب ❊ که اشراق ارض است از نور رب
سپاه عدو از پس روی آن ❊ بگفتند با ابن سعد لعین
چه در یست بر گوش گاین گوهر است ❊ که در حسن مانند پیغمبر است
شنیدم که آن بد سرشت پلید ❊ چو در رزمگه چهر آنمهر دید
بسر عقل بیهوشی نگونسار شد ❊ بچشمش جهان تیره و تار شد
بگفتا که این وارث حیدر است ❊ حسینی علی را علی اکبر است
پس آنمهر بر قوم انذار کرد ❊ نصیحت بر آن ناکسی اظهار کرد
چه دیدش نزار در بر آن قوم سود ❊ نصیحت بکرد حرب را بر گشود
بقلب جناح و یمین و یسار ❊ ببارید آتش چه از ذوالفقار

الکیس فی امور الاخرة مشغول
بعیوب نفسه فارق عن عیوب
غیره والقرآن حدیثه والله
انیسه والصالحون جلیسه مطلقا
یوم عاد الله مستقیم بامر الله تعالی
من یوم القیمة

صف کفر کین را چنان بر درید * که از چرخ الله اکبر شنید
چو دیدند آن قوم آن کارزار * بگفتند کاین حیدر و ذو الفقار
چنان شورشی افتاد در آن سپاه * که از گرد گردید عالم سیاه
شنیدم که پس ابن سعد لعین * بگفتا بگوئی و دشنامی چنین
که اطراف آن پور گیرید تنگ * که نبود شما را ابر او تاب جنگ
ز هر سو بر او تیر باران کنید * تنش خاک سر کوی میدان کنید
شدند آن گروه از یمین و یسار * بر آن مهر از هر طرف تیر بار
ز بس زخم کاری بجسمش رسید * که از کار افتاد و بر خو طپید
چو از مرکب افتاد آن نور پاک * ندا کرد بابا جعلت فداک
بیا پور دریاب ای باب زار * که شد جسم و جانم بر اهت نثار
چو شد آن ندا را ز اکبر شنید * سراسیمه بر کوی میدان دوید
رسانید خود را ببالین او * سرشک از بصر ریخت مانند جو
پیاده سرش را بدامن نهاد * ز هجران سر سیل خون بر گشاد
حمید لعین میکند این بیان * که از چرخ خیمه روان اختران

سر اکبر

قال امیر المؤمنین علی ع فی الکلب عشر خصال ینبغی ان یکون کلها فی المؤمن الاول لیس له مقدار وهو حال المساکین الثانی ان یکون فقیرا لیس له ... وهو من علامات المجردین الثالث لیس له مأوی معلوم ... والارض کلها له بساط وهو من علامات المتوکلین والرابع ان یکون اکثر اوقاته جائعا وهو من آداب الصالحین والخامس ان ضربه صاحبه لا یترک بابه وهو من علامات المریدین والسادس لا ینام من اللیل الا الیسیر فهو من اخلاق المحبین السابع انه لو طرد و یضرب بالجفاء ثم یدعی یجیب بلا حقد وذلک من علامات الخاشعین الثامن ان اکثر عمله السکوت وهو علامات الراضین التاسع یرضی بما یدفع الیه صاحبه هو حال القانعین العاشر انه اذا مات لم یبق منه میراث وهذا من علامات الزاهدین

سراسیمه بر سوی میدان شدند * ببالین اکبر شتابان شدند
زنی پیش رو چهره چون آفتاب * پریشان بسر مو فکنده نقاب
بر او یلی و بر سینه و سر زدی * بفریاد الله اکبر زدی
بگفتم که این کز ستم در تب است * بگفتند کاین عمه اکبر زینب است
زن دیگری قامتش چون کمان * بگفتند لیلاست این خون فشان
شه دین زنان را بر آن نعش پاک * بخیمه رسانید پس دردناک
پس آنگه بخیمه شد شه آن جناب * سکینه پدر دید چشم پر آب
بگفتا چرا ای نژاد خلیل * که چشمت فرات و تمام رود نیل
چه شد عم و عمزاده آن سرورم * چه شد نور چشمان من اکبرم
چو بسمل شه تشنه بر خو طپید * بگفتا که اکبر شد از کین شهید
سکینه چو از باب بشنید این * بسر مو پریشان با آه و حنین
بفریاد گفتا پدر چون کنم * در این جا مرا رو بهامون کنم
شه دین بصبرش نصیحت نمود * ز هجرانش سر سیل خون بر گشود
سکینه چنین گفت اندر جواب * پدر جان چه سازم که جز رو بتاب

توخود کو کسی کو برادر شهید ❊ پدر در بیابان فرید وحید ❊
هزاران هزارش بود بر سر عدو ❊ چه سان صبر و آرام در این گفتگو ❊
بغوغا و غشی کو و پیتاب شد ❊ بدریای غم آن دُر ناب شد ❊
علی خامه اینجا چو خونبار شد ❊ بیاران جهان تیره و تار شد ❊
عنان گیر شد زآه جهان ❊ سیه شد زمین و رخ آسمان ❊
بیا رب زبان ترکن و اشکبار ❊ نما رو بدرگاه پروردگار ❊
که از لطف خود سازدت در جهان ❊ حسابت ز یاران از زائران ❊
پس آنگاه سازد مجاور نشین ❊ بکرب و بلای شه دین حسین ❊
بحزن غم و درد اندوه خاک ❊ در آن خاک پنهان نماید که پاک ❊
نماید در عقبی تو را همنشین ❊ بنزد شه دین بجنت قرین ❊
چه نیکوست این آرزو ای گدا ❊ نما از کرم حاجتم را روا ❊
بگو شیعه آمین و حمد کنان ❊ شود ثبت نامت از زائران ❊

❊ انا لله و انا الیه راجعون ❊

❊ ❊ المجلس التاسع ❊ ❊

در بیان

در بیان اینکه در هشت موضع بر سرهای شهیدان کربلا
تا کوفه و از کوفه تا شام و از شام المدینة سیّد
❊ انام دشوار گذشت و در ذکر ❊
❊ تفاصیل این مقام ❊

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

اساس محکم بنیان سکان کشور حضور و بنیان محکم اساس تماشائیان بزم سرادر رشتهٔ
رشحات محبت است که بگرارت حرکات التفات محبوب از بکار حقایق و لباب ارباب محبت
بعالم کل زار کل عذار مقام قرب روانست آواز دلنواز هوش پرداز مجذوبان ناظران
زلف سمن سای محبوب طنطنهٔ لشکر شاکران متحیران سواکن بزم شهود است که از
سویدای قلوب سالکان بیرنیان خانه سراپردهٔ اسماع واصلان ظلال محبوب
روانست و لب تشکان ساحت کبریا را که متمند بکلمات لنا مع الله حالات
فیها نحن هو و هو نحن و نحن نحن و هو هو در میدان گاه افق مبین
افشان گوی سر چوگانست و متحیران بزم فنای عزت و عظمت را که بنغمهٔ بنا عرف الله
و بنا عبد الله و لولانا لم یعرف الله و لم یعبد الله آواز دلنواز

چون خبر آن اعادی که در بزم اختبار بلا پا بر دندان ولبان آشنا کرد
خوشتر از نوای نای و بلبان عندلیبان است **لمؤلفه**

بازنای نالم موسیقار شد ** عندلیبم از قفس بیدار شد
با خبر ای یاران اهل هوشی ** از سویدای دلم آمد سروشی
عندلیب دل شنید آمد فغان ** همچو ارباب جنون از عاشقان
باز سودای حسینی زد برم ** قصه سر خیمه زد کشورم
آنچه بگذشت از ستم وز ظلم کین ** بر سر سر افسر سلطان دین
از زبان کربلائی تا حجاز ** خاطرم آمد ابا ارباب راز
سیل اشکم چنین مدام گشته خون ** آیدم از چشمه سار سر برون
همچنین نالم ز بی کستم خاکم بسر ** همچنین سوزم ز آهم عالم سر بسر
چون زد و داه شنیدم سیاه ** این مقولش طاق چهر مهر و ماه
همچنین سازم در حضور شیخ و شاب ** در تنور سینه لخت دل کباب
خواهی ار دانی که حق دارم چنین ** آنکه ز آتش دود این ویران زمین
گوش ده تا سازمت آگه از این ** آنچه شد بر رأس شاه دین حسین

مستفاد

مستفاد از روایات جگرگداز و اخبار هوش پرداز راحت برانداز این است که
از کربلای معلی تا کوفه و شام الی مدینه سید الانام صلعم در هشت موضع بر سر سردار شهیدان
و محور مرکز دایره فرازی امکان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دشوار گذشت بنحویکه
اثر المش در دلهای مؤمنین و سویدای جان عارفین الی یوم الدین باقی است
اول از آن هشت موضع در منزل خولی است **بروایت** محمد بن ابی طالب
در یوم العاشور سر مقدس سید الشهدا را خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی
بکوفه فرستادند **و** بروایت صاحب مناقب و ابن نما چون خولی ملعون بکوفه رسید
شب بارد شده بود و در دار الاماره پسر زیاد را بسته دید بمنزل خود رفت و آن
سر مقدس را در تنوری پنهان کرد و آن لعین را دو زن بود یکی حضرمیه
و دیگری اسدیه و زن حضرمیه که او را نوار میگفتند از دوستان آل محمد صلعم بود
آن لعین بمنزل حضرمیه در آمد زن از او پرسید که چه خبر داری گفت جئتک
بالذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی علیه السلام است که آورده ام
آن زن گفت ویلک مردم بیرون میروند طلا و نقره می آورند تو میروی
سر فرزند پیغمبر خدا را می آوری بخدا قسم که سر من با سر تو در یک بالین جمع نخواهد شد از

پس برخواسته از خانه بیرون آمد پس آن لعین بزن اسدیه ملعونه بسر بردن زن
حضرمیه میگوید نظر کردم بر آن موضعی که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نور از آن
ساطع بود باسمان تتق میکشید مانند عمودی و مرغهای سفید چند دیدم که در اطراف
آن مکان می پریدند و بنزد آن سر مطهر می آمدند **مؤلف گوید**

از تنور خولی آمد تا تنور چرخ چار ÷ نور ماه و مهر بپذیرد چراه اندر قطار ÷
برگذشت از چرخ چار و سدره و عرش برین ÷ وز نگاه بارگاه داور عز کردگار ÷
از خرد پرسیدم این نور از چه آید زین تنور ÷ گفت ای غافل ز ظلم خولی اندر روزگار ÷
گوهر و جان آنکه زادش این تنور از کین نهان ÷ نور وجه است آنکه تابیده بر این تنور حصار ÷
انجم ببین از طیور او از کروبیین بود ÷ در طواف اندر رکاب قدرت اند آه و زار ÷
هست آن وجهی که بهر مسجود خیل قدسیان ÷ در دعا و بوالبشر در یوم رز انشهوار ÷
حب او اجر رسالت بهر خیر المرسلین ÷ اینچنین اهانت او اکردند اندر روزگار ÷

و در بعضی از کتب حکایت آمده ان بیچ زن و برآوردن آن سر را از تنور و بر یکدیگر
دادن و بوسیدن و گریستن و حکایت کردن مذکور است **مجملا** زن خولی آن سر را
برداشته و بر سینه خود چسبانید و آنقدر بر سر و روی خود زد که مدهوش گردید چنین بیهوش
آمد

آمد بر بالین خولی ملعون آمد و گفت ای لعین سر فرزند پیغمبر خدا است که در خانه گذاشته
و با استراحت خوابیده برخیز و ببین که از زمین تا آسمان پر از غلغله و فغان است
و ملائکه ملکوت بزیارت آن سر آمده اند خدا تو را لعنت کند این بگفت و از خانه آن
لعین بیرون رفت **دوم** از مواضع ششگانه در مجلس ابن زیاد لعین بود که بر آن سر
مقدس دشوار گذشت **و** کیفیت آن این است که شیخ مفید رحمه الله ذکر نموده است که چون
سر مقدس سید الشهدا را بمجلس ابن زیاد لعین آوردند و در برابر آن لعین گذاردند
فجعل ینظر الیه و یتبسم آن ولد الزنا نظر بان سر مقدس میکرد و تبسم مینمود
و چوبی که در دست داشت بر لب و دندان شریفش میزد **بروایتی** ابن نما
از انس بن مالک میگفت **انه کان لحسن الثغر** حسین خوش لب و دندان بوده
پس گفتم بخدا قسم البته عمل قبیح و زشتی را مرتکب شده **لقد رایت رسول الله
یقبّل موضع قضیبک** من خود دیده ام پیغمبر خدا را که این لب و دندان را
که تو چوب میزنی میبوسید **پس** زید بن ارقم گفت **ارفع قضیبک عن
هاتین الشفتین** چوبت را از این لبهای مطهر بردار قسم بخدائی که شریکی
ندارد آنقدر این لبها را پیغمبر خدا بوسیده که احصی ندارد بوی صدا بگریه بلند کرد

ابن زیاد لعین گفت خدا تو را اگر ما بیند آیا که می‌کنی که خدا ما را فتح داده اگر پیر و خرف نبودی
گردنت را میزدم زید بن ارقم گفت که حدیثی از برایت بگویم از این سخت تر دیدم روزی
رسول خدا صلی الله علیه وآله را که حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده و
دست بر سر ایشان می‌کشید و میگفت که اللهم انی استودعک ایاهما و
صالح المؤمنین خدایا من این دو را بتو می‌سپارم و با ایشان را از مؤمنین ای
پسر زیاد چگونه محافظت نمودی امانت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله را

للمؤلف ره

آن لب و دندان که بوسیدی رسول ؛ که مکیدی مرتضی و که بتول
گاه جبریل و گه روبیل ملک ؛ گاه اسرافیل و میکال فلک
حاملین عرش و کرسی گاه گاه ؛ اهل ستر و سدره و طوبی گاه
بوسه دادی بهر کسب نور از آن ؛ همچو ماه از مهر اندر آسمان
آن لعین از جور از بد گوهری ؛ چوب زد بر آن لبان نازنینی
چون ننالم از جفای چرخ پیر ؛ چون نگردد آه من گردان مسیر
چون نگردد دیگر دل لبریز خون ؛ نایدم از نیل و فرات سیر برون
این جگر دیگر چرا خونابه نی ؛ بر دل و بر سینه دیگر تاب نی

ای فلک

ای فلک ویران شوی ای کج مدار ؛ بر جفا کاران کنی تنگت و عار
بلی این بیداد او هم بر یستی ؛ راست گویم حرکتت بیجاستی

مجملا دگر یکی زید از بنی انصار ملعون بر خواست و صدا را بگریه بلند کرد و میگفت که
ای معاشر عرب بعد از امروز همه شما ذلیل شدید بعد از آنکه ملوک بودید
وای بر شما فرزند فاطمه زهرا را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید که نیکان
شما را بکشد و بدان شما را بر بنده می‌گیرد و راضی بذلت شدید دور باد از
رحمت خدا کسیکه باین راضی شد و بدین حال از مجلس آن نحس لعین بیرون رفت

سوم از مواضع هشتگانه که بر سر مقدس آن مرکز دایره ایجاد دشوار گذشت
ایضا در مجلس ابن زیاد کفر نهاد بود و کیفیت آن این است که در مخزن البکاء
از تبر المذاب که از کتب علمای عمیا است مرویست از هشام بن محمد که میگوید که
چنین نقل کرده اند که چون آن محور مدار ایجاد را در نزد ابن زیاد بد بنیاد گذاردند زن
کاهنه ملعونه در آن مجلس حاضر بود با بن زیاد لعین گفت که قم فضع قدمک
علی فم عدوک برخیز و بگذار قدم نحس خود را بر دهان دشمن خود پس آن
منقطعه دایره جور و جفا و ولد الزنای بی شرم و حیا برخواست و قدم نحس خود را

بردکان آن برگزیده حضرت معبود گذارد و در روی پلید خود را بزید بن ارقم نمود گفت
کیف تری یعنی چگونه می بینی این عمل مرا فقال والله لقد رایت
رسول الله واضعًا فاه حیث وضعت قطعك زید گفت بخدا قسم
دیدم رسول خدا لعل لب را گذاشت در همان مبارک جا در موضعی که تو قدم نحوس را گذاشته

لسان حال است لمؤلفه

ای ستمگر ای مجوسی بت پرست ⁝ ای ز مینای ضلال کفر مست
هیچ دانی در چه کاری ای لعین ⁝ ای عدو ذات رب العالمین
بر کجا بنهاده پا ای مجوسی ⁝ کور بادا دیده ات اندر فسوی
بوده این لبها که داری زیر پا ⁝ بوسه گاه مرتضی و مصطفی
ای فلک تا کی در این پند و کین ⁝ پایه کفرت بر عرش برین
سرنگون گردی و فانی از مدار ⁝ تا بکی داری عزیزان خوار و زار
زین ستم ای یاوران اهل دین ⁝ چون نگریم خون و نخراشم جبین
زین جفا و جور و ظلم بی حساب ⁝ چون نگردد این دل زارم کباب

چهارم از مواضع هشتگانه که بر آن سر انور فلک الافلاک امامت شرف گذشت

الفا

الفادر مجلس ابن زیاد لعین در دفع حجام لعین و کیفیت آن بروایت
مخزن البکاء از تبر المذاب مقتل عبد الله بن وراق این است که چون سر مقدس آن
مرکز تقدیس را در مجلس ابن زیاد بی سیرت ابلیس گذارد بد نهاد حجام شمر لعین ولد الزنا آن سر
مطهر را از قفا بریده بود بعضی از پوست و گوشت آن آویخته بود حجام نظر آن ثبت
بر آن گوشت و پوست آویخته افتاد آن ملعون نافرجام امر نمود بحجام که فقوره
یعنی این گوشت و پوست آویخته را قطع نما و سر منور را امرد و رگهای فقوده واخرج
لغادیده و نخاعه وما حوله من اللحم پس آن حجام لعین که بروایت ابی
مخنف اسم او عمر بن حارث بود آن گوشتهائی که در میان حنک و صفحه عنق بود برید
و نخاع آن سر منور را بیرون کرد و در همان عشت دستهای آن حجام پلید خشک گردید انگشتهایم
بر آن دستها افتاد و امر اتمام نمود ابن زیاد لعین بعد از تقویر امر نمود که پر نمودند
آن سر منور را از مشک و کافور و عنبر پس عمرو بن حریث مخزومی از جا برخواست
و با ابن زیاد لعین گفت که ایها الامیر تو با سر زنده در حضور رسیده نسبت بای سر
فهذا ما لقیت منه پس عفو بنما این گوشتهای زیادتی را که از این سر
انور بریده است فقال ما تضع به ابن زیاد بعمرو بن حریث گفت

ابن زیاد بتهار اقال او ادبه منخواهر آنها را دفن نمایم آن لعین کفت خذه
برادر آنها را فجمعه فی طرف خز وحمله الی داره فغسله
وطیبه وکفنه ودفنه فی داره یعنی آن زن بتهار اجمع نمود
و در جامه خز پیچید و بر د بخانه خود و آنها را غسل داد و معطر ساخت و کفن کرد
بخاک سپرد در خانه خود لسان حال مؤلف است **لمؤلفه**

چو آن لعین به پیروزکار نور بنداشت ❖ سر امام زمان را بچه بر نی بنداشت ❖
سری که هم سر او در افلاک پا بنداشت ❖ چه بارهای آن سگ بی بربر تیغ گذاشت ❖
از این عمل عمل روزگار بر گردید ❖ اساس کفر بنا بود چرخ بر انکاشت ❖
بهر دیار امیری بصورت انسان ❖ خلیفه‌ها ز ابو مره در حدود گماشت ❖
نماند هیچ دلی در تنور سینه زار ❖ که داغ از ستم آن لعین کفر بنداشت ❖
بسیر عالم باطن بیا تو شیعه ببین ❖ بخواهر شر این چرخ چو جحیم افراشت ❖
فدای نام تو ای زینب ستمدیده ❖ چه داغها بدل است این ستم نگار گذاشت ❖

پنجم از مواضع هشتگانه که بر سر آن سپهر جلالت دشوار گذشت حکایت عجوزه شامیه است
و کیفیت آن **بروایت** مخزن البکا از سهل بن عدی این است که چون اسیران

الرها

و سرهای آل محمد صلعم را نزدیک دار الاماره یزید لعین رسانیدند پنج زن در غرفه از عمارات
یزید ملعون نشسته بودند و در میان آن زنان زنی پیر قد خمیده ملعونه بود که قریب
بهشتاد سال از عمر نحسش گذشته بود چشم مبارک حضرت امام حسین را بمقابل آن غرفه رسانیدند
نظر آن عجوزه ملعونه بر آن سر مقدس افتاد فوثبت واخذت حجرا فضربت به راس
الحسین علیه السلام یعنی آن ملعونه برخواست و سنگی را برداشت و بر سر منور آن نور الانوار زد چون
حضرت امام زین العابدین علیه السلام این حالت را مشاهده نمود فعل غم پرورش بدرد آمده فرمود که
اللهم عجل بهلاکها وهلاک من معها یعنی پروردگارا بزودی هلاک نما این عجوزه
ملعونه را با آن زنانیکه با او در عناد با آل محمد صلعم اعتقاد میباشند سخن میگویند که هنوز
نفرین آنحضرت تمام نشده بود که آن غرفه سرنگون شد و آن زنان بهلاک و بعذاب دردناک
واصل شدند و خلق بسیار از ملاحده شام در زیر آن غرفه هلاک شده بعذاب الجحیم و بئس
واصل گردیدند ❖ **لمؤلفه** ❖ ❖

دیده را خونبار کن زین ظلم کین ❖ بر سر فرزند خیر المرسلین ❖
سازای جور برتن جامه چاک ❖ ریز بر سر ماتم بفرق خویش خاک ❖
موی پریشان رو خراشان سینه کوب ❖ ز آن دو دیده زشتی اعمال روب ❖

در قفس منسال چون مرغ اسیر ❊ آه وافغانی نما کردون مسیر ❊
دیدهٔ دل باز کن ای هوشیار ❊ در تزلزل های پنج جهات روزگار ❊
از ثری تا سرمدای ویرانه دیر ❊ پاپی کچون آلوده اندر دور سیر ❊
نه پدر با چار مادر در خروش ❊ جملگی استند کرداری توکوشی ❊
چون بنی در زار آمد متصل ❊ مو از ذرات نبود منفصل ❊
چون مشیت وی فغان زار ایست ❊ کائنات آرای مشیتها رایست ❊
اگر براصل شجر آید ز جو ❊ میرسد بر ارض بر او براق او ❊
هستی عالم بود چون زانجناب ❊ ما سوی از آن بجو در انقلاب ❊
گر تو را میلی است ای بی ای بیان ❊ رو حدیث جابر جعفی بخوان ❊

قال الامام علیه السلام یا جابر یا جابر اول ما خلق الله نور نبیک و خلق منه
کل خیر **ششم** از مواضع شکانه که بر سر مقدس آن بدر سماء جهان دشوار گذشت
در مجلس یزید بود در رفتار آن لعین بر آن سر شریف و کیفیت آن **بروایت**
سید بن طاوس علیه الرحمه این است که چون اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله را داخل مجلس آن لعین نمودند
امر کرد که زنان و اسیران از در پشت سر او نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر

سید

سید الشهداء نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذارده در برابر آن شقی آوردند
ناگاه سید الساجدین علیه السلام را نظر بر آن سر منور افتاد سیلاب اشک خونین از دیدگان
حق بینش جاری گردید بعد از آن هرگز کله گوسفند نخوردند **و** در روایت است که چون نظر
اهل بیت بر آن سر شریف افتاد خروشی برآوردند و شیون بر کشیدند والهه و اشطلوه
برآوردند سکینه خاتون فرمود که یا یزید الیس لک هذا ابی خوشحال می شوی
از این ابن نما میگوید که زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام را چون نظر بر سر
بریدهٔ برادر شه افتاد دست زد و جامه را چاک کرد و با آواز حزین دردناکی که
دلها را شکست میکرد ناله بر کشید که یا حسیناه و یا حبیب قلب رسول
الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء و سیدة النساء
یا ابن بنت المصطفی ع بخدا قسم همه اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند زنی
از بنی هاشم در خانه یزید لعین بود از ناله اهل بیت با فریاد که زنان هاشمیات را
در مجلس پسر معویه علیه الهاویه آورده اند و دانست که سر منور سید الشهداء را
حاضر کرده اند صدا را بلند کرد و میگفت که وا حبیباه یا سید اهلبیتاه
یا ابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء

بکشید ولی افکار و این بزرگان اهل بیت الفرزند محمد مصطفی الفریاد رسی بیوه زنان و یتیمان
ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه آن هاشمیه با زنان اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند
و گریستند پس آن ولد الزنا چوبی را از خیزران طلبید و آنرا گرفته بر لب و دندان
آن سید عالمیان میزد و میگفت که صحک الله یا حسین لقد کنت
حسن المضحک خدا تو را رحمت کند خوش لب و دندان بود و گفته است جندی
میخواندند ابو برزه اسلمی گفت ویحک یا یزید اتنکت بقضیبک
ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای یزید آیا چوب بر لب و دندان حسین
فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم که دیدم پیغمبر را که لب و دندان او و برادرش را
میبوسید و میفرمود که انتما سیدا شباب اهل الجنة شما دو سید
جوانان بهشت خدا بکشد کشنده گان شما را و لعنت کند کشنده گان شما را
و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را از مجلس
بیرون کشیدند ؛ **للمؤلفه** ؛

بود آن سر ذات الله را حجاب ؛ در فراز ما سوی الله آفتاب ؛
بود آن مبدأ کون و مکان ؛ جمله ذرات قشر و اللباب ؛

بو

بود آن سر نقطه ایجاد خلق ؛ در نهان و آشکار اندر کتاب ؛
زانجهته در مائمش پیدا عیان ؛ جمله ذرات را در انقلاب ؛
پیشش از دور عشق ز سر حد تا ثری ؛ در تنور سینه ها دلها کباب ؛
کی روا باشد خدایا اینچنین ؛ کز یزید بیحیای بی کتاب ؛
کو زند از خیزران بر آن لبان ؛ کو بدی افزون ز نور ماهتاب ؛
چشم کند مشتی بر اسیران حسین ؛ یارها بر آن جفای بی حساب ؛
چشم نگردد خون دل دیوانه ام ؛ ناید از این دیده گانم سیل آب ؛

هفتم از مواضع شستگانه که بر آن سر مقدس دشوار گذشته در مجلس یزید لعین بود حکایت
شراب خوردن و کیفیت آن **بروایت** ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا
صلوات الله و سلامه علیه این است که چون آن سر مطهر سید الشهدا را در مجلس یزید لعین
آوردند مجلس شراب آراسته بود با حریفان مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شدند
از خوردن شراب امر کرد که آن سر مقدس را در طشتی گذارده در پایین تخت او
گذاردند و بساط شطرنج را بر آن گسترانیدند و مشغول شطرنج بازی گردید و حسین و
و جد و پدر او را یاد میکرد و استهزا به ایشان مینمود و هر گاه بر حریف غالب میشد

سر جرعهٔ فقاع زهرمار میکرد و ته ماندهٔ آنرا در کنار طشت بر زمین میریخت
فیا سماء اجری هذه الامور علی مثل الحسین فوی بعد
مودی ابن الرسول وثغر کان یرشفه تدقه بقضیب
کف مخمودی ایا این ظلمها بر مثل حسین ع روا است ای آسمان از هم بپاش
و ای مهر درآ آیا کجا است پیغمبر خدا صلعم تا ببیند سر فرزندش را که در مجلس شراب
حاضر کرده و بر بوسه گاه او شراب خواران چوب ستم میزنند **لمؤلفه**

چون لب نوزه زین ستم آید بستان ÷ چشم تبارم خون زابر دیدگان ÷
چشم تران دیده این جفا از کافری ÷ بر سر بازار خوبان جهان ÷
آه ما اشبار چوب نامید بیرون ÷ از تنور سینه ام ای یاوران ÷
چشم بسوزد آه آتشناک من ÷ از ثری تا نه سپهر آسمان ÷
ای فلک اف بر تو بر گو این چه کار ÷ بزم خمر و ری شاه تشنگان ÷
چشم بسازم چاک بر تن جامه را ÷ از چه کو ... جبین را زبان ÷
میسزد زین غم بنالم تا ابد ÷ زار گریم تا بر آید دیدگان ÷
ای حسین تشنه لب روحی فداک ÷ بر نثارت کاش بودم جسم و جان ÷

چشم

چشم نشد آن فیض بر جانم نصیب ÷ نالم از غم تا مرا باشد روان ÷
هشتم از مواضع تشنگان که بر سر مقدس آنحضرت و دشوار گذشت در مدینه سلوک مروان بن
الحکم بود بر آن سر مطهر و کیفیت آن **بروایت** عوالم العلوم از ابن نما
اینست که چون یزید لعین محفر بن حریث بن مسعود کلبی را با مردی از بهری
که ایشان از فضلای اهل شام بودند خبر شهادت سید الشهدا آورا بمدینهٔ
رسول الله بردند چون این ندا را در مدینه بلند نمودند زینب خواتون
دختر عقیل موهای خود را بر سر پریشان نمود و با آستین خود سر خود را بپوشانید
و گریه بنزد آن دو ملعون آمد و گفت ماذا تقولون اذ قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی و عیالی بعد مفتقدی
منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم و از شهر بن حوشب مرویست که در نزد
ام سلمه بودیم که ناله کرد فریاد کرد از زنان که سید ما حسین ع کشته گردید پس
ام سلمه گفت فعلوها ملأ الله قبورهم نارا گویند این ستم را خدا
قبرهایشان را پر از آتش کند و در عوالم از تاریخ بلاذری نقل نموده است که

چون سر منور سید الشهداء حسین بن علی ع را داخل مدینهٔ رسول الله نمودند
واعیره ناله از هر جانبی بلند شد مروان بن الحکم لعنهما الله کفت [illegible]
از بدن دور کردید او تا دولت بنی امیه استقرار یافت [illegible]
بر روی منور سید الشهداء آمیز و میکفت یا حبذا بردک فی الیدین
ولونک الاحمر فی الخدین کانه بات بمخدین شفیت منک
النفس یا حسین شاید منظور آن لعین ازین ابیات این باشد که مرحبا
بر دو دستی که ضربت مرا بتو چشانید و سرخی روی مبارک تو در خدین تو نمود اثرات
مانند کلی که در میان دو کل سرخ خوابیده باشد نفس من شفا یافت از کشته
شدن تو یا حسین

لمؤلفه

آن سری کو مظهر الله بود ❖ نور چشمان رسول الله بود
در حیوة و در ممات آن نور عینی ❖ از همه اسرار حق آگاه بود
یوم ذر در بارگاه کبریا ❖ این شهادت را بجد خواه بود
چون زنان بودند اسرار نبی ❖ زان جهت سر تا حجاز همراه بود
چشم هدایت بود منظور حسین ❖ سر از آن داغ که ویکاه بود

منزلی

منزلی گاه کردی اختیار ❖ گاه زیر چوب ابن راه بود
زین عمل میشد عدم این کهنه دیر ❖ کر نه عهد ذریتی ستد راه بود

مؤلف کوید که ای یاران آیا بر خوار خسته جان ان مظلوم حقوق زینب خواتون ام
در همهٔ این منازل که با سر مطهر امام سفر نمود چه گذشت که آن سر را قرآن خوان بر نوک
نیزهٔ عدوان از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام و از شام تا حجاز و مدینه میدید
امام میدید که گاهی در طشت یزید و گاهی در زیر تیغ حجام و گاهی در زیر چوب خیزران و
گاهی در زیر چوب مروان میدید چه حالی دارد که طلب این حال با این کلمات مترنم گردد

لمؤلفه

کشد گردون مرا اشکسته محمل ❖ بدنبال سرت منزل بمنزل
مرا هرکز نمی آید بخاطر ❖ شنیدی این چنین نا قهر بر گل
ز کوفه کوی شام آیم بدین سان ❖ دلم بند زین خیال مرگ غافل
یکی از مرگ ما یاد عزیزان ❖ ندارد آه و درد یار حاصل
ولی تیران ز کوه رنگ گذشتی ❖ ز لب افتاده دلها بر سر دل
پریشان کیسوان بر سر نمایم ❖ ز سیل اشک سازم راه را گل

نالیم ز آتش آه جگر سوز ⁂ کباب افتد ز سوز سینه این دل
بدل هر چند بنمایم تسلی ⁂ نیاید کشتی جرمم بساحل
ز داغ غم جمله عالم در خروش است ⁂ نه مجنون دارد آرام نه عاقل
همه ذرات عالم غرقه در خون ⁂ نه تنها مرغ دل گردیده بسمل
دو عالم از غمت در خون نشسته ⁂ مریض این بحر امکان است در گل
نیابد این دل زارم شفایی ⁂ مگر شیعیان کنند بردار منزل
علی مسکین دعا بهر فرج نیز ⁂ مشو از این دعا یک لحظه غافل
خامه عنان گیر از این ذکر غم ⁂ بره جهان رنجیده اهل غم کم
دست بیار رب بکشا بر دعا ⁂ کن طلب از رحمت حق مدعا
ای احد ذات بحق حسین ⁂ ساز مرا زایر آن نور عین
ساز مجاور پس از آنم دفین ⁂ ساز در آن روضه عرشی برین
با دل پر خون دو چشم پر آب ⁂ همدم اکثر عالیجناب
جمله احباب حسین را رسان ⁂ بر سوی آن روضه طوبی نشان
شیوه آیین سخن آغاز کن ⁂ حمد و درود بره راز کن

انا لله

انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

⁂ المجلس العاشر ⁂

در بیان اینکه آتشی که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان و ایقان افروخته شد چهار است نار نمرودی بجهت خلیل الرحمن و نار فرعونی بجهت یوجبه خربیل و نار عمر خطاب در باب فاطمه زهرا و نار عمر ثانی در خیمهای سید الشهدا علیه السلام ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

نار جان سوز جگر از آتشکده هجران جمله سالکان خیزد و نیران عالم افروز کرم از روشنی فروغ و فواره افسرده عارفان بر ساحت افق مبین ریزد حمد خداوندی است که شبستان لباب عابدین معراج وصالش را بانوار مجامد چراغان نموده و خلوتخانه بیوت قلوب اصفیا و صایف شکر نور افشان فرموده قال الله تعالی نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة و انوار صلوات زاکیات و افضل تحیات نامیات بنثار تربت اقدام شاه وفا علم افتخار

سید لولاک و عماد سرادقات افلاک نور علیین سید مرسلین محمد مصطفی خاتم النبیین باد
و بر روح آن سرور که رحمة الله للمؤمنین و عذاب الله علی الکافرین
اعنی ولی ولاه و سید السادات و منبع السعادات امام المتقین امیر المؤمنین و بر ائمه
طاهرین از ذریه پاک که شمع دل افلاک اند و کهف دین خلایق و قایم مقام حضرت خالق اند
صلوات الله و سلامه علیهم من الان الی یوم الدین و رحمة رحمن
رحیم بر ارواح قادسه و اجسام مقدسه مؤمنین باد که در راه حق بجهاد نفس اماره با شیطان
پرداخته اند و در کارزار عالم سوز صبر کشته ها راندند و بر اذیتهای کفار و ستمهای اشرار در حصن
حصار صبر و اصطبار واقف اند و رخت بار زورق جسد را از تلاطم امواج کار
بلا بساحل سلامتی لنگر شکیبائی زدند بلکه در قعر بحر قلزم آن بحر عدیم الانتهاء غرق
اجساد در الشرع توکل راندند و طایر قدس نشان طوطی آشیان روح را بدین
وسیله بمعراج درجات قرب رسانیدند **لمؤلفه**

شد دیگر بار خم و لم شعله ور ⁂ و ز شرار آتش رخت استار جگر
نار بحر طبع طوفان آمده ⁂ بحر طوفان نار الطوفان آمده
بر سموات خیالم شعله ور ⁂ گشته نیرانی که سوزد بال و پر

طایر

طایر روح اندر این نیران کباب ⁂ چون تنور چرخ و قرص آفتاب
بت پرستان نار کفر افروختند ⁂ یار با تنهر چه یاران سوختند
نار نمرودی چرا شد شعله ناک ⁂ بر خلیل خلقت ابراهیم پاک
زوجه خیر البشر آن علیا جناب ⁂ در تنور نار فرعونی کباب
از چه میسوزد عمر باب رسول ⁂ منهدم بید قتل زهرای بتول
از چه افروزد عمر در کربلا ⁂ آتش بیداد و نار ابتلا
از چه ره سوزد خدا آن بی دلیل ⁂ خیمه در بالش بال جبرئیل
خیمه کو قبله را اهل ولایت ⁂ سوخت از بت پرستی که رو دست
کعبه بد آن خیمه بهر عالمین ⁂ زانکه بد آن خیمه پاک حسین
هر که بر این کعبه ننمودی نماز ⁂ نیست آن مقبول رب بی نیاز
این سخن بنود مجاز ای دوستان ⁂ شاهد این است کعبه بهر قدسیان
نیت و جهت عابد را اساسی ⁂ شاهد این وجه آنکه آمد بقیاسی
در عبادت روی بر وجه خداست ⁂ این عبادت را خدا از بنده خواست
هست مقصود از عالم ذات کیب ⁂ از نماز و سجده ننموده بناک

جمله گوید قوام کن فکان ✻ معبد روحانیان و قدسیان ✻
از چه رو آن بت پرست بی کتاب ✻ سوخت این خیمه نمود عالم کباب ✻
لان شد آن وقتیکه این مجمل بیان ✻ سازمی مشروح بهر شیعیان ✻
در بیان خویشتن افغان کنم ✻ جمله را خونین دل و گریان کنم ✻
خامه اندر شرح احوال حسین ✻ آتش افروزم تمامی عالمین ✻

مستفاد از روایات چنانکه از دو خبار معتبر مستفاد میگردد اینست که آتشی که از روی کفر وطغیان برای اهل ایقان و ایمان بنا حق افروخته شده چهار است **اول** از نیران اربعه که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان افروخته شد نار نمرود و نمرودیان بود که بجهت خلیل الرحمن ع افروختند **و کیفیت** آن واقعه هایله بنحویکه مستفاد از اخبار و آثار میرود این است از ائمه اطهار میگردد که بعد از تکمیل خلیل الرحمن و رفتن نمرود و نمرودیان بعیدگاه خود و شکستن آنحضرت اصنام و بتهای ایشان را و مهاجرت نمودن ایشان اتفاق نمودند همه متابعان نمرود که جزای ابراهیم و عقوبت آن این است که او را با آتش بسوزانیم و ابتدای بنای قول زرتوان فارسی نمرود حقیقت که او را زمین فرو برد تا قیامت فرو میرود نمرود لعین حکم نمود که حظیره کردند در پیکره بزرگی

بود بنا کردند بمقدار چهار فرسخ تا چهار فرسخ و ارتفاع آن از صد گز از آجر پخته بنا نمودند و قریب بیکماه هیزم جمع کردند و آن حظیره را پر کردند و روغن فراوان بر آن هیزمها ریختند و آتشی عظیم نمودند بر آن زدند و حرارت آن بمرتبه بود که مرغ از یک فرسخ راه نمیتوانست عبور کنند

لمؤلفه

گشت دریائی ز آتش موجناک ✻ کفتی خورشید آن شد تابناک ✻
کز لهیب این سپهر نیل رنگ ✻ طیره هر لحظه گردی در زرنگ ✻
بسکه بُد در جوش آن دریای نار ✻ سوخت چشم اهل ملکی در کنار ✻
بسکه آن دریای نار آمد خروش ✻ جان عنصر گفتن فلق آمد بجوش ✻
خواست چون آن بت پرست بد دلیل ✻ سوزد اندر نار کفر خود خلیل ✻
ماند حیران کی تواند این کنند ✻ چاره چون او را در آتش افکنند ✻

مجملا نمرودیان حیران که چگونه خلیل الرحمن را در آن آتش سوزان افکنند ابلیس ملعون بصورت بنی آدم بر آمد و بر کار آن نابکاران تعلیم منجنیق نمود که در جهنم دیده بود که دوزخیان را در منجنیق میگذارند و بر آتش می اندازند پس آن بت پرستان منجنیق را ساختند و چهارصد بند و ریسمان بر حلقه منجنیق افکندند

در هر ده مرد یک ایلچی را گرفتند و خلیل الرحمن حضرت ابراهیم را در آن نواحی بندند چون
خواستند که در آتش اندازند فریاد و خروش از فرشتگان برخواست و زمین و
آسمان و آنچه از مخلوقات در ایشان است بگریه و زاری و سوگواری آمدند للمؤلفه

این عمل چون سر زد از نمرودیان ✥ غلغله افتاد در هفت آسمان
کرسی و عرش و حجابات برین ✥ جملهٔ افلاک تا کروبیین
با تمامی حور فردوس برین ✥ با وصایفهای خلد عنبرین
در خروش و گریه و زاری شدند ✥ ز اشک خونین چهره گلناری شدند
هر کسی گشتی بسر ز اهل سما ✥ ناله کرد چون محرمان کربلا
از غم برگزیدهٔ نسل خلیل ✥ اشک ریزان همچو فرات و نیل
یعنی آن مذبوح صندوق منا ✥ سر نثار دولت مذبوح القفا
آنکه امکان از غمش در شورشی ✥ نور حق سردار مظلومان حسین
آنکه اندر ماتمش بگریستی ✥ انجم پوشیده لباس ایستی
در مکان و در فراز لامکان ✥ از ثری تا بارگاه قدسیان
جمله اندر ماتمش در شیونند ✥ روز و شب ناله و زاری می‌کنند

مجلس

مجلس

ملائکه عرض کردند که بار خدایا در شرق و غرب عالم جز این یک بنده نیست
که ذات بیچون را بوحدانیت میپرستد او را گرفتار کرده‌اند او را مددکاری
نمایند خطاب مستطاب از بارگاه صمدیت و خلاق عالم در رسید که بنزد یک خلیل من شتابید
اگر از شما مدد جوید یاری و امداد او نمایید اول ملک الریاح آمد در خلیل الرحمن
سلام کرد حضرت ابراهیم فرمود للمؤلفه

کیست کو پرسد ز حال بیکسان ✥ رحم دارد بر من بیچاره کان
بر اسیر بت پرستان لعین ✥ مینماید التفات دلنشین

چه کسیکه بر مسکینان و بیچارگان کلام کند گفت ملک الریاحم که موکلم بر باد و آمده‌ام
که تو را یاری نمایم اگر اذن فرمایی لشکرها در امر نمایم که جمرات آتش را بر دارند
و در خانهای نمرودیان افکنند و همه ایشان را بسوزانند خلیل الرحمن در جواب
فرمود که پناه بخدای جبار متعال للمؤلفه

در درد و درمان هر چه او نزد هست ✥ کی کنم جز آنچه خاطر خواه اوست
در بلایم از اوست این چنان ✥ آنچه هست بند اهل جنت از جنان
آنچه او خواهد همان خواهم نه غیر ✥ گر بسوزد گر نوازد بد سیر

نیست در خلوت سرایم غیر یار ⁂ نیست باکم از حرارتهای نار ⁂
تخته بند عنصری را قدر نیست ⁂ بر رضای دوست مرگ من نجوم المیت ⁂
وصل جانان نار زجهانم خوشتر است ⁂ لامکان از حصن امکان بهتر است ⁂

دوم ملک السحاب آمد بعد از سلام عرض خلیل الرحمن ع رسانید که ملک موکل سحابم و ابرها در فرمان منند اگر تو فرمائی امر نمایم که قطرات باران بر نیران نمرودی بریزد
افشنده نایره این نار سوزان را فرو نشانند خلیل الرحمن ع فرمود **لمؤلفه**

مرا بود است نهانی نیاز و راز با دوست ⁂ در این نیاز مرا همت و راز دوست ⁂
کسی که نیست محرم این راز غیر او کیست ⁂ مرا بغیر چکار است هر چه هست از اوست ⁂

من بکوی الحضرت ... گذاشته‌ام و چشم امید از این و آن بر داشته‌ام **سوم** ملک الجبال
آمد بعد از سلام عرض کرد که ای پدر ملت و صاحب شریعت اگر اذن فرمائی کوههای
بابل را بر سر نمرودیان فرود آرم حضرت خلیل الرحمن ع فرمود **لمؤلفه**

مرا جز دوست سر کار با کسی نیست ⁂ در این ویرانه دیرم داد رسی نیست ⁂
مرا جز خواهش دلدار منظور ⁂ نباشد است نارم آتش طور ⁂
اگر او با من است این نار نور است ⁂ خطر بستان بزم طور است ⁂

نیمخواهم

نیمخواهم که بجز رحمت حضرت ذوالجلالی کسی را در مهم من مدخلیتی باشد **محال** چون
خلیل الرحمن ع از منجنیق جدا شد جبرئیل امین نازل شد بعد از سلام عرض کرد که
یا ابرهیم الک حاجة فرمود بغیر تکیه مرا بتو حاجتی نیست عرض کرد که حاجت داری
فرمود برب العالمین عرض کرد که حاجت خود را بخواه فرمود که علمه بحالی کفی
عن سؤالی **لمؤلفه** ⁂

نیست من را حاجتی بر غیر دوست ⁂ آنچه فرماید جانم آرزوست ⁂
علم وی بر حال من بهر سؤال ⁂ هست کافی از تمنای مقال ⁂

پس انگشتری جبرئیل ع بود او که بر آن نقش بود که لا اله الا الله محمد رسول
الله اسندت امری الی الله تعالی الجأت ظهری الی الله تعالی و فوضت
امری الی الله و خلیل الرحمن ع بسوره اخلاص خدا را خواند یا الله الصمد
یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نجنی من النار
برحمتک پس از مصدر جلال عظمت خطاب قلنا یا نار کونی بردا و سلاما
علی ابرهیم بنار نمرودی نازل گردید یعنی فرمودیم بنار که سرد و سلامت باش
برابراهیم ابن عباس گوید که اگر ذکر سلاما نبود از شدت سردی سفردی

و چون خلیل الرحمن ع بر آن نیران رسید مرغی که عندلیبش گویند دید که آب میکشد
و بر آتش میریزد و جبرئیل خلیل الرحمن فرود آمد حق تعالی فی الحال چشمهٔ آبی پدید
آورد و جبرئیل با آنحضرت بر تخت نشست و انواع اشجار که خشک بود ریشها بر زمین فرو برده
سر سبز گردیدند و از چهار جانب آن تخت بنفشه و ریاحین بدمید و آن عندلیب
که اسم از اسمای الهی میدانست ابراهیم را دعا نمود حق تعالی هزار نام خود را بدو آموخت
و در بهاران خداوند را بهزار نام و یاد می نماید پس خاموشی کند تا سالی دیگر بدین
جهت عندلیب را هزار دستان نامیدند پس نمرود بر مناره بتفتیش حال ابراهیم
بر آمد دید که در میان آتش بر تختی نشسته و درختان بر وی سایه افکنده بنفشه
و ریاحین و سبزه در اطراف وی دمیده دریغ از رنج خود خورد امر نمود بمنجنیق سنگها
بر وی افکندند سنگها برام پیوسته چون ابر بهاران باران باریدند و آتش را
فرو نشانیدند نمرود فریاد کرد چه نیکو خدائیست خداوند تو یا ابراهیم
ده خزینه زر و ده خزینه سیم از برای خدای تو میدهم که چنین کرامتی که ترا داده
بمن نیز عطا فرماید ابراهیم ع فرمود خدای من عطا را بها نمیدهد تا زکی
وزیر نمرود گفت که ای نمرود بدانکه آتش فرشته ایست که هر کرا خواهد عذاب
کند

کند و هر کرا نخواهد نسوزاند جمعی از ضعفا قبول قول آن زن کردند در آنحال زرگداز
آتشی آمد و در جسم آن زن نشست آن زن سوخت و خاکستر گردید و رشتهٔ از جامهٔ او
نسوخت بدان آیت دختر نمرود بشرف اسلام فایز گردید و نمرود قصد هلاک دختر
نمود ابری دختر را ربوده بکنار کوه قاف افکند و تا قیامت در آن مکان بعبادت
رحمن مشغول است و خلیل الرحمن بعد از چهل روز از آن حظیره بیرون آمد **نظم**

از خنجر جاست هر که قربان گردد ∴ شک نیست که پای تا سر جان گردد
در آتش اگر قدم نهد از سر صدق ∴ آن آتش سوزنده گلستان گردد

دوم از نیران اربعه که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان و ایقان افروخته
شد نار فرعون لعین بود که افروخت بجهت سوختن زن خزبیل و اطفال آن مومنهٔ
صالحه و تفصیل احوال او **بروایت** ثعلبی این است که خزبیل مردی بود نجار
از اصحاب فرعون و هامان گویند که آن تابوت از برای مادر موسی ع تراشید **و** بعضی گویند
که خزینه دار فرعون بود و در مدت صد سال ایمان خود را کتمان میکرد تا روزیکه
حضرت موسی ع بر ساحران غالب شد در آن روز ایمان خود را اظهار نمود و با ساحران
کشته شد **و** زن خزبیل مشاطهٔ دختران فرعون بود و مومنه بود روزی در خانه

از دستش افتاد گفت بسم الله دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی آن زن گفت نه بلکه
کسی را میگویم که پروردگار من و تو و پدر تو است دختر گفت بگویم این را بپدرم
زن گفت بلی گفت بگو چون دختر آن قصه را بفرعون نقل کرد فرعون آن زن را
با فرزندانش طلبید و گفت پروردگار تو کیست زن گفت پروردگار من و تو خداوند
عالمیان است لسان حال آن زن مؤمنه است **لمؤلفه**

انکه او قایم بذات و ممکنات ❋ جملگی از فعل او اندر ثبات ❋
انکه هر موجود از امرش بپاست ❋ امر وی جاری بکل ما سوی است ❋
انکه از ماء حیوة سرمدی ❋ داده جان بر هر مطیع مرتدی ❋
انکه این مینا سپهر نیلگون ❋ کرده بر پا بی عمود و بی ستون ❋
انکه کرده انبیاء را او دلیل ❋ کرده گلشن نار را بهر خلیل ❋
انکه موسی را ید و بیضا عطا ❋ کو بنمودی عصایش اژدها ❋
انکه مد و جزر فرموده سبیل ❋ ایتش ظاهر شود در رود نیل ❋
اوست بر ما و تو و بر عالمین ❋ قادر و قدوس رب العالمین ❋

پس فرعون لعین امر نمود که تنوری از مس آوردند و آتش در آن تنور افروختند

وان زن

وان زن مؤمنه و فرزندانش را طلبید که بسوزانند زن حاجتم برارادهٔ فرعون اللعین
یافت گفت که التماسی دارم که چون مرا با فرزندانم بسوزانی امر نمائی که استخوانهای ما را
جمع نمایند و در زمین دفن کنند فرعون گفت چون تو بر ما حقی داری چنین خواهم کرد
پس امر نمود که یکیک از فرزندان او را بآن آتش سوزان انداختند و در پیش روی
آن زن مؤمنه و چون فرزند آخر که شیرخواره بود انداختند در آن تنور افروخته الطفل
شیرخوار بامر پروردگار بسخن در آمد و گفت ای مادر صبر کن بر ستمهای فرعون که تو بر حقی

❋ ❋ **لمؤلفه** ❋ ❋

شد فغان از سینهٔ آن زن بلند ❋ انچنان کافغان بر چرخ گردان فکند ❋
حور اندر خلد شد گریان او ❋ هر ملک اندر فلک بریان او ❋
ناله از هر ذره بر خواستی ❋ چرخ بزمی از عزا آراستی ❋

پس فرعون لعین امر نمود که آن زن پاک دین را نیز بآن تنور افکندند و بنار طغیان
آن اجساد طیبه را سوختند **سوم** از نیران اربعه که از روی طغیان بر ارباب
ایمان و ایقان افروخته شده آتشی است که عمر لعین بر در خانهٔ سیدهٔ نسا
عالمین ع افروخت مجمل کلام در بیان این مرام آنست که بعد از وفات سید المرسلین ص

عمر لعین با جماعتی از مشرکین در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و بیعت بدینی بر خلافت
عجل سامری گرفتند و ابوبکر لعین مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بسوی امیر المؤمنین ع
فرستاد بجهت بیعت گرفتن از آنحضرت و آن سید اوصیا را با فرمودند از آمدن
چون آن لعین از بیعت کردن آنحضرت باختیار مأیوس گردید عمر لعین را با جمعی از
اشرار مشرکین چون قنفذ و خالد ولید باحضار آنحضرت فرستاد آن اشقیا جمیع
بساحت عزت و سعادت و حریم رفعت و جلالت در خانهٔ اهل بیت رسالت رسیدند
و آغاز بی شرمی نمودند و فریاد بر در خانهٔ اهل بیت عصمت و طهارت بلند کردند
و هیچ یاری را از حد بردند عمر ملعون پا بر در خانه زد و فریاد کرد که ای پسر ابو طالب
در را بگشا و آنحضرت مرا گوی صبر مینمود و متعرض ایشان نمیشد تا آنکه بتول عذرا
فاطمه زهرا بیتاب گردید و بعقب در آمد و از درد و الم عصابه بر سر بسته بود
و جسم شریفش بسیار نحیف گردیده بود بسبب مصیبت حضرت رسالت صلعم و فرمود که ای عمر از ما
چه میخواهی و چرا ما را بمصیبت خود وانمیگذاری عمر لعین گفت در را بگشا و الا آتش
بر در خانهٔ شما می اندازم و شما را میسوزانم آن معصومه فرمود که مگر از خدا نمی ترسی
میخواهی که بی رخصت من بخانهٔ من در آئی ای لعین آخر این خانهٔ اهل بیت رسالت

و بیت

و بیت الحرام عزت و جلالت است از این حرم محترم شرم دار و اینقدر جور و ستم روا مدار

لسان حال آن معصومه حضرت للمؤلفه

خانهٔ کو را خداوند جهان ❊ کفش بر خیل گروه قدسیان
پای نگذارند بی اذن بتول ❊ تا نگردد خاطر زهرا ملول
هان تو میخواهی بپا با نام و ننگ ❊ بدتر از کفار تاتار و فرنگ
آتشی افروزی بسوزی این حرم ❊ با تمامی اهل بیت محترم
غافلی کاین خانهٔ پیغمبر است ❊ این حرم عرش خدای اکبر است
این بود بیت الحرام کبریا ❊ افضل است از کعبه و خیف و منا
اشرف است اینخانه از تخت خلیل ❊ خادم اینخانه باشد جبرئیل
خیل کروبیین و بزم لامکان ❊ آستان بوسند در اینجا کران
حور و غلمان خادم این بارگاه ❊ بوده و هستند از امر اله
فطرسی و دردایل اینجا یافتند ❊ عزت و بر سوی سدره تافتند
مأمنی سر سوده بر این آستان ❊ از چه غافل گشتهٔ زین داستان
از چه میسوزی بگو این بارگاه ❊ ای لعین بت پرست رو سیاه

پس آن ملعون بیدین و آن دشمن خدا و رسول ایمن از سخنان حضرت زهرا هیچ پروا
نکرده و نمرده‌سان ابرم طلبیده در خانهٔ حضرت رسول مجید را سوخت و در را کوفت حضرت
سیدة النساء فریاد برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و آن بت پرست ملعون ع
از داخل شدن اکرم کعبهٔ مقصود ممنوع شد و آن لعین ممتنع نگردید و سر غلاف
شمشیر خود را بر پهلوی آن انیسهٔ حورا زد و آن مظلومه باز فریاد برآورد و آن
ستمگر لعین باز تازیانه بلند کرد و بر دست مبارک آن سیدهٔ نساء عالمین زد
و آن معصومه فریاد میکرد که یا ابتاه حال اهل بیت خود را ببین و بروایت دیگر
طپانچه بر صورت آن معصومه زد که در زیر نقاب گوشوارهٔ آن مکرمه خورد شد و چهره
مبارکش مجروح گردید بیان حال آن معصومه است که در مقام حکایت میفرماید **مؤلفه**

این حرم کو افضل از سیناستی ❁ بت پرستان را چرا ماواستی ❁
طور بنموده ضیا زین اقتباس ❁ از چه فرعون را در اینجا جاستی ❁
رفت هر کس زین سرای مشک بیز ❁ سامری گوساله را آراستی ❁
از منای حق خلیل الله رفت ❁ از چه ره نمرودها برجاستی ❁
هیچ بر خاطر نمی‌آرد عمر ❁ کاین ستمکش حضرت زهراستی ❁

در صف

در صف حور جنان این غم نصیب ❁ بضعهٔ محرم با دوالی ستی ❁
نور این دل خسته اندر لامکان ❁ از ظهور انوار او بالاستی ❁
او ضیا بخشی آمد از انوار غیب ❁ ما نوی چشم روشنی در خواستی ❁
بازوم بشکسته بنگر ای پدر ❁ کار با آزرمی دنیاستی ❁
پهلوم بشکسته و مجروح جبین ❁ ناله‌ام از کاخ دل برخواستی ❁
بت پرستان خانه‌ام را سوختند ❁ خانهٔ کز سدره او اعلی ستی ❁

مجمل ۱ پس امیر المؤمنین ع آن بت پرست لعین را گرفته بلند نمود و بر زمین زد و دیگر
سینه و گردن آن لعین را مجروح نمود خواست که او را بکشد از وصایای
سید المرسلین ص را بخاطر آورده دست از آن لعین برداشت **چهارم** از نیران
اربعه که از روی کفر و طغیان بر اهل عصمت و ایقان افروخته شد آتش بیدادی است
که عمر بن سعد لعنهما الله در کربلای معلی بخیمگاه سید الشهداء ارواحی و روح العالمین
له الفداء افروخت **و** کیفیت این واقعه جانگداز بنحویکه مستفاد از روایات
معتبره میگردد این است که بعد از شهادت آن سید النبی و جان نبی یعنی جناب امام
حسین ع چنانچه از ام کلثوم مرویست سنان بن انس و خولی و شمر لعنهم الله

آتش زدن عمر سعد خیمهٔ جناب سید الشهداء ع را

از قتلگاه روبخیمگاه آمدند وسر مطهر آن مرکز دایرهٔ امکان با ایشان بود
وایشان فخر میکردند بکشتن آنحضرت خولی ملعون میگفت تیری کمن بگلوی
آنحضرت زدم از ضرب آن تیر از پشت اسب بزمین درغلطید وشمر لعین میگفت من
سر مبارکش را از جسد مطهرش جدا کردم وسنان ملعون میگفت که من ضربتی
بر سر مبارک آنحضرت زدم که تمامهٔ ریش آنحضرت را که پایین فرق وبالای پیشانی
شکستم وشکافتم پس لشکر احاطه بخیام آنحضرت نمودند بروایت حمید بن مسلم زنان و
بیرون کردند از خیمها وآتش بسیار بر خیمهای حرم زدند وسوختند

لمؤلفه

خیمهٔ کو محیط افلاک بود ؛ خیمهٔ کو رشک نه افلاک بود
خیمهٔ کورا مجره بد طناب ؛ مشعلش گه ماه بد گه آفتاب
این غلط از سایهٔ او سقیاک ؛ کرده مهر وماه زو نور اقتباس
عرش وکرسی عکسی وی برجاستی ؛ سدره وطوبی از آن برجاستی
بوده هر تار آن سرادق را قوام ؛ دایر از دوری فلکهای آن تمام
اگر وصف خیمه گویم بر زرست ؛ زانکه در وی نور حق داورست
کیست نور حق حسین نازنین ؛ محیط اسرار رب العالمین

آنکه

آنکه سر در راه حق کردی نثار ؛ تا نماید دین احمد آشکار
بود در آن خیمه بعد وی قرین ؛ سید السجاد زین العابدین
آن مجوسان نار کین افروختند ؛ این سرادق را بآتش سوختند
نار ابن سعد دانی از کجاست ؛ شعلهٔ از نار آن نسل زناست
یعنی از نار عمر اندر حجاز ؛ آنکه سوزانید باب اهل راز
این عمر با آن عمر در کفر کیش ؛ هر دو اندر بت پرستی بیترین
بوده با پروردگار اندر ستیز ؛ یوم ذر تا روزگار رستخیز
این حسین او کشت امیر المؤمنین ؛ هر دو در انکار رب العالمین
زین دو آتش شیعیان از دل کباب ؛ کشته در دنیا الی یوم الحساب
یا ربا کو منتقم تا انتقام ؛ او کشد از این گروه کفر کام
ساکنی رضوی خدا بر ما رسان ؛ وقت آن شد یا ربا یار امان
از فراقش زار گریم چون سحاب ؛ در تنور سینه دل دارم کباب
یا ربا دین شریعت خوار شد ؛ بت پرستی رونق بازار شد
غیر اسمی نیست از اسلام دین ؛ باقی ای پروردگار بیقرین

امر فرما از کرم ای مستطاب ❊ تا که از مغرب بر آید آفتاب
ظلمت کفر ستمکاران برد ❊ بر تن شانرا سوی نیران برد
دین احمد را نماید منجلی ❊ گیرد او خون حسین بن علی
دین احمد را نماید آشکار ❊ در جوارش شیعه را بخشد قرار
دیده کانم اندر این ره شد سفید ❊ مژده ام ده صبح عاشورا امید
یعنی آمد ماحی کفر و ظلام ❊ قائم آمد شیعه بهر انتقام
از جمالش دیده ات پر نور باد ❊ دل بکاخ سینه ات مسرور باد

مجلس ۱ دوم

ابن عمر سعد لعین امر نمود بغارت خیام و تاراج اسباب اهل بیت آن امام انام آنگروه بیشرم و حیا مانند سیل دمان رو بر خیام کردند و آنچه بود از ایشان بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان میربودند و خلخال از پای اطفال و گوشواره از گوش زنان و بسا بود که گوشواره را میکشیدند و گوش ایشانرا مجروح مینمودند بلکه بسا بود که گوش بعضی را میکندند چنانچه صاحب مهیج الاحزان تصریح باین بیان نموده است و چه نیکو در این مقام عارف در کتاب فرموده است فکم جرحوا من اذن حوراء تحتلی و کم لطموا من خد عیناء عاتق

چه بسیار

چه بسیار زنان که گوشهای ایشان از زخم گوشوار مجروح شد و ضیاء منظر اکثر از کودکان بجهت گرفتن گوشوار مجروح و چه بسیار طپانچه که زدند بر روی آن دختران جمیله کریمه اذا مضها ضرب السیاط ابرزت ابهما و لم یک واق تتقی بالمرافق آه آه آن اسیران آنها را بر سر و پشت ایشان میزدند و چون روهای خود را باستین میپوشیدند بدست خود روی خود را از نامحرمان می پوشیدند و تهدی علی الاقتاب و النوح زادها و ضرب العدی بالسوط فوق العواتق ایشانرا بر اقتاب شتر نشانیدند و توشه راه ایشان نوحه و زاری و ناله و بیقراری بود و نان خورش شان شماتت شامیان و تازیانه دشمنان که بر سر و پشت ایشان میزدند

للمؤلفه

خامه گردی از مداد آتشین ❊ داغ دلهای گروه مؤمنین
هان عنان بر گیر از بهر دعا ❊ گوی حق بگشا زبان یاربا
از خداوند کریم مهربان ❊ مسئلت حاجات خلقی را در نهان
شاید از لطف و کرم سازد روا ❊ آنکه باشد از قدیمت مدعا
آرزوی مختصر دارم کریم ❊ همان بر آر از لطف الطاف قدیم
زائرم سازی مجاور در حرم ❊ در جوار آن شهید محترم

یعنی اندر حمل قبر شاهدین ❖ همقسم سازی تو در آخر زمین

در دو عالم ای گدای عالمین ❖ دولت من باد ابداً مان حسین

آرزوی کم ندام باشد همین ❖ شیعه گو آمین رب العالمین

شیعیان از این عطا روز جزا ❖ نیک باشد این دعا و بد دعا

بعد آیی شیعه حمدی باز خوان ❖ پس درودی و اخلاص نهان

انا لله وانا الیه راجعون سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

المجلس الحادی عشر

در دنیا اندوه و گریستن بهایم و طیور در مصیبت و عزای انجوم عالم امکان اعنی جناب ابا عبد الله الحسین از بهایم هفت و از طیور شش است آنچه از اخبار ظاهر میشود که در غم و گریستن و اندوه و الم بوده اند صلوات الله علیک یا ابا عبد الله صلع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فصیح

فصیح و عجماء و سمیع و صم را لسان بیان و عقد جنان حمد ثنای کبریائی که ذره از ذرات عالم وجود و مبروات کشور شهود را غافل از ذکر و تسبیح حمد ذات بیمثال خود نگردانیده قال الله عز وجل یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض وقال عز وجل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و جمیع مخلوقات را مجبول و مفطور بانقیاد و عبادت و سجود حضرت حق ذو الجلال فرموده قال عز وجل اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون و حیوانات عجما را از این ذکر و سجود خالی نفرموده قال عز وجل ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون

لمؤلفه

بشنو از من گر ترا هوشی سرست ❖ طبع بر سوی هوای دیگرست

ذکر رحمن است از اهل سجود ❖ هست مجبولات در آب وجود

هیچ مخلوقی از آن غافل نشد ❖ کشتی زین بحر بی ساحل نشد

هر کرا میلی است سوی نور حق ❖ بنگر از روی بصیرت بر سبق

نور حق دانی چرا اندر عالمین ❖ هست ذات پاک شاه دین حسین
نیست خلقی کو نشد گریان او ❖ نیست یک دل کو نشد بریان او
از جماد و وز نبات و وز حیات ❖ آنچه پوشیده لباسی از ثبات
لحظه‌ای نزد بیان ما بایست ❖ اندر این مجلس بیان منظور چیست
خواهم احوال بهایم سر کنم ❖ کشتی دل ساعتی لنگر کنم
بعضی از احوال طیور آرم ببین ❖ در عزای شاه مظلومان حسین

مستفاد از روایات چنانکه از اخبار همگی پرداز و آثار غم نواز و حکایات راحت برانداز این است که حیواناتی که افسرده گشتند ایشان از مشاهده حال بنی نوع انسان در مصیبت سید الشهدا روحی فداه ابا عبد الله الحسین علیه السلام گردید از بهایم است و از طیور نیز هست و در این مجلس احوال بهایم ذکر میشود و احوال طیور در مجلس بعد از این مجلس ان شاء الله تعالی اما از بهایم سه امتیاز فرس و سه نفر از شتران و جماعتی از آهوان **اما اول** از سه نفر فرس پس آن اسب خلیل الرحمن حضرت ابراهیم بود و کیفیت آن **بروایت** عوالم العلوم این است که چون ابراهیم خلیل الرحمن مرور بزمین کربلا نمود در حالتیکه بر اسب خود سوار بود پس در آن زمین هولناک اسب

آنحضرت

آنحضرت از پا در آمد و خلیل الرحمن بر زمین افتاد و سر مبارکش مجروح گردید و خون از سر او سیلان نمود حضرت ابراهیم شروع باستغفار نمود و قال الهی ای شیء حدث منی و گفت پروردگارا چه گناهی از من صادر شده در آن حال جبرئیل امین نازل شد و گفت که یا ابراهیم گناهی از تو صادر نشده است لکن در این زمین سبط خاتم النبیین و ابن خاتم الوصیین کشته میشود پس خون تو جاری در این خاک گردید موافقة لدمه ع که تا تأسی و متابعت بخون حسین مظلوم نموده باشد خلیل الرحمن از قاتل او سؤال نمود جبرئیل گفت لعین اهل السموات و الارضین و قلم جاری شد بر لوح بر لعن او بدون اذن پروردگار پس حق تعالی بقلم وحی فرمود که یا قلم مستحق ثنا گردیدی باین لعن که نمودی پس خلیل الرحمن دستها بجانب آسمان بلند نمود و لعن بسیار بر یزید غدار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت خلیل الرحمن باسب خطاب فرمود که چه چیز فهمیدی که آمین گفتی بر دعای من اسب عرض نمود که یا ابراهیم انا افتخر بکونک علی من فخر منهما بر سر بان جهان بسوار خلیل الرحمن بر من و چون لغزیدم و از پشت من بر زمین افتاد خجالت من عظیم شد و سبب آن از یزید لعین بود لعنه الله تعالی علیه حالا فرد گفت **لمؤلفه**

گفت گریان اسب بکوی خلیل ❖ ورد و دیده گشته فرات رود نیل

از زکوب مینمود دم افتخار ❁ چونکه براق در رفرف خیر سلیل ❁
پیچ قنادی کشته ام من منفعل ❁ ای بهر کم کشته ها دتی و دلیل ❁
پیچ نسب بر انور نسلم نبوی یزید ❁ زانکه بهشت لعینش کرم لعناً وبیل ❁
بار هم از داغ حسین تا جان بود ❁ در تنم جیحون کوثر و چشم سلسبیل ❁
انکه بهر تن تا چهل سال تمام ❁ سید السجاد نالید آن علیل ❁

و دوم از بیان ثلاثه در اتباع آنحضرت است که در مصیبت آن سید الثقلین با جان غمناک
ذکر این که تویی و کیفیت احوال او **بروایت** معتبره مرویه در عوالم العلوم و
منتخب المراثی وغیرهما این است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند اسب
آنمظلوم تشنه لب و صیحه زنان و شیهه کنان تکرار داخل قتلگاه نمود و در تجسس جسد مطهر
سید الشهدا آمده بود و آن کشتگان را یکیک ملاحظه مینمود و چون میدید که بدن
آن شهید نیست از آن کشته گام بر میداشت و میگذشت و بر سر نعش شهید دیگر
میرفت و ملاحظه می نمود و چون نظر ابن سعد غدار بر آن حیوان با وفا افتاد فریاد
کرد به اشقیا که بگیرید این اسب را و بنزد من آورید و آن اسب از اسبهای خوب رسول الله
بود ❁ **للمؤلف** ❁ ❁

از هم

از بهر مرکوب او اعلی بدی ❁ از براق و رفرف او بالا بدی ❁
زانکه بر آن سوار آمد رسول ❁ لیلة المعراج درگاه قبول ❁
این فرس را پادشاهی شد سوار ❁ آنکه گشتی دوش پیغمبر سوار ❁
فخر آن جناح از آن افزون شد بر براق ❁ گشت او از رفرف و از غیر طاق ❁
فخر آن جناح از جهلکی یکتا ستی ❁ راکبش برزاده هم با بالاستی ❁
بیرت آن تنها از زمانی و مکان ❁ پاک ذاتش از حد و دات جهان ❁

مجملا دو گواران یکباره آن حیوان بجهت گرفتن آن ماخشند آن حیوان بجهت غم
و الم مرگ شهسوار خود و غیظی که بر قاتلان آنحضرت داشت بر آن بیدینان
حمله در گشت و از پاهای خود لشکر میزد و با دندانهای آن ستمکاران را میگرفت تا آنکه بروایتی
چهل نفر را بقتل رسانید عمر سعد از گرفتن او مأیوس گشته امر نمود که او را بحال خود واگذارد
تا به بینیم چکار میکند آن لعینان دور گشتند و آن حیوان تجسس نعش آن سرور شهیدان برد آن جناب
یتخطی القتلی و یطلب الحسین علیه السلام آن حیوان شیهه کنان هر شهیدی را ملاحظه مینمود
چون میدید که آنحضرت نیست از آن شهید گام بر میداشت بر سر شهید دیگر میرفت تا آنکه
خود را بر نعش آن امام مظلوم رسانید و جعل یشم المحبة و یقبله بفمه

ویمرغ ناصیته علیه وهو مع ذلک یبکی بکاء الثکلا
حتی اعجب کل من حضر اگر اولی شروع نمود بپوشیدن نعش مطهر آن امام مظلوم و آن
بدن پاره پاره را میبوسید و پیشانی نمود اگر ثانی آن مظلوم آغشته میمود و باوجود
این چنان میگریست مانند گریستن زن فرزند مرده تا اینکه همه حاضران را به تعجب
در آورد و بروایت ابی مخنف همه میگفت که الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی ظلم عظیم و جور از ظلم نمودن امتی را که کشتند
فرزند دختر پیغمبر خود را و جبرئیل نیز بحضرت آدم ع خبر داد که اسب آنحضرت بعد از
شهادت آنسرور بخیمه خواهد آمد و این کلمات را میگوید و عبدالله بن قیس میگوید
که در جنگ صفین ابوالاعور سلمی با جمعی از معاویه سدبن منع نمود از آب فرات لشکر امیر
المومنین ع را پس آنحضرت امام حسین ع را با پانصد سوار کمک آن اشرار فرستاد
آن بزرگوار جمعیت ایشان را متفرق نمود و آب فرات را بحیطه تصرف در آورد و چون
بشارت فتح المظلوم و تصرف نمودن آب فرات را بحضرت امیرالمومنین ع رسانیدند
اشک از دیده گان حق بینش جاری گردید از آن قدوه اولیا سؤال نمودند
که این آثار فتح نمایانست که جناب امام حسین ع نموده اند و شادی باید نمود چرا دیده گان شما

کرامت

کرامت در جواب فرمود که همین فرزند در زمین کربلا با لب تشنه شهید خواهد شد و اسب او
رم نموده بخیمه خواهد گردید و در آنهنگام میگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
ابن بنت نبیهم و حال آنکه ایشان قرائت میکنند قرآنی را که پیغمبر برای ایشان آورده
مجملا و آن حیوان با فغان جانکاه بروایت ابی مخنف بجانب خیمگاه روانه
شده و چنان باواز بلند صیحه میکشید که همه آن صحرا را از شیهه و
صیحه خود پر نموده بود

لمولفه

بود حیوانی صورت آن انسان سیر ⁂ نزد اهل دل بجانی صاحب نظر
گرچه سیر وی بروی خاک بود ⁂ لیک قدر رتبش برتر از افلاک بود
زانکه بودی راکبش عرش برین ⁂ عیبه اسرار رب العالمین
بود مرکوب صفات ذات پاک ⁂ بود عارف زانکه شد از غم دردناک
آیت کبرای رحمن شناخت ⁂ زان سبب خیمه جان خویش باخت
آنکه او را دید حیوان کور بود ⁂ همچو قوم صالح و عاد و ثمود
آن شتر با این فرس از روشنای ⁂ از ولایت آیتی اندر لباس
فرق بی آنها نبود ای عزیز ⁂ روشن است این سر بر اهل تمیز

چون شه دین گو قوام لوی است ❊ زانکه او قایم مقام کبریاست

امر و نهی است در این کهنه دیر ❊ مامور اند دیگر نزد اهل سیر

زان جهت خواند نبی رمز کتاب ❊ بت پرستی چند شد زان کامیاب

مجملاً آن حیوان بهمین منوال صیحه زنان بحرکت آمد نزدیک خیمگاه رسانید زینب خاتون حرم آواز آن حیوان را شنید بسکینه خاتون فرمود که جاء ابوك بالماء فاستقبله پدرت آب آورده از تشنه لبی او را استقبال نما

پس سکینه خاتون از خیمه بیرون آمد و اسب بی سوار را از اکبر خالی دید مقنعه از سر کشید و فریاد بر آورد که قتل والله الحسین و این اشعار را خواند **العربیة**

ماتَ الفخارُ وماتَ الجودُ والكرمُ ❊ واغبرّتِ الأرضُ والآفاقُ والحرمُ

واغلق الله ابوابَ السماءِ فلا ❊ ترقى لكم دعوةٌ تنجلي بها الظلمُ

يا اختُ قومي انظري هذا الجوادَ اتى ❊ يخبرك ان ابن خير الخلق مخترمُ

ماتَ الحسينُ فيا لهفي لمصرعه ❊ وصار يعلو ضياءَ الامة الظلمُ

يا موتُ هل من فدا يا موت هل من عوض ❊ الله ربي من الكفار ينتقمُ

يا امةَ السوء لا سقيا لربعكم ❊ يا امةً عجبت من فعلها الامم

وجخ

و حرم زینب خاتون اشعار سکینه خاتون را شنید فریاد کنان از خیمه بیرون آمد و این اشعار را خواند

شرقتَ بالريقِ في آخ فجعتُ به ❊ وكنتُ من قبل اعتني كالنعي جار

فالوهم احسبه شيئاً فاندبه ❊ لولا التحمل ضاعت فيه افكاري

قد كنتُ اهل الماء لا اشربها ❊ لولا القضاء الذي في حكمه جاري

جاء الجواد فلا اهلاً بمقدمه ❊ الا بوجه حسين مدرك الثار

ما للجواد لحاه الله من فرس ❊ الا يجندل عن القيم الغبار

يا نفس صبراً على الدنيا ومحنتها ❊ هذا الحسين قتيلاً بالعرى عاري

پس اهل حرم زنان و دختران و خواهران از خیمها بیرون دویدند و روها خراشیدند و جامها را چاك زدند لیلی ام کلثوم دستها بسر زد و فریاد وا محمداه و وا جداه و وا نبیاه و وا اباالقاسماه و وا علیاه و وا جعفراه و وا حمزتاه بر آورد و گفت که وا محمداه اینك حسین تو است که بی عمامه و ردی کشته تیغ اهل جفا در صحرای کربلا افتاده است لیلی غش بر آنمظلومه عارض شد **و** صیحه زنان بر خورا نزد خیمگاه آنمقدار بر زمین زد که تا هلاك گردید لیلی لرزه از اهل حرم بلند گشت

سوم از اسبان ثلاثه که در مصیبت جناب سید الشهدا ذکر کرده اند اسبان محی الفان بوده اند

و کیفیت آن بروایت ملهوف این است که چون اسیران آل محمد را بر شترهای
کوفه و شام حکم شد روانه کوفه نمایند آن اسیران محنت و غم آن جفاکاران را قسم دادند
که بحق الله الا مامررتم بنا الی مصرع الحسین یعنی بحق خدا که ما را
بسوی محل کشته شدن حسین علیه السلام بگذرانید چون اسیران را بنزدیک قتلگاه شهیدان
رسانیدند آن اسیران بلا چون آن شهیدان از جور و جفا را دیدند برهنه و عریان
با بدنهای پاره پاره در خاک و خون طپان چنان خروش و افغان برآوردند
که ساکنان ملا اعلی و مجاوران سموات و کرسی و عرش و جنان الی برزم اوادنی را
بتضرع و گریه و زاری و ناله و بیقراری برآوردند و چنان شورشی در میان آن گروه
دلسوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات موجودات جهان نمود افتاد **محتشم**

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ❁ شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت ❁ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ❁ هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید ❁ هرجا که بود طایری از آشیان فتاد

پس آن اسیران دست بسر زنان و روی سیاه کنان خود را از شتران مانند برگ خزان بر زمین
افکندند

افکندند **و** در بعضی از روایات است که همگی آن زنان اسیر بدور جسد سرور شهیدان جمع شدند
چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود و پیغمبر خدا همه بر سینه اش می نشانید و بر لبش
بوسه میکرد برهنه و عریان پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند
و خون شریف آن مظلوم را بر رو و موی خود مالیدند و ناله واحسیناه و وامظلوماه و واقتیلاه
برآوردند **و** اما زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیه السلام چون نظرش بر بدن نازنین
برادر با جان و دل برابر بر آن افتاد و بوسه گاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از خنجر بیدادگران پاره و
بدن شریفش را عریان ملاحظه نمود نعره زد که هذا حسین این حسین من است
چنان نعره بود که بعد از هزار سال و زیاده هنوز که صدا و آواز آن مظلومه بگوش اهل
عالمیان میرسد و پشت عالم از آن آواز غم پرواز میلرزد **محتشم**

بی اختیار نعره هذا حسین از او ❁ سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

زار میگوید بحالتی که فراموش نمیکنیم زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین علیه السلام که با آواز حزین
و دل غمین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین
مرمل بالدماء مقطع الاعضاء اینک حسین تو است که بدنش را بخون رنگین
کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره نموده اند و دختران تو هستیم که ما را باسیری گرفته اند

بسوی خدا شکایت میکنم مصیبت حجر او بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهدا که
وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل
اولاد البغایا اینک حسین تو است که او را برهنه کرده اند و باد صبا بر او میوزد
و گرد و غبار بر او می افشاند و کشته اولاد زنا کار است هذا حسین
محزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تو است
که سر مبارکش را از قفا بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند یا محمداه
یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز جدم رسول خدا از
دنیا رفته کجایند ای اصحاب محمد مصطفی ص اینها ذریه محمد مصطفی ص پیغمبر شما میباشند
که ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود
ضباتها ای جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلویش را میبوسیدی اکنون گلو
او را از دم شمشیر بریده اند من لبعلیجو لک یا رسول الله قد القی طریحا
فی تربة رمضائها یا رسول الله آن بدنی که در آغوشت پرورش دادی
آخر او را برهنه بر خاک گرم کربلا انداخته اند بیت نظم دل پر خون
و دیده گریان و جگر محزون و سینه بریان و آه آتشناک سوزان زوار کجایند

جسد سرور شهیدان که همیشه بوسیدی بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا بابی من
فسطاطه مقطع العری پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت
نمودند پدرم فدای کسی باد که طنابهای خیمه او را قطع کردند بابی المهموم حتی
قضی بابی العطشان حتی مضی پدرم فدای کسی باد که پیوسته مهموم بود تا شهید
شد پدرم فدای کسی باد که پیوسته تشنه بود تا بدرجه شهادت رسید بابی من لا
هو غایب فیرتجی ولا جریح فیداوی پدرم فدای کسی باد که غایب نیست
که امید باز گشتن در او باشد و جراحات اعضای او جراحاتی نیست که مرهم پذیر شود
بابی من شیبته تقطر بالدماء پدرم بفدای کسی باد که محاسن از خون مبارکش
میچکید بابی من جده رسول اله السماء بابی خدیجة الکبری بابی
علی المرتضی بابی فاطمة سیدة النساء بابی من ردت
علیه الشمس حتی صلی لسان حال آنحضرت است لمؤلفه

گفتا که ای برادر جانی برابرم ⁂ دیدی چگونه گوی فلک خاک بر سرم
هستی تو چون خلیل و هم ادشت کربلا ⁂ اکبر ذبیح و من ز الم هاجرم
نی نی تو ای خلیل ره ویرانه ذبیح ⁂ من زینبم برابر بیمار هم حرم

از کینه چادر ز سرم جبر بسرم
پدرم ز دا ... برسن پاره پاره شد
گوگرده جا بجا که بود خاک بر سرم
ما را بجمیع جان ز ادرم داغ لتیمت
از آفتاب گرم نواز ... او زم
در خواهرم که بیو شوهر این ستم
نگذاشت این گروه به کهنه پیچم
خواهم که پیرهن تن صد پاره زاده شد

شعر ... یابنت المرتضی ... علی عیدی والانشی ...

غربت رفته گر گشتم انتظار تو ❖ گویم که شاید از سفر آید برادرم
تا کی برای شادی اکل زیارتان ❖ بینم سرت بنیزه بمحمل زنم سرم
ای دوست عهد خولیتی و مرحمم نمیرسد ❖ بهر علاج زخم تو چیزی بخاطرم
شد بی عمامه تا سر تو بر سر سنان ❖ بردند این سپاه بتاراج معجرم
در سایه وجود تو بودم چو آفتاب ❖ اکنون در آفتابم و از سایه کمترم
ما میرویم از ستم کوفیان بشام ❖ ایکاش بود بستر امروز مادرم
شیرازه بند دفتر نه کاسه از ازل ❖ از بیم چرخ کاش برون کرد اخترم
این دختران نورسی این طفلهای زار ❖ این ظلم بهر ز حیرتان صبر آورم
چشم پر آب سینه کباب و دلم خراب ❖ گیسو گشوده روی خراشیده بنگرم

راوی میگوید که فوالله ابکت کل صدیق و عدو بخدا قسم که دوست و دشمن را بگریه در آورد و بروایت منتخب از سوز آه آن جگر سوخته سیلاب اشک از چشمهای اسبان مخالفان جاری شد و سمهای ایشان از آب دیده ایشان تر شده بود و اما سه نفر از شیران اول شیر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است و کیفیت آن بروایت عوالم العلوم این است که بعد بستی حضرت عیسی با حواریین

بسیاحت

بسیاحت بیابانها مشغول بودند و عبور ایشان بصحرای غم فزای کربلا افتاد یکی شیر غضبی را دیدند که سر راه برایشان گرفته حضرت عیسی ع از حواریین تقدم جسته نزد شیر آمد و فرمود که چرا در این مکان نشسته و نمیگذاری که ما عبور نمائیم ناگه آن شیر بزبان فصیح گفت که انی لا ادع لکم الطریق حتی تلعنوا یزید قاتل الحسین ع یعنی من راه نمیدهم بر شما مگر اینکه لعنت کنید بر یزید لعین کشنده حسین ع فرزند خیر المرسلین پس حضرت عیسی فرمود که حسین کیست شیر گفت در جواب آنحضرت که هو السبط النبی الامی و ابن علی الولی او فرزند نبی مختار و پسر حیدر کرار ع میباشد حضرت عیسی ع فرمود که کیست قاتل آنحضرت شیر گفت که قاتل و لعنت کننده وحشیان و گرگان و جمیع درندگان خصوصا ایام عاشورا پس حضرت عیسی ع دستهای خود را بلند کرد و لعن بر یزید لعین نمود و بر یزید نفرین کرد و حواریین آمین گفتند پس شیر از سر راه ایشان بکنار رفت و ایشان گذشتند لمؤلفه

گر بصورت بود شیر و در لباس ❖ بود در سیرت جنابی با اساسی
ایکه ز ترکیب ور ناسوت بود ❖ لیک سیرت عرشی و لاهوت بود
بود عارف بر همه اسرار کار ❖ در حدود کمال بودی شهریار

شرح کوفی را امیری بود شیر ❊ رو بیان آن یک سرور از ای بی نظیر
مر مسیحی دیدی بود ور شناخت ❊ از حواری را این بیان پنهان نساخت
خود هست روح اندر ساز کامیاب ❊ او حواری را ز فیض انجناب
رو ببر زاری آر و معنی را شناسی ❊ از چه گشتی متنفر اندر لباس
صورت آمد راه زان سیرت نگر ❊ قصهٔ ابلیس خوان و بو البشر
شیر بگریستی از آن ره زار زار ❊ بهر پور شیر حق کردگار
بود آن بینا از آن در شور شین ❊ در غم سلطان مظلومان حسین
بر که گیرم زین بیان اینک عنان ❊ قصهٔ شیر دوم سازم بیان

واما شیر دوم پس آن شیری است که فضه خاتون رضوان الله علیها بقتلگاه آورد و کیفیت آن **بروایت** محزن البکا این است که از فاطمه دختر سید الشهداء منقول است که بعد از شهادت سرور شهیدان ما بدرد اسیری و برهنگی خود مبتلا بودیم ناگاه دیدیم که منادی ندا میکند بلند که شقاوت اثر که بیایید و بدن حسین را پامال سم ستوران نمائید چون این ندا را شنیدیم نتوانستیم که بنشینیم در جای خود قرار گیریم من و عمه ام بر خواستیم ولکن من نخواستم که از آن مکان حرکت نمایم

تا مشاهدهٔ

تا مشاهدهٔ آن عمل ناشایست را نمایم و اما عمه ام کبری آسیمه رو از خیمه بقتلگاه شد بلکه شاید بتواند آنملاعین را از این عمل منع نماید تا اینکه آن مکرمه خود را نزد جسد مطهر پدرم رسانید **و بروایت** منتخب چون فضه خادمه حضرت فاطمهٔ زهرا دید اراده آن کافران را فهمید و اضطراب سیده خود زینب خاتون و سایر زنان و دختران را مشاهده نمود آن مکرمه خود زینب خاتون عرض نمود که ای سیده من سفینه آزاد کردهٔ رسول خدا بود در کشتی سوار و کشتی وی طوفانی شد و شکست در دریا او در جزیره انداخت شیری بنزد کی او آمد سفینه از او ترسید و گفت که یا ابا الحارث من آزاد کردهٔ رسول خدا هستم چون شیر اسم رسول خدا بگوشش رسید همهمه نمود او را بر پشت خود سوار نمود و نجات داد ای سیده من در بیشت خیمها شیری هست پس مرا اذن بده تا بروم و اعلام نمایم آن شیر را با نچه این اشقیا اراده نموده اند که فردا آورند زینب خاتون آنمخدره را ماذون فرمود فضه میگوید چون نزدیک شیر رفتم و گفتم که یا ابا الحارث یعنی ای شیر فوج در اسه آن شیر سر خود را بلند نمود گفتم آتدری ما یرید ون غداً ان یفعلوا بابی عبد الله آیا میدانی که این کافران چه اراده نموده اند که فردا آورند بجسد ابی عبد الله حسین یوطئ و لنا ان یوطئوا الخیل ظهره اراده نموده اند

که اسب تازند بر پشت آن مظلوم قال ثم فقام الاسد حتی وضع یدیه
علی جسد الحسین ع یعنی آن شیر که گفت آن میان قوم برخواست و روانه
قتلگاه شد تا بر جسد منور آن مظلوم رسید پس هر دو دست خود را بر سر جسد مطهر آن
سرور گذاشت وجعل یمرّغ وجهه بدم الحسین ع و یبکی الی
الصباح و پیوسته روی خود را بخون مطهر آن سرور میمالید و در گریه و زاری بود
تا صبح و چون صبح طالع شد آن لشکر بی دین اسب که ابن اخنس لعین بقصد
پایمال نمودن بدن آنقدوهٔ عالمیان بسم ستوران روان شدند چشم آن شیر را
بر آنها بالاخطر نمود نزد رسیدند فقال لهم ابن سعد فتنة لا تثیروها
ابن سعد لعین با آن سپاه بی دین گفت که این فتنه ایست او را اثارت مکنید

لمؤلفه

کر بصورت شیر بنمود آن عزیز ❋ بود در سیرت یکی ز اهل تمیز
کو آهنگ فغان و شور و شین ❋ نزد جسم شاه مظلومان حسین
ریخت از گریه بسر دریای آب ❋ داد آهش از جگر بوی کباب
سوز دلسوز جگر خونابه ریخت ❋ رشتهٔ صبر از کابد را ز هم گسیخت

تارپود

تار پود چرخ تا عرش برین ❋ چرخ ثریا ریخت موی عنبرین
من نمیدانم چه بد آن شیر زار ❋ کو شدی همراز شیر کردگار
آنقدر دانم که آیات خدا ❋ جلوه‌ها دارد در این محنت سرا
دیده‌ها گر یابد از نور حق اساس ❋ چند او آیات را در هر لباس
بلند او شأن ولایت را اسیر ❋ در صف ناسوت در جلباب شیر
دیده‌ها میباید که باشد حق شناس ❋ تا شناسد شاه را در هر لباس
شیر حق میدان کربلا در شور و شین ❋ بر تن پر خون شاه دین حسین

اسد حوی وحی الاله وعلمه تحطمه فی عدوها الضیغم الحرد
وحسبه الافلاک والارض کونت یطل ثلثا ما بها ضمها

لمؤلفه غزلیه
همان از این غم سر که بر گریم ❋ رمز شیر تو مرا گرم بیان

وامّا شیر سوم پس آن شیر است که زراع نهر علقمه روایت کرده‌اند و کیفیت آن
بروایت منتخب این است که مرویست از مردی از قبیلهٔ بنی اسد که گفت
من زراعت میکردم در کنار نهر علقمه و بعد از ارتحال لشکر ابن سعد لعین جماعتی از بنی
بسیاری از شهدا را مشاهده نمودم که نمیتوانم ذکر نمود مگر بعضی از آنها را از آنجمله

این بود که چنین بادی برای اجساد طاهره میوزید و بوهای خوشی بمشام میرسید که چنین بوی
مشک و عنبر و چنین بادی ساکن میشد میدیدم که ستارها از آسمان بر زمین فرود
می آمدند و مثل آنکه ستارها از زمین با آسمان بالا میرفتند و من با عیال خود
تنها در آن صحرا بودیم و کسی را نمیدیدیم که حقیقت آن احوال را معلوم نمایم و چون
نزدیک غروب آفتاب میشد سیاهی شخصی را میدیدیم که از جانب قبله پیدا میشد و بنظر من
بصورت شیر می آمد و آن شخص در میان کشتگان داخل میشد و من از خوف او
بمنزل خود میرفتم و چون صبح میشد بعد از طلوع آفتاب میدیدم که آن شخص را که میگشت
و بسمت قبله میرفت و من از مشاهده این احوال تعجب مینمودم و با خود میگفتم این گروه
خارجی بودند و بر ابن زیاد خروج نمودند و آن لعین امر بقتل ایشان نمود لیکن
بچه سبب این غرایب را از ایشان مشاهده میکنم بخدا سوگند که امشب را احیا
نموده و بخواب نرفتم تا ببینم آنکه بنظر من بصورت شیر می آید آیا از این جسدها میخورد یا نه
چون نزدیک غروب آفتاب شد دیدم آن شخصی که در نظر من شیر می آمد ظاهر شد و چون
در آن صورت تأمل کردم شخصی مهیب بنظر من آمد که اعضایم از هیبت او بلرزه در آمد
و بفکرم خطور نمود که اگر مرا اراده کشتن بنی آدم است مرا خواهد قصد نمود و در این فکر بودم

دیدم

دیدم که داخل قتلگاه شد و گام بر میداشت از نعشی بنعشی دیگر تا اینکه نزدیک یکی
از آن نعشها رسید که مانند آفتاب میدرخشید دیدم آن شخص آن نعش را در بر گرفت
پس بخود گفتم که از آن نعش میخورد و چون درست نظر کردم دیدم که روی خود را بر آن نعش میمالد
و با آواز خفی مینالد پس من گفتم که الله اکبر این امر عجیبی است که مشاهده مینمایم و چون
هوا تاریک شد دیدم که شمعهای بسیاری در آن صحرا روشن شد ناگاه صدای گریه و زاری
و ضجه و بر سر و رو زدن بلند شد من متوجه آن صوتها شدم دیدم که آوازها از
زیر زمین می آید و شنیدم که یکی از ایشان میگفت که واحسیناه وااماماه من
بر خود لرزیدم و نزدیک رفتم و از آن گریه کننده پرسیدم و او را بخدا سوگند دادم که تو
کیستی در جواب من گفت که انا نساء من الجن یعنی ما زنانی هستیم از طایفه جنیان
پس من گفتم و ما شأنکم یعنی بچه سبب نوحه و زاری میکنید گفتند که ما هر شب و هر روز
میگرییم بر جسد حسین ذبیح عطشان گفتم حسین این شخص است که بصورت شیر
بنظر من می آید در نزد جسد منور او نشسته است گفتند بلی آیا نمی‌شناسی آنکسی را که بصورت
شیر بنظر تو می آید گفتم نه از زنان گفتند که آن شخص پدر حسین علی بن ابیطالب است پس من
مراجعت نمودم در حالتیکه اشک دیدهایم بر رویم روان بود **لمؤلفه**

دیدهٔ کز نور نابینا ستی ❁ کور باشد گرچه در سینا ستی ❁
بود زارع چنین ز نور حق العبید ❁ شیر حق را شیر اندر پرده دید ❁
منبر الستی کر او باشد امام ❁ ما سوی الله را بود در روح قوام ❁
خارجی گفتی شده دینی از چه رو ❁ بود زارع خارجی بی گفتگو ❁
ای فلک سید لو تا کی میکنی ❁ کردهٔ شد لو تا کی میکنی ❁
انکه باشد ما سوی را کردگار ❁ اهل بیت دین نمودی خوار و زار ❁
خارجی گویند خیل مشرکین ❁ انکه بودی نور رب العالمین ❁
انکه این مینا سپهر چنبری ❁ باشد از نورش بپا گر بنگری ❁
انکه باشد عرش حق را زیب و زین ❁ کیست جز سردار مظلومان حسین ❁

واقعهٔ دوم از بهایم گوسفندان اسمعیل بن خلیل الرحمن علیه السلام بود که در مجلس اول گذشت واقعهٔ سیم از بهایم آهوان بودند و کیفیت آن بروایت شیخ صدوق در امالی این است که ابن عباس گوید که با من با امیر المؤمنین علیه السلام بودم در غزوهٔ صفین و چون بنینوا آنحضرت فرود آمد که در کنار فرات است آواز بلند مرا ندا داد که یا ابن عباس آیا می شناسی این زمین را عرض کردم که خیر یا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر بشناسی این

مکان را

مکان را چنانچه من میشناسم هرآینه ازین مکان نخواهی گذشت تا اینکه چنین من گریان شوی پس آنقدر گریست که محاسن مبارکش تر شد و آب دیده اش بر سینهٔ مبارکش جاری شد و ما نیز گریان شدیم پس فرمود که آه آه مرا چکار است با آل ابی سفیان و آل حرب لشکر شیطان و اولیای کفر پس فرمود که صبر کن ای ابو عبدالله که رسید بر پدر تو مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آبی طلبید و وضو ساخت و نماز گذارد بقدری که خدا خواسته بود و بعد از نماز همان قسم کلمات بیان فرمود پس ساعتی بخواب رفت و چون بیدار شد فرمود که ای ابن عباس عرض کردم که لبیک فرمود که میخواهی بگویم در این ساعت در خواب دیدم تو را خبر دهم عرض کردم که بگو بسته دیدهٔ تو در بستر راحت باد و دیدهٔ تو خیر است یا امیر المؤمنین فرمود که دیدم مردانی چند از آسمان فرود آمدند با علمهای سفید و شمشیرهای سفید بود از حمایل کرده بودند و در اطراف این زمین خط کشیدند بعد دیدم که شاخهای این درختان خرما سر بزمین آوردند و خون تازه در این صحرا موج میزند و حسین فرزند گرامی خود را دیدم که در میان آن خون غرق شده است و طلب فریاد رسی میکند و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفید که از آسمان فرود آمده بودند او را ندا میکردند و میگفتند که صبر کنید ای آل رسول الله که شما کشته میشوید بر دست بدترین مردمان و اینک آن بهشت

ای ابو عبدالله مشتاق بهشت بسوی تو پس آنگه مرا نیز مرا تعزیت نمودند و گفتند ای ابو الحسن
بشارت باد ترا که خدای تعالی دیدهٔ ترا روشن خواهد کرد و در روز قیامت پس
بیدار شدم و سوگند یاد میکنم بآن خدائیکه جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که
خبر داد مرا صادق مصدق ابو القاسم رسول خدا صلعم که من خواهم دید این زمین
در وقتیکه بیرون روم بقتال اهل بغی که بر من طغیان کنند و این زمین کرب
و بلاست که حسین من در آن مدفون خواهد شد با هفده نفر از فرزندان من و
فرزندان فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست که زمین کرب و بلا میگویند
چنانچه حرم کعبه و حرم مدینه و بیت المقدس پس فرمود که یا ابن عباس طلب کن
در دور این صحرا پشکل آهو را بخدا سوگند که هرگز دروغ نگفته ام و دروغ از
رسول خدا صلعم نشنیده ام و مرا خبر داده است که در این صحرا پشکل چند خواهم
دید که رنگ آنها زرد شده باشد مثل زعفران ابن عباس گفت که طلب کردم
و آن پشکلها را مجتمع یافتم پس ندا کردم یا امیر المؤمنین ع یافتم آنها را بوضعی که
فرموده بود حضرت فرمود که راست گفتند خدا و رسول او پس حضرت برخاست آمد
بسوی آنها و برداشت و بو کشید و فرمود که همانست که مرا خبر داده اند یا ابن عباس

میدانی

میدانی که این پشکلها چیست اینها را حضرت عیسی بن مریم بو کشیده است در وقتیکه
در این صحرا وارد شد و حواریین در خدمت او بودند آنحضرت دید که آهوی چند
که در این موضع جمع شده بودند و میگریستند پس حضرت عیسی ع نشست و حواریین
با او نشستند پس حضرت گریست و بسبب گریهٔ او حواریین گریستند و سبب گریهٔ آنحضرت را
نمیدانستند پس گفتند که یا روح الله و کلمة الله سبب گریهٔ تو چیست حضرت عیسی ع فرمود
که آیا میدانید این چه زمینی است گفتند نه فرمود که این زمینی است که کشته میشود در
آن فرزند پیغمبر آخر الزمان و فرزند طاهرهٔ بتول که شبیه است بمادر من و در این
زمین مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است زیرا که طینت
آن فرزند شهید است و طینت انبیاء و اولاد انبیاء چنین میباشد و این آهوان
با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین چرا میکنیم برای شوق طینت
آن فرزند مبارک و میگویند ما تا در این زمینیم ایمنیم از شر جانوران و درندگان
پس حضرت عیسی ع دست زد و این پشکلها را برداشت و بو کشید و فرمود که خوشبوئی
این پشکلها برای خوشبوئی گیاهی است که در این زمین میروید پس فرمود خداوندا
این پشکلها را نگاهدار تا پدر حسین ع آنها را بو کشد و باعث تسلی او گردد پس حضرت

امیر المؤمنین ع فرمود که این ریگها بدعای آنحضرت تا حال مانده است و بسبب طول
مدت رنگ آنها زرد شده است و این زمین کربلا است پس بصدای بلند گفت
که ای پروردگار عیسی بن مریم برکت مده بر قاتلان او و بر اشخاصیکه یاری بر قتال او
خواهند کرد و بر اشخاصیکه خوار نمایند او را پس آنجناب بسیار گریست و ما نیز با او
گریستیم و آنحضرت از بسیاری گریه بر روی در افتاد و زمان طویلی مدهوش گردید
و چون بهوش آمد قدری از آن ریگها را در کنار ردای خود بست و مرا نیز امر فرمود
که قدری از آنها را در کنار ردای خود ببندم پس فرمود که یا ابن عباس هرگاه ببینی
که از این ریگها خون تازه میجوشد و سیلان میکند بدانکه ابی عبد الله الحسین ع
کشته شده است در این زمین و مدفون گردیده است ابن عباس میگوید که من آن
ریگها را در آستین خود بسته بودم و پیوسته آنها را محافظت میکردم و زیاده
از بعضی واجبات در حفظ آن میکوشیدم و از طرف آستین خود آنها را نمیگشودم
پس روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که خون تازه از آن
ریگها سیلان میکند و آستین من پر از خون شده است پس نشستم در حالتیکه
میگریستم و گفتم بخدا قسم که حسین ع شهید شد و بخدا سوگند که هرگز علی بن ابیطالب ع مرا

خبر کذب

خبر کذب نداده است و خبر نداده است مرا بوقوع چیزی مگر آنکه بهمان نحو که خبر داده است واقع
شده است پس بغضب و خروش بر آمدم و از خانه بیرون آمدم و این در وقت صبح بود پس بخدا
سوگند دیدم غباری مدینه را فرو گرفته است که یکدیگر را نمیتوان دید پس آفتاب طلوع کرد
مانند آفتاب گرفته شده و دیوارهای مدینه را سرخ دیدم که گویا خون تازه بر آنها ریخته اند
پس نشستم با دیده گریان و گفتم بخدا سوگند که حسین کشته شده و شنیدم از ناحیه خانه
صدائی که میگفت صبر کنید ای آل رسول که کشته شد فرزندیکه لاغر و باریک است
و نازل شد روح الامین بگریه و ناله پس بصدای بلند گریست و من نیز گریستم و دانستم
که حضرت امام حسین ع در آن ساعت شهید شده است و آن روز دهم محرم الحرام بود
و چون خبر شهادت آنحضرت بمدینه رسید معلوم شد که آنحضرت در همانروز شهید شده
بود پس این حدیث را نقل کردم باشخاصی که با آنحضرت بودند گفتند بخدا سوگند ما نیز
شنیدیم آنچه تو شنیدی در میان معرکه کارزار و کسی را نمیدیدیم و گمان میکردیم
که حضرت خضر ع است

لمؤلفه

بود آگاه شرع کربلا را مدار ❖ در بهای شاه صاحب اقتدار
باطن انسان بود مغز میشناسی ❖ عارف حق امام با قیاسی

صورتش در جلوه آدمی نمود ∴ سیرتش روحانی اهل شهود
گرچه ایشی بود ارض کربلا ∴ سیر او بودی بعرش کبریا
بود بنا او کعبهٔ شاه دین ∴ زانکه مجاور گشت در آن سرزمین
سیلی اشکش کهو در راهش سبیل ∴ دیده کالنی چشم فرات و رود نیل
کرد روح الله را با شور شین ∴ اگر از داغ شه خوبان حسین
بو آهو آیتی از شاه دین ∴ ایکی ز آیات رب العالمین
گوش کن تا راز یاران بشنود ∴ نقطهٔ ز اسرار یارلنی شنود
دل همیگوید که ای دانای راز ∴ پرده را بردار زین اسرار راز
تا شوند آگه تمامی ما سوی ∴ راز از رحمن علی العرش استوی
حضرت معبود در اداند کیست ∴ باز دل گوید بگو اندک با نیست
دارم امیدی که حق سازد ظهور ∴ مثل نور موسی سینای طور
بر خلایق وجه حق گردد عیان ∴ قبله کعبه کربلا بر اینجهان
گر سخن دانی در این دریا برآ ∴ تا شناسی قبلهٔ اهل سما
خویلی اشناسی معبود جهان ∴ یکجن حواری و مسیح و آهوان

طینت

طینت کرب و بلا دانی که چیست ∴ مرتضی بود چه در آنجا گریست
دید اندر خواب چون با دیدار یار ∴ گریهٔ شوقش از آن آمد قطار
چون حواری و مسیح و آهوان ∴ بهر دانا کافی آمد این بیان
خامه‌ها ان بر کرعنان خواستی ∴ در مصیبت سازان آن سخن
مختصر بنما دعا بر شیعیان ∴ تا نمائی مجلس دیگر عیان
یارب سازاز کرم زایر مرا ∴ در مزار پاک شاه کربلا
دور گشتم مدتی از آن دیار ∴ قسمتم فرما روم در آن مزار
با دل سوزان مجاور سازیم ∴ بر جمال خویش ناظر سازیم
جسم زارم را در آن تربت دفن‌ی ∴ ساز از رحمت رب العالمین
دلت مغز کوتر مکن در عالمین ∴ ز عطف داماد شه خوبان حسین
کن اجابت این دعای مهربان ∴ در حق ما با تمام شیعیان
شیعه آمین گوی با حمد و درود ∴ از سر اخلاص یا رب زود زود

المجلس الثانی عشر در بیان احوال اهل بیت در مصیبت آنحضرت آنچه از مرغان در عزاداری سرور شهیدان بظهور آمده و تفصیل احوال ایشان است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

طایر تیز پر اوهام و هماهای سبک سیر افهام را غایت سیر اول درجهٔ حمد حضرت رحمن است و عنقای بلند پرواز ادراک عقول را آخرین آشیانه و دیر اول پایهٔ مرقاة علو عزم الانتهای ثنای کریم منان است حبذا محبوبی که عارفان و عاشقانش در راه بردوام مرغی را بر شفا و فنای را بر بقا کرده اختیار نموده در رضای محبوب را در هرچه دیدند هاها ن دیدند انحوی پرستی و راستی را ندیدند و جهت حیلتی را در حتوف فشنده لست را از سر و سر را از پیکر انداختند بلکه همگی اعضا و جوارح را نشانهٔ اهداف نیزه و تیر و خنجر و شمشیر نموده تخته بند قفس عنصری عالم البشریت را درهم شکسته معجلاً پرواز و در آشیانهٔ سدره و طوبی با حضرت محبوب حقیقی همراز گردیدند

لمؤلفه

طایر روحم دگر پرواز کرد	در قفس بی اختیار آواز کرد
نیم شب سیل جگرگون از بصر	آمد از دریای دل بر کوه سر
دامنم گلگون شد از سیلاب خون	چشم بهار لطف کرده سرنگون
واهم از دل که از زاری ستوه	از چه خون بارد ز اندوه و ملال

از چه دارد

از چه دارد کوی از راه صواب	دود آهت از جگر بوی کباب
گفت ای غافل ز راز نیم شب	از عزاداران سلطان عرب
خواطرم آمد در این ظلمت سرا	شاه دین و قتلگاه کربلا
خیل مرغانی که پر بشکسته‌اند	سایه بر آن شهر دین انداخته‌اند
غوطه در گشتند با اندوه شین	جملگی بر خون شاه دین حسین
هر یکی بر یک بازی تاختند	اهل وی از زر و قوم جگر ساختند
طیر روحم در قفس آمد فغان	نیم شب همچون درای کاروان
کاروان اشک و آهم در قطار	نیم شب بر کربلا شد آن فرار
وادی انکار خیزد پر ملال	نیم شب بنیم بصحرای خیال
طایر روحم پران سامان پرید	خون دل از دیده‌ام دامان چکید
خامه با نون جگرگون بی قصور	مینماید شرح احوال طیور

مستفاد از روایات مختلفی پرواز و اخبار جانگداز راحت بر اندازی است که مرغانی که در عزای سرور شهیدان با اندوه و فغان آمدند نخستین مرغ اول غراب است که خبر شهادت آنحضرت را در مدینهٔ رسول بفاطمه بنت الحسین غمناک و ملول رسانید

و کیفیت آن بروایة عوالم العلوم مسند از علی بن الحسین علیه السلام این است
که فرمودند در زمانی که پدرم حسین بن علی علیه السلام شربت شهادت نوشید غرابی آمد
و خود را بخون آنجناب آغشته نمود و بجانب مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله پرواز نمود و بر دیوار
خانه فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام قرار گرفت و چشم فاطمه سر خود را بالا کرد و نظر بر
بر آن غراب خون آلود افتاد فی الفور آغاز شیون و زاری و ناله و بیقراری نمود و این
اشعار را بیان فرمود که نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب
این غراب خبر مرگ کسی را آورده است باو گفتم که وای بر تو خبر مرگ که را آورده ای غراب
قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب گفت مرگ امام را
آورده ام گفتم کیست آن امام که توفیق صواب را یافته است ان الحسین بکربلا
بین الاسنة والقراب یعنی بدرستیکه حسین علیه السلام در کربلا در میان ضرب
نیزه و شمشیر است فابکی الحسین بعبرة ترجی الاله مع الثواب
گریه کن بر حسین علیه السلام باشک چشمهای خود اگر امید ثواب خدا را داری قلت الحسین
فقال لی حقا لقد سکن التراب گفتم که حسین علیه السلام یعنی منتهی شد گفت
برای تو میگویم که خاک را مسکن خود قرار داد ثم استقل به الجناح فلم یطق

رد

رد الجواب بعد قوت بالهای آن مرغ رفت و طاقت نداشت رد جواب را فبکیت
مما حل بی بعد الدعاء المستجاب پس من گریستم از آنچه بر من وارد شد
بعد از دعائی که مستجاب گردید چون اهل مدینه این را شنیدند گفتند این دختر سحر آل
عبد المطلب را تازه کرد و زمانی قلیلی که گذشت خبر شهادت آنحضرت رسید بعد از آن شد

که آنچه آن صغیره مشعر بود حقا بود **للمؤلفه**

هیچ دانستی که بوده آن غراب ‖ کو شده از داغ شاه دین کباب
طایر قدسی نشان عرش بود ‖ لیک در جلباب طایر می نمود
بود اندر عالم اسرار روح ‖ اندر این عالم شده در حزن نوح
گر نبد قدسی نشان آن نور عین ‖ از چه گشتی داغ از داغ حسین
از چه ره شد نیم روز از کربلا ‖ غرق گشتی تا ره خیر الوری
از چه ره آگاه گشتی فاطمه ‖ زآن غراب پر بهای و اهمه
آیت روح الامین بودی ز غیب ‖ از ولایتشان بدی بی شک و ریب
شاهدین را در صور جلوه هاست ‖ او گر آکر آیت ذات خداست
آنچه بینی گنجوران شور شین ‖ وانکه توشانی از شئونات حسین

مظهر اسم خشوع آن شاه دان ÷ در صورهٔ بلبلش پیدا و نهان

عاشق و معشوق یکدان بیقیاس ÷ هم نمط نور از مهر اقتباس

شیعه بود از امام خود جدا ÷ ضوء مهر از مهر کی باشد جدا

قال ع و شیعتنا منا **دوم** از طیور که در مصیبت آنحضرت گریان گشت جون است
که قسمی است از قطاة که شکم و پرهای او سیاه است و کیفیت آن این است **بروایة**
کلینی ره در کافی بسند خود از معقلهٔ طحان که گفت شنیدم از مولای عالمیان حضرت
صادق ع که چون حضرت امام حسین ع شربت شهادت نوشید زنی که آنحضرت از طائفهٔ
کلبیه داشت ماتم سرائی برپا نمود کسی مرغ جون را از برای او فرستاد که از نوحهٔ آن
مرغ استعانت جوید بر ماتم داری آنحضرت چون آن ضعیفه آن طایر جون را دید گفت
این مرغ چیست گفتند هدیه است که فلان فرستاده است که استعانت جوئی
بصیاح این جون بر ماتم سرور شهیدان حضرت امام حسین ع آن ضعیفهٔ کلبیه گفت که
لسنا فی عرس فما نصنع بها اگر در عروسی نیستیم که مرغان خوش الحان
از برای ما میفرستد پس امر نمود بر زنهای دیگر که آن مرغان را بیرون کنند و چون
آن مرغان را بیرون از مجلس عزا کردند دیگر از آنها اثری نیافتند گویا اینکه میانهٔ

آسمان

آسمان و زمین پرواز نمودند و دیگر اثری از آن طیور ظاهر نشد **للمؤلف**

هیچ دانی چیست جون ای نیک نام ÷ پرتوی میدانی از جون غلام

جون در جلباب انسان شد شهید ÷ چون طایر بود در ماتم فرید

زان یا لیدی کجون شاه دین ÷ در صیاح خود الی بد با غم قرین

ارتباط اسم در ارواح دان ÷ هست در تجلی السر آثار این نهان

جون یک روح است در جلبابها ÷ جلوه کرد در ماتم و در کربلا

که شود در صورت انسان شهید ÷ گاه در جلباب طایر شد سعید

نیست منظورم تناسخ رو بیاب ÷ در صورها پی جناب آفتاب

مهر باشد در حدود خود فرید ÷ در قوابل اختلاف آید پدید

تو چنین کلبیه زار و دلکباب ÷ غافل از گنجینهٔ فصل الخطاب

نالهای جون را نشناخته ÷ نغمهٔ خنیاگری پنداشته

خویش در بحر عزا شد مبتلا ÷ می نبد الحق عزای ماسوی

صیحهٔ جون را اساس عرس خواند ÷ صیحه را از روی بینائی نخواند

بی تأمل جون را بیرون نمود ÷ از فرستاده نکردی وا نمود

تا شناسد چون وفای ناله را ⁂ گرم تر ساز زغم هنگامه سو ⁂

سوم از طیور سینه بریان از غم سرور شهیدان حمامهٔ راعبیه است و کیفیت نالهٔ گری
آن بروایت ابن قولویه در کامل الزیاره این است که مولای ما حضرت
صادق علیه السلام بسکونی فرمودند که حمام راعبیه را در خانهای خود نگاه دارید زیرا که
او لعن میکند قتلهٔ حسین علیه السلام را و داود بن فرقد میگوید که در خانهٔ حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم پس نظر نمودم بسوی حمام راعبی که بقرقر طویلی که صیحهٔ البکا بر نمود
و دیده کان نیز را بسوی آنجناب افکنده بود مدت مدیدی پس آنحضرت بمن فرمود که یا داود
آیا میدانی که چه میگوید این حمام عرض کردم که خیر قسم بخدا فدای تو شوم فرمود که لعن
بر قتلهٔ حسین علیه السلام مینماید او را در خانهای خود نگاه دارید لمؤلفه

چیست میدانی حمامه ای جوان ⁂ او همای عرش و طوبی آشیان ⁂
او بجز شاه دین بنیاد ستی ⁂ در لباس طیر تن آراستی ⁂
تا شد از بیداد او شاه دین شهید ⁂ او نماید لعن بر آل یزید ⁂
داند او کان کفر کیشی بت پرست ⁂ گشته از جام غرور و کفر مست ⁂
کرده ویران عرش رب العالمین ⁂ کشته او فرزند خیر المرسلین ⁂

چهارم

چهارم از طیور سینه بریان دیده گریان بوم است و کیفیت نالهٔ آن بروایت
ابن قولویه در کامل الزیاره از ابی منذر این است که گفت شنیدم از مولای خود حضرت
صادق علیه السلام که میفرمود در بارهٔ بوم که آیا احدی از شماها بوم را در روز دیده اید
گفته شد که نزدیک است که هرگز در روز ظاهر نشده باشد و ندیده است کسی او را مگر در شب
حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بدانید که آن مرغ است که همیشه در معموره منزل داشت
و حضرت امام رضا علیه السلام بحسین بن علی بن صاعد بربری فرمودند که بوم در زمان
و قصور و خانها بودند و از اکل و شرب مردمان با ایشان میخوردند که چون آنحضرت را
شهید کردند گفت بئس الامة انتم قتلتم ابن نبیکم و لا آمنکم
علی نفسی پس از معمورها بخرابها و کوهها و صحراها فرار نمود و بروایت حضرت
صادق علیه السلام پس در زمانیکه سید الشهدا را کشته گوید بر خود قرار داد که هرگز در آبادانی
منزل نکند و همیشه در خرابها باشد و همیشه روزها روزه است و محزون و غمناک
تا اینکه شب داخل شود و چون شب او را فرا گیرد پس لا یزال مرثیه خوان است بر حسین
بن علی علیه السلام تا اینکه صبح طالع شود و دلیل او از غم سرنگون است و فارغ از جستجوی برای

⁂ لمؤلفه ⁂

بوم را با آدمی انسی تمام ❊ بهر در وقت شراب و هم طعام

تا زمانی را که قوم بت پرست ❊ گشته از جام غرور کفر مست

شاه دین را در زمین کربلا ❊ کرده با بی‌رأفتی سر از تن جدا

لعن کرده بوم پس بر آن گروه ❊ دید کز یاران رفت از گریه بکوه

روزها در روزه و اندوه نشینی ❊ در شبان او زار نالد بر حسینی

سینه بریان از غم آن شاه دین ❊ دیده‌ها زان داغ خون پالا چنین

پنجم طایر عصافیر است در عوالم العلوم از کتب مناقب معتبره مسند از شطاح وراق روایت کرده شنیدم از فتح بن محرف العابد که گفت من در هر روز نان خورد میکردم عصافیر آن را زیر این نان را میخوردند چون روز عاشورا شد نان خورد کردم هیچ یک از عصافیر از آن نان نخوردند دانستم که ایشان نمیخورند بجهت کشته شدن آنحضرت در اندوه میباشند

المؤلفه

صیحه عصفور دانی از کجاست ❊ از غم شاه شهید کربلاست

مینماید صبحگه با شور شینی ❊ لعن بر اعدای شاه دین حسین

ششم از طیور سینه بریان مرغ است که به شفای دختر یهودی گویند و کیفیت آن

بروایت

بروایت عوالم العلوم از منتخب المراثی این است که از طیر نقل اهل بیت منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و بدن مطهر آنحضرت را در صحرای کربلا در میان خاک و خون انداخته بودند و خون از بدن مبارکش جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی آمد و خود را بخون آن مظلوم آغشته نمود و پرواز کرد و خون از او میچکید پس در آشیانه راه مرغان چند را ملاحظه نمود که بر شاخهای درختان نشسته اند و بذکر آب و علف و دانه مشغولند پس آن مرغ خون آلود بایشان گفت که یا ویلکم اتشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا والمناهی والحسین فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظامی مذبوح و دمه مسفوح یعنی وای بر شما آیا مشغولید بامورات باطله و ذکر دنیا و اشیاء منهیه و حال آنکه حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا بر روی ریگهای گرم افتاده است با لب تشنه و سر بریده و خون از وی میریزد چون مرغان این کلمات را شنیدند پرواز نمودند بسمت کربلا و چون بقتلگاه رسیدند ملاحظه نمودند بدن منور آنحضرت را که بی سر بر روی ریگهای گرم بی غسل و کفن افتاده است و اسب کین بر آن جسد نازنین تاخته اند و استخوانهای آن مظلوم را خورد کرده اند و چنین بر او نوحه میکنند و وحشیان صحرا بزیارت او آمده اند چون مرغان آنحالت را دیدند یکدفعه همه

کشیدند و صدا بگریه و زاری و ناله و بیقراری بلند نمودند و فریاد وا ثبوراه بر آوردند و خود را
بر خون آن مظلوم انداختند و بخون آن سرور خود را آغشته نمودند و هر یک بجانبی پرواز
نمودند که تا خبر شهادت آن مظلوم غریب را بان ناحیه رسانند

لمؤلفه

جمعی شنیدند آن طیوران ماجرا ؛ جمله پرواز آمدند بر کربلا
جمعی بفلک نمودندی عبور ؛ غرق خون دیدند آن دریای نور
دیدن آن جسمی که میگشتی سوار ؛ دوش زیبای رسول کردگار
بی کفن افتاده اندر خاک و خون ؛ با هزاران اثر زخم لاله گون
اسبها بر آن جسدها تاخته ؛ عظم اشیان طوطیانی ساخته
جمعی نظر بر آن جسد انداختند ؛ خویشتن آغشته زان خون ساختند
جملگی اندر صیاح و های غم ؛ هر یکی بر یک بلادی زان الم
روی در پرواز با آه و فغان ؛ تا نمایند عالمی مخبر از آن

و از قضا مرغی از آن مرغان بسمت مدینه خاتم پیغمبران پرواز نمود و خون از پرهای او
میریخت و چون بمرقد منور حضرت رسول صلعم رسید بر دور قبر آن سرور گردید و بندای بلند
آواز الا قتل الحسین بکربلا الا نهب الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا

آگاه باش

آگاه باش ای رسول خدا که کشته شد حسین تو در صحرای کربلا و غارت نمودند حسین ترا در کربلا
و سر بریدند حسین ترا در کربلا چون مرغان اهالی را از آن مرغ خون آلود مشاهده نمودند
بفزع آمدند

لمؤلفه

اهل بطحی جملگی دید آن فزا ؛ دیدن آن مرغ بخون آلود را
جامهٔ طاقت بپر کردند چاک ؛ هر کسی بر فرق خود میریخت خاک
ناله از کانون جگرها شد بلند ؛ غلغله در گنبد مینا فکند
دیدها سیلاب و دلها شد کباب ؛ تیره شد از آه روی آفتاب
مهر و مه بی نور گشتی در فلک ؛ بر زمین افغان رسیدی از ملک
شد مدینه از فغان و از ستیز ؛ همچو غوغای صباح رستخیز

مجلس ۱

بعد از زمانی که خبر شهادت آنحضرت را شنیدند و دانستند که آن مرغ
ناله کر خبر شهادت آن امام تشنه جگر را آورده بود و آن مرغ خون آلود بعد از
طواف مرقد منور حضرت رسول صلعم و ناله و زاری و نوحه و بیقراری و ابلاغ خبر شهادت
پرواز نمود و بر سر درختی قرار گرفت و در تمام آن شب بر آن امام عالی مقام و مظلوم تشنه
لب گریه و زاری مینمود و از قضا شخصی از یهود دختری داشت که کور و شل و بی پا و جذام

نیز مبتلا شده بود بنحوی که از آن جذام اکثر بدن او احاطه نموده بود و از خوف سرایت آن
ناخوشی آن دختر را از مدینه بیرون کرده در آن باغستان که این مرغ بر سر یک درخت
آن قرار گرفته بود منزل داده بودند و هر شب آن یهودی نظر بمحبت پدری بنزد آن دختر
میرفت و بتسلی آن مریضه مشغول میشد از قضا در آن شب بشغلی بجهت آن یهودی
پیش آمد که مانع آمد او را از رفتن نزد آن دختر آن علیله چون منتظر پدر خود بود دید پدر
نیامد در آن شب او را خواب نبرده در هنگام سحر در رسید صدای گریه و ناله آن مرغ
بگوش آن دختر رسید آن علیله خود را بر روی زمین غلطانید تا خود را بزیر آن درخت
رسانید هر چه آن مرغ ناله میکرد آن دختر نیز با دل محزون و غمین متابعت مینمود
و بلسان حال این نظم میگفت **لمؤلفه**

نالهٔ کن ای مرغ تا نالم ز غم ❊ آه کش تا خون ببارم از الم
نالهات از کاخ دل آید برون ❊ همچو نهرهای کوه بیستون
میدهد ای مرغ دل خون از حباب ❊ آهت از سوز جگر بوی کباب
من نمیدانم چه داری از کجا ❊ پیشمت در کربت اندوه و بلا
دانم از داغ عزیزی سوختی ❊ جامهٔ غم در بر خود دوختی

کردهٔ

آمد

کردهٔ از داغ درد و غصه بیقرار ❊ عمر کردی صرف اندر زار زار
من هم از تقدیر گشتم دل غمین ❊ در غم و اندوه با تو هم قرین

در همین حال هر دو مشغول گریه و زاری و ندبه و بیقراری بودند که ناگاه قطرهٔ از آن
خون مطهر بر چشم آن دختر چکید و فوراً چشمش روشن گردید و قطرهٔ دیگر بر چشم دیگرش
چکید و آن نیز بینا گردید و هکذا قطرهٔ بر دستهایش و قطرهٔ دیگر بر پاهایش و
قطرات بر سایر اعضایش بهر جائی که میچکید فی الفور صحیح میشد و از آن خون اکثر
اعضایش مالید و جمیع بدنش سالم گردید و چون صبح شد یهودی بجهت اطلاع احوال
آن رنجور بگلستان عبور نمود و هر چه تفحص نمود آن علیلهٔ زار را نیافت دختری را
در کمال پاکیزگی و طراوت دید که در میان آن باغ سیر میکرد و بنزد وی رفته از علیلهٔ خود
سؤال از آن دختر صاحب جمال نمود آن دختر در جواب گفت که والله انا ابنتک
یعنی بخدا سوگند که من دختر تو میباشم یهودی از استماع این کلام مدهوش شد و چون بهوش
آمد از کیفیت احوالش پرسید آن دختر پدر را بنزد آن مرغ آورد و آن مرغ چون
آن گرد را دید(؟) و نمود یهودی چون آن مرغ را غمناک و در ناله گریان دید و نهایت(؟) و با فغان و ناله
سوزناک ملاحظه نمود آن مرغ را بخدا سوگند داد که از قصهٔ خود او را آگاه گرداند

ناگاه آن مرغ بقدرت پروردگار عالم بسخن در آمده و قصهٔ خود بنحوی که ذکر یافت من البدایة
الی النهایة بجهت آن یهودی بیان کرد چون آن شخص یهودی این کلمات را حرف بحرف از آن
مرغ شنود تعجب نمود و گفت که اگر حسین را صاحب قدر و منزلت نزد پروردگار
عالم نبودی هر آینه در خون او شفای دختر من نبودی پس آن یهودی با پانصد نفر
از قوم او ببرکت خون امام مظلوم بشرف اسلام فایز آمدند

مولفه

قصهٔ آن مرغ پر حزن و ملال ❊ این چنین آید بدریای خیال
کو بده از حاملی عرش برین ❊ مظهری از پرتو روح الامین
سیر او بوده فرای لامکان ❊ سدره و طوبی بهم آشیان
مرشد او بوده با صد زیب و زین ❊ مهد جنبان شه خوبان حسین
صورتی گر رب بلا در عرش دید ❊ بی تأمل قتلگه در خون طپید
کو اگر بعد ختم المرسلین ❊ اهل بطحی را ز جا کنده دین
داد از خون آن یهودی را شفا ❊ تا بماند قصه اش بهر عزا
عالمی از داغ پر غوغا کنند ❊ جمله دنیا روز را شورا کنند
غرق در هر دیده سازد مردمک ❊ باشد از غم بر دلها نمک

دیدهٔ

دیدهٔ هر شیعه را سازد پر آب ❊ در تنور سینه ها دل را کباب
از غم آن مه پاره مشرقین ❊ جان زهرا و شاه مظلومان حسین
خامه هان بر گیر عنان زین ماجرا ❊ دستها بگشای از بهر دعا
بار یا بر حق شاه دین حسین ❊ زائرم فرما بصد اندوه و شین
هان مجاور سازم اندر کربلا ❊ در جوار آن شهید مبتلا
باشم اندر جای آن تشنه لب ❊ زار و گریان تا رسد جانم بلب
در ره قسمی وفی فرمایم شین ❊ دستگیرم باشد بدان حسین
این دعا در حق جمله شیعیان ❊ کن اجابت ای کریم مهربان
شیعه آمین و حمدی هم بگوی ❊ سورهٔ اخلاص خوان بی گفتگو

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

المجلس الثالث عشر فی بیان

تاویل ناقة الله و فضیل او و تفصیل اطفال الصغار که در یوم العاشورا شربت شهادت نوشیدند هفت نفر بودند رضوان الله علیهم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

منزوات کشور شهود و مبرات جهت نعتیه هر گوهر لسان جاری حمد قادر متعالی گردیده است
حمد حضرت منان ناشی از نفس رحمانی حضرت رحمن است که در هیاکل اشیاء ساری و برپاست
هر کجوی در عالم سرمد که مقام انبساط و اطلاق اوست در حمد و در عالم دهر و تجرید
از وجود مقید که مقام جبروت عقول و ملکوت نفوس کلیه اوست در شکر حضرت بیچون یکتا است
جل جلاله ⁂ لمؤلفه ⁂

آنچه اندر عالم سوی برپاستی ⁂ در لسان بر حمد حق گویاستی
چیست میدانی لسان او طرف نور ⁂ هستی اشیا ز نور بر جاستی
حمد در ذر جمله را تعلیم شد ⁂ آشنا گر بر لسان ماستی
نور حق آمد دلیل کاینات ⁂ بشنو از من این سخن از راستی
نور او ما را الهیوه سرمدیست ⁂ اول ما را این اکرداناستی
نور چون تابید از صبح ازل ⁂ شد حیات سرمدا آگاهستی
تا فتد بر این مرده گان بی دگر ⁂ زنده شد هر مرده و برخاستی
گشت آنچه نور اسم و جز او گفت ⁂ در مقام حمد پا بر جاستی

قال الله

قال الله تبارک و تعالی افمن کان میتا فاحییناه و قال عز فانظروا
الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها و قال عز فاذا انزلنا
علیها الماء اهتزت و فی الزیارة یسبح الله باسمائه کل شیء و
صلوات زاکیات و تسلیمات متعالیات سزاوار ضیاء و نور رحمت که در اراضی عالم
امکان و اکم و تحوای کون و مکان منزاعی حضرت ضیاء انوار محمدی و نور الانوار حضرت
علوی و ولاة امر بوده باشند خاصه آن نوری که ملک و منزل حق مندرج در حدیث
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف است که مرکز و محیط دایرهٔ وداد
حضرت قدیم لایزال است در میدان بلایا و معرکهٔ رزایا جان نثار و فدای قادر
متعال یعنی قوام عالمین و مهر خافقین و بدر مشرقین سیدنا و مولینا اباعبدالله
الحسین علیه السلام ⁂ لمؤلفه ⁂

آنکه اندر بزم حق جا ساخته ⁂ ای دو جان خویش در باخته
دید میل حق است اندر بلا ⁂ از حجاز آمد بسوی کربلا
دید تا بی پرده مهر روی یار ⁂ کو جان خویش و فرزندان نثار
آنکه اندر رمز قرآن مجید ⁂ ناقة الله آمد از بخت سعید

اصغر و عبدالله ش اورا فصیل ؛ کوفی و شامیش کوندی قتیل

بدتر از عاد و ثمود اندر لباب ؛ کوفی و شامی نکر اندر کتاب

ناقة الله کیست میدانی لشیی ؛ سرور دین شاه مظلومان حسینی

انکه سقای علوم احمدیست ؛ بالذل بحر عطای سرمدیست

از ثری تا سر مد از وی کامیاب ؛ جمله ملک آمد بر آن فعالیجناب

نور ذات لامکان اندر مکان ؛ مظهر و مسجود صلب بی دان

دان فصیلش طفلهای خرد سال ؛ هر یکی شرح از اطوار جلال

عبد آبق روز حق برتافته ؛ او ولی خویشتن نشناخته

نعمت الله را بکفر آمد بدل ؛ خویش را نشناخت شیطانی شکل

بر وصایای نبی ناکرده گوش ؛ از فراموشی نیامد هیچ هوش

قال الله عز و جل فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها قال الصادق ع رسول الله هو النبی محمد ص والناقة هو الامام الذی فهم عن الله و فهم عن الله و سقیها ای عنده مستقی العلم

تیغ کین از بی حیائی برکشید ؛ از ستم مولای خود کرد او شهید

ریخت

ریخت چون عاد و ثمود از کفر کین ؛ خون آن اطفال بر روی زمین

فکذبوه قال ع یعنی النبی فعقروها یعنی قتلوا الامام ع فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها یعنی خشم گرفت برایشان پروردگار ایشان بگناه ایشان پس یکسان نمود هلاکت را در میان ایشان للمؤلفه

از فصیل ناقه مجمل در بیان ؛ نیست لایق بر سماع شیعیان

هر که مشروحش بیان آن کنم ؛ جمله موجودات را گریان کنم

هر دلی را خون کنم آرم پر دل ؛ از دو چشم سر چو علی بیستون

مستفاد از روایات جگر گداز و اخبارهای جانگداز و آثار رقت برانداز آنستکه چهار نفر از اطفال صغار آن سید ابرار یعنی حضرت امام حسین ع و دو طفل صغیر از امام حسن ع و یک نفر عبدالله نام فرزند زینب خواهر حضرت سید الشهدا ع که جمیع اطفال صغار هفت نفر بودند در روز هنگامه خیز یوم النشور و رزمگاه یوم العاشور در عرصه گاه کربلا با هزاران هزار جور و جفا شربت شهادت نوشیدند

اول ایشان طفل صغیر بود از آن حضرت که بعد از شهادت حضرت عباس رضوان الله علیه آن طفل را نزد خود طلبید و لشکر مخالف بر اصحاب آن حضرت اجمعهم درگذشتند و خیمه المقدس علیهم

اکجا دا گروه بدتر از قوم ثمود و عاد در اشقیا فرمود که آن بیچارگی در آیند
ندا در داد که یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما
من طالب حق فینصرنا اما من خائف فیذب عنا اما من احد
فیاتینا بشربة من ماء لهذا الطفل یعنی ای گروه آیا پناه دهنده هست
که پناه دهد ما را آیا فریاد رسنده هست که بفریاد ما برسد آیا طالب حقی هست که ما را
یاری کند آیا کسی هست که از خدا بترسد و رفع شر این کفار از ما نماید آیا احدی
هست که یک شربت آبی بجهت این طفل بیاورد چون ندای غم فزای آن سید ابرار
دستر حیدر کرار را علی اکبر شنید که فرزند هفده ساله آنحضرت بود برخواست
و عرض کرد که ای پدر بزرگوار انا اتیك بالماء سیدی **لمؤلفه**

چون شنید از شاه دین این ندا	اکبر آن مانند خیر المرسلین
گفت ای وجه خدای لم یزل	ای بکالات ذات در عالم مثل
بهر این نور دو چشم تشنه لب	من نمایم آب از کوثر طلب
گر بود در بحر حیوان تا بخورم	یا شود اندر چرخ یا فلك غیوم
آورم بر حوالی نیز روانی پاک	گفت از شکی نریخت بر داما خاک

حضرت

حضرت سید الشهداء ع فرمود که امض بارك الله فیك برو ای نور دیده خداوند
رفیق تو را مبارک کرداند پس جناب علی اکبر رو بکوه که ظرف آبی برداشت و شربعیه
داخل شد در کوه را پر از آب نموده و بجانب لشکر و اولو الالباب آورده و عرض کرد که
ای پدر بزرگوار آب آورده که خواستی سیراب کن این برادر مرا اگر چیزی از آب بماند
بر من عطا فرما فانی والله عطشان پس پدر نیز بگریست که من نیز تشنه ام چون آن
سرور از علی اکبر این کلام را شنید فبکی الحسین ع گریان گردید و آن طفل
صغیر را برادران خود نشانید و در کوزه را گرفته نزدیک دهان آن طفل صغیر برد و آن
طفل قصد آشامیدن آب نموده تا تیر سهم مسموم ناگاه از لشکر میشوم تیر
مسموم آمد و بر حلقوم آن طفل قرار گرفت آن طفل را در دامان آنحضرت شهید
نمود قبل از آنکه آب بیاشامد پس حضرت امام حسین ع گریان کوزه را بدور انداخت
با دیده گریان نظر بجانب آسمان افکند و فرمود که اللهم انت الشاهد علی
قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیك وحبیبك ورسولك ص
بار خدایا تو گواه باش بر قومیکه کشتند شبیه ترین خلق تو را به نبی و حبیب و رسول تو **لمؤلفه**

دیده را افکند سوی لامکان	سوخت از آهش جگر کون و مکان

گفت ای داداری ویرانه دیر ∴ دامنم پر خون نگر در بزم سیر

بنگرم احوالی چشم خون‌فشان ∴ آنچه احمد دید اندر لامکان

آنچه احمد دید در بزم دنی ∴ بنگرم اندر قتلگاه کربلا

آنچه ناید عارفان را در ضمیر ∴ بنگرم اندر رخ این طفل صغیر

جلوه‌گر گشته شئونات جلال ∴ بر رخی گو گشته از خون آل آل

احمد آمد چونکه مرآت احد ∴ جلوهٔ مرآتی اتم الصمد

این پسر شد بر خلق روزگار ∴ باشد او بر احمد آن مرآت یار

بنگرم اندر وی موزات نهان ∴ سیل خونبارم از آن از دیده گان

پس از روی حزن و اندوه این ابیات را بر زبان مبارک جاری فرمود **العربیة**

والله مالی انیس بعد فرقتکم ∴ الا البکاء وقوع الانس من ندم

ولا ذکرت الذی ابدع الزمان بکم ∴ الا جرت ادمعی من وجد بلبی

و ترجمهٔ این ابیات مندرج در این اشعارست **للمؤلف عفی عنه**

بعد هجران شمای مهر جان ∴ نیست یار و مونسم اندر جهان

یاد وصل روزگاران چون کنم ∴ از دل پر خون جیحون چون کنم

سیل

سیل اشکم آید از خوناب دل ∴ باشد از دل تا بدیده راه گل

تخته بند عنصری دیگر چه کار ∴ جز حجاب قید از دیدار یار

وقت آن شد کاین قفس را در افکنم ∴ خویش را در بزم یاران آورم

بر که عزم دیدن یاران کنم ∴ چار ماه در راه گون غلطان کنم

طایر قدسی جدا یا تا بچند ∴ باشد اندر این حجاب کمند

آن که یاران کشته فرزندان اسیر ∴ ناقهٔ عزای سوار از چرخ پیر

جمله سرها بر سنان تنها بخاک ∴ خواهران گیسو پریشان سینه چاک

این قفس بشکسته بر این خاکدان ∴ بر گزینم بزم سدره آشیان

لامکانم سیر گردد بی حجاب ∴ بی غبار آید بر آفتاب

ذکر اول آفتاب اندر مثل ∴ دیده بگشا پا منه اندر وحل

خواب غفلت راه کج سایر مرو ∴ انتها گیر شد بیدار شو

ودوم از چهار طفل صغیر از اطفال آنکه برگزیدهٔ حضرت خامس آل عبا یعنی سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء که در یوم العاشور شربت شهادت نوشید طفلی بود که بعد از شهادت علی اکبر شهید شد و کیفیت شهادت آن طفل این است

که چون جسد نورانی پاره پارهٔ علی اکبر را حضرت امام حسین ع با صد اندوه پشیمانی
بخیمگاه رسانید آن خیمه که در پی روز آن مقاتله میفرمودند **بروایت**
ابو مخنف آنحضرت آن جسد انور را مخاطب ساخته فرمود که اما انت یا بنی
فقد استرحت من کرب الدنیا و محنتها و قد صرت الی روح
و ریحان و قد بقی ابوك وما اسرع لحوقه بك ای نور دیده
ایعزیز من اما تو پس بتحقیق که راحت شدی از بلا و محنت دنیا و رفتی بروح و ریحان
جنان و بتحقیق که باقی ماند پدر تو و چه بسیار نزدیک است ملحق شدن او بتو

لمؤلفه لسان حال آنحضرت

نور دیده رفتی ازین خاکدان ❊ سوی روح و بزمگاه جنان
از حصار این حجاب چارقید ❊ رستی و دیگر نه بینی رنج و کید
راه عجب سیری که تا سیر لامکان ❊ طوبی و سدره است آشیان گشتیان
دیدن روی نبی و هم وصی ❊ اشرف لذات شد بانگ جلی
مانده باب پس این نه حجاب ❊ همچه در مرخی جمال آفتاب
لیک نزدیک این قفس ویران کنم ❊ جا به بزم حضرت جانان کنم

بلی بروایت

پس بروایت بحار الانوار در آن احوال زار طفلی از خیمهٔ آن امام برآمد و در
دو گوشش دو دانه در بود و آن طفل مذعور و حیران بجانب راست و چپ التفات مینمود
و آن گوشوارها در گوشهای آن طفل میلرزید در آنحال هانی بن بعیث لعنه الله
حمله بر آن طفل معصوم نمود و آن طفل را در محضر اهل بیت اطهار بقتل رسانید **و** چون
شهربانو مادر آنحضرت آن احوال پر ملال را دید و نظر بکشته آن طفل
مینمود مانند مدهوشان حیران مانده و قادر بر تکلم نبود **لمؤلفه**

شهربانو دید چون آنحال زار ❊ گشت از هجران دیده اشکبار
سیل خون از بحر دل از دیدگان ❊ ریخت دامن چون خزان از ارغوان
بود ساکت همچو مدهوشان خمول ❊ زار مینالید حیران و ملول

مؤلف گوید که مستفاد از کلمات ثقات اصحاب چنان متعددی بیکی از اولاد رحمه الله
این است که این دو طفل یکی را جعفر و یکی دیگر را محمد نام باشد چنانچه در حدیقة
الشیعه تصریح فرموده که آنحضرت را شش پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد
و عبدالله و جعفر بغیر علی اوسط که امام زین العابدین ع است باقی در کربلا
بدرجهٔ شهادت رسیدند **و** چون شهادت علی اصغر و عبدالله باسمها در اخبار مذکور است

و شهادت علی اکبر معروف و این دو طفل را نیز باید ذکر کنیم اسم ایشان در زمان شهادت
ایشان نیز معلوم نیست اکثر دریافت طفلان باید جعفر و محمد باشند چنانکه از زیارت مقدسه
فهمیده میشود مجملا و در بعضی از کتب اصحاب فهمیده میشود که این طفل شهید شده
بعد از علی اکبر مسمی بجعفر بن علی هذا طفل اول که بعد از شهادت حضرت
عباس رضی الله عنه شربت شهادت نوشیده اسم او محمد بوده است سوم از اطفال
ارجمند آنحضرت که در صحرای کربلا شهید شدند علی اصغر است و کیفیت شهادت
آن طفل صغیر بروایت سید بن طاوس ره و ابی مخنف این است که چون
آن امام عالیمقام بقتلگاه جوانان و شیعیان خود نظر فرمود همه کشته و بخاک و خون
آغشته ملاحظه نمود آهنگ میدان مخالفان بنفس نفیس خود کرده و ندا داد هل من ذاب
یذب عن حرم رسول الله صلعم هل من موحد یخاف الله فینا هل من
مغیث یرجو الله باغاثتنا از ندای آن سید ابرار و نالهٔ آتشبار آن
بزرگوار آواز گریهٔ زنان و شعلهٔ آه آن بیکسان بلند شد پس آنحضرت بجانب
خیمهگاه آمد و بزینب خاتون رضی الله عنها فرمود که ناولینی ولدی
الصغیر حتی اودعه بروایت ابی الفرج ناولوا علینا ابنی

الطفل

الطفل حتی اودعه ای خواهر طفل صغیر مرا بیاور تا وداع کنم پس آن طفل را
ام کلثوم بخدمت آن امام معصوم آورد حضرت فرمود که یا اختی اوصیکن بولدی
الاصغر ای خواهر وصیت میکنم شما را باین فرزند صغیر زیرا که او طفل صغیر است و
شش ماه از عمر این طفل گذشته بود ام کلثوم بعرض آنحضرت رسانید که یا با عبدالله
این فرزند تو سه روز است که آبی بکام او نرسیده از این قوم شربت آبی بجهت این
طفل طلب فرما حضرت فرمود که بیاور این طفل را و آن طفل را از خواهر گرامی گرفت و
بجانب لشکر کوفه و شام روان شد و با آن گروه لعین فرمود که ویلکم قتلتم شیعتی
و اهل بیتی و بقی عجمی ای بر شما کشتید شیعیان و اهل بیت و بنی اعمام مرا و باقی نمانده است
این طفل که از تشنگی نزدیک است بمیرد شربتی از آب باو بدهید او را اکنون نمیباشد
آنحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه تیر زهرآلود از لشکر اشقیا و بروایت دیگر
از حرمله بن کاهل ملعون آمد بجانب آن امام و بحلق آن طفل صغیر فرو آمد و از گوش
تا گوش او را ذبح نمود و آنحضرت گریان خون آن طفل را بدستهای مبارک گرفته بجانب آسمان
می انداخت لمؤلفه

خون حلقش را بجانب شاهدان ⁂ کف بکف میریخت بر عرش برین

چهرهٔ نه چرخ از آن خون در نگار ؛ نه فلک زان گشت گریان زار زار

آنچه باران گر آید ز آسمان ؛ باشد اشک حور و هم کروبیان

ساکنان نه سپهر گردکار ؛ هر یکی را دل از آن غم داغدار

گریهٔ افلاک با افلاکیان ؛ منهمر بارید بر اهل جهان

و آنحضرت در آن حال فرمود که اللهم انی اشهدک علی هؤلاء الملاعین الظالمین فانهم عزموا علی ان لا یبقون احدا من ذریة آل محمد صلعم بار خدایا بدرستیکه من گواه میگیرم ترا بر این گروه ملاعین ظالمین که اینها قصد آن نمودند که باقی نگذارند بر روی زمین احدی از ذریهٔ آل محمد صلعم را

لمؤلفه

ای خداوند کریم لم یزل ؛ ای که ذاتت شد در امکان بی‌مثل

هست ذاتت از مکان و از زمان ؛ نه حدود و نسبت امکانیان

نیستی جسم و نه جوهر نه عرض ؛ دور و نزدیکی بود هر جو فرض

تو گواهی کاین گروه بت‌پرست ؛ گشته از جام غرور کفر مست

عزم آن بنموده این قوم جهول ؛ بر کنند از این جهان نسل رسول

طفلکانم

طفلکانم زانکه در خاک و خون ؛ غرقه گشتند نیم بسمل لاله‌گون

اصغرست این تیر خورده ای خدا ؛ خون او باشد که پاشم بر سما

چون نگریم زین جفاها زار زار ؛ باید دل پر خون از غم داغدار

پس آن نور دیدهٔ زهرا بطور خیمه آورده بکلثوم سپارده گریست گریهٔ تلخی شدید و این ابیات را انشاء فرمود

یا رب لا تترکنی وحیدا ؛ فقد تری الکفار والجحودا

قد صیروا بلیتهم عبیدا ؛ یرضون فی افعالهم یزیدا

اما اخی فقد مضی شهیدا ؛ معفرا بدمه فریدا

فی وسط القاع مفردا وحیدا ؛ وانت بالمرصاد لی مجیدا

و یغفر از رحمه

این ابیات ایضا لمؤلفه

مگذار ای کریم و رحیم بروزگار ؛ می بینی این گروه جفاکار نابکار

این بنده کاندر غم خود کار گرده تنگ ؛ بهر یزید ناکس دون ستم شعار

از تیغ کین برادرم عباس شد شهید ؛ پشتم شکست از غم آن شاه نامدار

ماندم در این دیار غریب و وحید و فرد ؛ ای یار و دلبر این جگر خون و دل فگار

ای آنکه ماه من احد فرد لم یزل ؛ اندر صراط منزل مرصاد یار دار

ذرّ مود هوّن علیّ ما نزل بی فانه بعین الله که آسانست این مصائب
بر من چنین خداوند جباری می‌بیند که من مظلوم مولای حضرت ناقره فرمودند که از آن
خون قطرهٔ بسوی زمین بر نگشت پس فرمود پروردگارا این طفل نزد تو کمتر نباشد لایکون
اهون علیک من فصیل از فرزند ناقهٔ صالح کمتر نیست نظم مؤلفه

بود صالح چنین امیر المؤمنین ÷	شتر وی بود حسین نازنین ÷
حامل بار امامت راز نایب ÷	ناقه ای اند در کتاب آید بیاب ÷
ناقه را آمد علی اصغر فصیل ÷	ناقه شد اندر ره جانان قتیل ÷
شیر آن پیغمبر دنیا و دین ÷	شانی اندر مزار امیر المؤمنین ÷
بود اندر ناقه و فرزند او ÷	اندر اصغر و بید شد بی گفتگو ÷
اشرف معراج از پیغمبران ÷	کربلا و قتلگاه شاه دان ÷

مؤلف گوید که روایت ابوالفرج معین مینماید که این طفل علیه السلام آموخت
و چهارم از اطفال صغار از ذریهٔ آنحضرت که در کربلا شربت شهادت نوشیدند
عبدالله بن الحسین است و کیفیت شهادت آن طفل نحویکه در کتاب اخبار ذکر آن اولی
مذکور است این است که بعد از آنکه از کثرت جراحات و زخمهای سنان و تیر و نیزه و

شمشیر

دشمشیر و عصا و احجار و رفتن خون بسیار جسد مطهر آن مفخر عالمین ناعی جناب ابا عبدالله
الحسین علیه السلام ضعف بهم رسانید بر تربت فادر ارض مقدسه در قتلگاه آرمیده و مصرع
گویند چنین قدرت بود که آمد خوش است که بر خیزد نتوانست باز بر خاک افتاد و از لشکر
مخالفان هر ملعونی که بنزد آنسرور عالمیان می‌آمد بر میگشت و نمیخواست که قاتل
آن جان جهان بهم باشد و یک طفل صغیر از اولاد آنحضرت که نام او عبدالله بود
خود را بنزد پدر بزرگوار خود رسانید و آنسرور در آن حال آن طفل را می‌بوسید و
بو می‌کشید و ملاطفت آن امام منشأ تسلی آن طفل عالیمقام بود و تسکین قلب آن
امام می‌نمود که ناگاه ملعونی بی رحم از طایفهٔ بنی اسد آن صغیر را بر روی کنار آن امام
عالی تبار کشید و سر منور او را در برابر آنحضرت بریده چنین سید الشهدا حال الطفل
صغیر را بدان منوال مشاهده فرمود غم و الم آنحضرت زیاد گردید بدست مبارک خود
خون از حلقوم آن طفل میگرفت و با آه و فغان آن خون را بجانب آسمان میپاشید و
از سینهٔ غمناک آه دردناک بر می‌آورد و میفرمود که یا رب ان تکن حبست
عنا النصر من السماء فاجعله لنا خیرا و انتقم من الظالمین یعنی
پروردگارا اگر نصرت سماوی را از جانب فرموی پس بگردان این مصیبت را از برای ما خیر

و انتقام ما را از گروه ظالمین بکش **لمؤلفه**

دید آن شه زان غم بی انتها ❊ نشأۀ صهبای بزم کربلا ❊

عالمی دیدش از این عالم بدر ❊ همچو بزم لامکان بی خطر ❊

شه در آن افتادن از توسن گذشت ❊ دید دیداری از نعلین گذشت ❊

دید از دیدار آن طفل عزیز ❊ آنچه را کو عقل نتوان از تمیز ❊

گفت از شوق وصال ذوالمنن ❊ صد هزاران بود در جسم و جان من ❊

بر فدای رهروان راه حق است ❊ این فدا از دست لیلای نیکوست ❊

این بگفت و کرد آهنگ سما ❊ دیده ها پوشید از اهل ما سوی ❊

و اما دو طفل صغیر که از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در کربلای معلی شربت شهادت نوشیدند
اول ایشان قاسم بن الحسن علیه السلام است که مستفاد از روایات معتبره این است که هنوز
بحد بلوغ نرسیده بود کیفیت شهادتش معروف است **و دوم** ایشان
عبدالله بن الحسن علیه السلام است **و** کیفیت شهادت او بنحویکه در ملهوف سید بن
طاوس مذکور است این است که بعد از افتادن آنحضرت بر زمین گروه کفار
قلیلی صبر نمودند پس مراجعت نمودند در آن قبلۀ عالمیان ناگاه دید عبدالله بن الحسن
آنحالت را

آنحالت را مشاهده نموده و آن طفل صغیری بود که بحد بلوغ نرسیده بود از خیمه زنان روان
و دوان بجانب آن سید عالمیان شتافت و خواست که خود را بعم بزرگوار خود رساند
و حضرت سید الشهدا او را بر آنحال مطلع گردید بزینب خاتون خطاب فرمود که یا اختاه
احبسیه ای خواهر گرامی این طفل را نگاهدار و مگذار که بقتلگاه آید و زینب خاتون
رضوان الله علیها خود را بآن طفل رسانید و خواست که او را برگرداند و نگاهدارد او
آن طفل ابا فرمود و فرمود که والله لا افارق عمی یعنی بخدا که از عم بزرگوارم
مفارقت نمیکنم بلسان حال آن طفل صغیر است **لمؤلفه**

آنکه اندر محضر جانان رسد ❊ کی ز وصل یار بتواند رهد ❊

گل چه بیند بلبل آشفته حال ❊ کی قفس نشکستنش باشد کلال ❊

بلکه بلبل را کمال آرزوست ❊ از قفس رستن رسیدن وصل دوست ❊

در آنحال بحر بن کعب بروایتی حرملة بن کاهل لعنهما الله شمشیر برهنه حواله آن سید
انس و جان و مرکز دایرۀ امکان نمود و حضرت عبدالله بن الحسن چون مشاهده آن
احوال را نمود فرمود که یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ای پسر خبیثه آیا عم بزرگوارم را
میکشی دست خود را بجهت حفظ عم بلند نمود آن شمشیر دادکه شمشیر بدست آن طفل

فرود آمد و قطع نمود و پوست و گوشت و استخوان دست آن طفل به تقیه پوست آویخت
او گشته شد چون آن کافر آن طفل مشاهده نمود فنادى الغلام يا اماه فریاد
یا اماه و بروایتی یا عماه بر آورد چون مادر آن طفل آواز او را شنید سراسیمه از خیمه
بر آمد با پای برهنه گریان و ولداه واولداه واقرة عيناه گویان بنزد فرزند
مهربان خود آمد پس حضرت امام حسین ع آن مرحوم جان را بر سینه خود انداخت بچسبانید
و فرمود که یا ابن اخی اصبر على ما نزل بك واحتسب في ذلك الخير
فان الله يلحقك بآبائك الصالحين ای فرزند برادر من صبر نما بر آنچه
بتو نازل شده و طلب اجر نما به درستیکه حق تعالی تو را ملحق میسازد با پدران صالحین تو
پس حرمله بن کاهل روسیاه تیری که آن طفل بگشاد انداخت و آن معصوم را شهید نمود
علیا جناب زینب خاتون فریاد از دل مصیبت منزل بر آورد و فرمود که وا ابن اخاه
ليت الموت اعدمني الحيوة ليت السماء اطبقت على الارض وليت
الجبال تدكدكت على السهل بفرز معانی این کلمات اینست **مولفه**

زینب آمد با جگر چون خون فشان ؛ مو پریشان حال چون دیوانگان
وا آهی چرخ کهنی نیلگون ؛ سیل آتش خاک را دریای خون

کوش

گفت مه پوشانه از روی پاک ؛ کاش ویران گشتی این نه گنبد سمای
کاش رفتی از دو چشمم شمع نور ؛ دیده ام کانم گور از بوم خاک گور
کاش چسپیدی فلک بر روی خاک ؛ از سمک تا بود بودی تا سماک
کاش کوه و دشت هم یکسان شدی ؛ علوی و سفلی همه ویران شدی

بروایت شیخ مفید در ارشاد پس آنحضرت دست خود را بلند نمود فرمود که
اللهم فان متعتهم الى حين ففرقهم فرقا واجعلهم طرائق قددا
ولا ترض الولاة عنهم ابدا فانهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا
فقتلونا یعنی خداوندا حال که ایشان را مهلت داده پس تفرقه در میان ایشان
انداز و راههای ایشان را موافق مساز و ولاة امر را از ایشان راضی مگردان
که ایشان برسم یاری نمودن ما را طلبیدند پس با عداوت کمر بستند و ما را بقتل آوردند
مولف گوید که در احتجاج مذکور است که چون نماند از اصحاب مگر
آنحضرت و علی اکبر و فرزندی ~~...~~ آنحضرت که اسمش عبدالله و صغیر بود حضرت
او را طلبید که وداع نماید تیری آمد از لشکر کفار و بر حلق آن طفل قرار گرفت شهید
شد حضرت از اسب پایین آمد و بغلاف شمشیر خود زمین را حفر نمود و جسد آن طفل

در آن حجره دفن فرمودند که بعضی از اصحاب دفن علی اصغر را نجومند کور میگویند شاید
غور در اخبار نکرده یا نشنیده والله العالم

لمؤلفه

خانم از آه جگر عالم سوختی ÷ جانمه غم نیله عالم دوختی ÷
ای نم اطفال عالم گیر شد ÷ هر کسی از جان و از تن سیر شد ÷
نه پدر نه چاره نه دربخن گریست ÷ هفت دریا چیخ شط چون گریست ÷
آمدت وقت دعا دستان گن ÷ رو نما بر عرش بر سوی سما ÷
کوی یارب از کرم فرما قبول ÷ این عزاداری ما حق رسول ÷
یک امیدم مانده ای رب مجید ÷ سازیم ساکن بر شاه شهید ÷
تا نمایم نزد قبرش شور شین ÷ روز و شب نالم فدایت یا حسین ÷
باشد ایتم دردل و ورد زبان ÷ تا فدا ایلیم من نثار ایتیم جان ÷
چیخم اندر مرگمه دیدار او ÷ جان نثار ایدم از شعف لی گفتگو ÷
یار یا بر شیعیان فرما نصیب ÷ وقت مردن دیدنه روی حبیب ÷
شیعه آمین گوی حمد ایلی کجولن ÷ سورهٔ اخلاص ایله از روی جان ÷
اگچ یارب جز الف فرین ÷ لی بگو آمین رب العالمین ÷

المجلس

المجلس الرابع عشر در بیان

اینکه علیا جناب زینب خاتون رضوان الله علیها و
خواهر دیگر سه مرتبه بر بالین حضرت سید الشهداء
آمده و آنحضرت را از خواب بیدار نموده یعنی لیلهٔ نوزدهم
شهر رمضان و دومی شب وفات حضرت امام حسن و سومی
در روز عصر تاسوعا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سینه ریشان فیفای فراق که از گرد و غبار لباس ماتمند نشینان بزم وصال آن مشتاق
خشک داروئی ترتیب ساخته و برای مرهم زخم درونهای چاک چاک بیچاره اند حمد حضرت
منان بست و مستان بوستان ریاحین انس که می لعل فام از قدح یاقوتی فرح
نوشیده در هانزم از نا و ولی با مسرا برده مژگان ریخته اند شکر خداوند رحمت
فالحمد و الشکر لله رب العالمین و صلوات عالیات و سلام زاکیات
و تحیات متتالیات بر بتولی که عقد قصبهٔ یاقوت و مرجان که حجب و صوامع لاهوت
و امرا اسرادقات جبروت سلاطین عالم ملک و ملکوت ند اعنی ناصر کفو و محمد اسلام

حضرت محمدی ع و نور الانوار حضرت علوی و شموس مضیئه متتالیه و اقمار منیره و
آیات متعاقبه مشیرة الیهم فی قوله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها
نات بخیر منها او مثلها که بعد از سؤال عمر بن یزید از مولای ما حضرت صادق ع
از این آیه حضرت فرمودند که در آیه الف و او نبود و حقتعالی فرموده که ما ننسخ
من آیة او ننسها نات بخیر منها مثلها یقول ما نغیب من امام
او ننسه ذکره نات بخیر منه من صلبه مثله و مولای ما حضرت باقر ع
فرمودند که ان علیا آیة لمحمد و ان علینا یدعوا الی ولایة علی خصوصا
علی آیة الله الاکبر و اسمه الاظهر و کلمته الانور اعنی شمس
الخافقین و بدر المشرقین و ضیاء المغربین سیدنا و مولینا
ابا عبد الله الحسین ع در کتب مناقب مذکور است از جابر از رسول خدا صلعم
که فرمودند که سمی الحسن حسنا لانه باحسان الله قامت السموات
و الارض باحسان و الحسین اسما من اسماء الله تعالی
و الحسین تصغیر و بر اهل بیت کبریا یار و خواهران غم نصیب بی غمخوار
آنحضرت خصوصا بر ستر حضرت زهرا و منظور عفت بتول عذراء و ناموس کبریای جلال

و منظر

و منظر حیای عالم تکمیل و کمال سیاه پوشی و دوری و از صراحت الم باده نوشی اینجهان اعنی حضرت
زینب خواتون رضوان الله علیها

لمؤلفه

انکه اندر عصمت خود کریمان بدی	شام و کوفان زار و سرگردان بدی
در مصیبتهای دهر روزگار	در بلای حسرت و لرزان بدی
از غم و برادر در فغان	روز و شب افتان و هم خیزان بدی
سرشکسته دلکباب و سینه خاک	نوحه گر در کوچه کوفان بدی
موپریشان روز حشر از جفا	در اسیری مجلس دونان بدی
کیست دانی اینکه ام از غمش	انکه در بازار کمه و یلان بدی
زینب است این خواهر زار روزگار	در عزا مرغ هزار دستان بدی
در سر جا آمد بیالین حسین	شد کباب او مضطر و گریان بدی
در شب قتل امیر المؤمنین	سیل اشکش موجه طوفان بدی
در شب قتل حسن در اضطراب	با فغان نزد شه دوران بدی
عمرها سوخت از جور شمر دون	مضطر و دلخون و هم حیران بدی

مستفاد از روایات غم نشان و آه سینه ریشان و اخبار خونابه افشان این است که

علیا جناب زینب خاتون کبری و زینب خاتون صغری که معروف است بام کلثوم رضی الله عنهما
در آن وقت مضطرب با نزد بر بالین جناب سید الشهدا که روحی بروح العالمین له الفدا رسیدند
که آنحضرت عالم کن فکان و مرکز دایرهٔ امکان در خواب بودند و آنحضرت را از خواب غفلت
السم بیدار فرمودند **اول** آنکه وقت شب نوزدهم شهر رمضان المبارک بود که بعد از
اینکه حضرت شاه ولایت جناب علی ابن ابی طالب شراب طهور از جام شهادت بتیغ زهر آبدادهٔ
عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعین با سعادت نوشیدند در محراب خانه در سجدهٔ نیاز
باواز فزت برب الکعبة عذب اللسان گویید و فرمود قتلنی اللعین
ابن الیهودیة ورب الکعبة **و** رسیدن این کلام بسماع خاص و عام
و بسوی محراب شتافتن خلایق و دیدن آن سفینهٔ نجات را که در بحر خون غلطان است
و از خاک زمین بر جراحت سر ریزان میفرمایند که و منها خلقناکم و فیها
نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و از آن خون رو و محاسن شریف را
گلگون مینمایند و از مشاهدهٔ آنحال دریاها بموج آمدند و آسمانها و زمینها بحر
لرزیدند و درهای مسجد برهم خوردند و خروشی از ملائکهٔ ملکوت بلند شد آواز
غم فزای جبرئیل امین را در میان آسمان و زمین شنیدند که میگفت تهدمت

والله

والله ارکان الهدی و انطمست والله نجوم السماء و اعلام التقی
و انفصمت والله العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل الوصی المجتبی
قتل علی المرتضی قتل والله سید الاوصیاء قتله والله اشقی
الاشقیاء ⁂ **لمؤلفه** من بحر رمل ⁂

آنکه بود از نوی اتم او دلیل ⁂ عارفان را او مصابیح و سبیل
تشنگان زلال دولت را ⁂ کوثر و کافور و بحر سلسبیل
ذاکران خشک کام تشنه را ⁂ بحر جاه و مزاج و نور زنجبیل
آنکه بد مهر سما اوصیاء ⁂ شمس اندر برج آل خلیل
شد ز تیغ ابن ملجم غرق خون ⁂ گشت در محراب طاعت او قتیل
آنکه گریان از غمش این گنبد حباب ⁂ از غم دیده چنین فرات و رود نیل
بر همه دلهای عالم ریخت غم ⁂ هر عزیز زین مصیبت شد ذلیل
صد هزاران لعن بر آن بد سرشت ⁂ کی شود آخر لصیقی او اصیل
کشت ایمان را ز تیغ کفر خویش ⁂ لعن بر روح نحس او بالغنا و بیل

و چون آن کی ندای زهره شکاف بسماع اهل بیت طاهره و اخفاد آل عبد مناف رسید

اوست مصابح و

زینب خاتون صغری که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلام بهم شد طپانچه بر رخساره خود
زد و فریاد و ابتاه و واعلیاه و وامحمداه و واسیداه بر آورد و
ناله جانکاه از دل فغان راحت بر انداز و آه و الم هوش پرداز المعصوم بر آن کشتی
گوش شنیده بود که در صحرای کربلا در هنگامی که قبله عارفین و زینت عرش رب
رب العالمین حضرت امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشید و آواز غم انداز قد قتل
الحسین علیه السلام بگوش هوش آن زکیه طاهره مطهره رسید و آن وقت بود که
جبرئیل امین دیوانه وار در میان معرکه گیر و دار در عرصه کارزار کربلا بر سر میزنی
دل بسا رمیده و میدوید و فریاد وامحمداه و واحسیناه و وانور عیناه
از دل پر درد میکشید و اگر اذن رب العالمین میبود صیحه میزد که تمام موجودات
هلاک گشته جمیع مخلوقات این تیره مغاک را بنیست نیستی میپوشید مجملا
المعصوم زار زار با هر دو دیده اشکبار ببالین حسین علیه السلام که برادر بزرگوار آمد
دایت سرا سیلاب نمود و از صیحه جبرئیل و ناله جانکاه آن پیک جلیل آگاه
فرمود لسان حال زینب صغری کست با برادر لمؤلفه

ای غریبان دیار ابتلا ❊ ای شهیدان حجاز و کربلا ❊

ای همه ناکامان

ای همه ناکامان ز چرخ واژگون ❊ ای جگر صد پاره ای غلطان بخون ❊
دیده بگشائید از خواب حزین ❊ بشنوید آواز جبرئیل امین ❊
زار گوید با غم و اندوه و انین ❊ غرق خون گشته امیر المؤمنین ❊
گریه و گوید بصد آه و الم ❊ ریخت ارکان هدایت با حرم ❊
حوریان گریان بفردوس برین ❊ آسمان ها بر زده انجم بر زمین ❊
از ثری تا سدره از آه و فغان ❊ پر شده یکسان فضای لامکان ❊
سیل آید از دو چشم ماهتاب ❊ عرش دامن دامن از غم آفتاب ❊
تا بر دارند خلق بر این ماتم خاک ❊ هر ملک اندر فلک شد سینه چاک ❊

چون آن دو نور دیده کان خلیل آواز غم انداز جبرئیل را شنیدند بسوی نجف مشتافتند
دیدند که مردم ناله وا اماماه و وا امیر المؤمنیناه مینمایند و میگویند قتل
والله امام عابد مجاهد لم یسجد لصنم قط و کان اشبه الناس
برسول الله صلی الله علیه و آله پدر عالیجناب را چون خضر بر دامن محراب افتاده دیدند لمؤلفه

سر که بود ادراک او کی سردار ❊ دیگر امیر دراطوار صفحه ادوار ❊
چون نظاره نمودند کان دو عالیشان ❊ روان ز دیده نمودند سیل بر دامان ❊

فریاد واابتاه و واعلیاه برآوردند و فرمودند که کاش مارا مرگ رسیدی فرصت
و این روز را نمیدیدیم و کفهای آن تاجدار سورهٔ هل اتی را بر دیده می مالیدند
مرتبهٔ دویم که خواهران بر بالین آنحضرت رفته او را از خواب غم بیدار کردند شب
شهادت حضرت امام حسین بود بعد از آنکه اسما لعینه داخل حجرهٔ طاهرهٔ حضرت
امام حسن علیه السلام کوزهٔ آنحضرت را با خواهران در خلوت دیده و آن زهر را که معاویه فرستاده بود
داخل کوزهٔ آب نمود و آنحضرت تشنه کام از خواب بیدار شده و از آن آب نوشید فی الفور
فریاد آنحضرت بلند شد و فرمود که آه آه که نار بیقراری بر خرمن جان ناتوانم افروخت
و از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد و کوه و خشت شکل خونین از دیدگان حق بین بر رخسار
و جبین ریخت و نالهٔ آمن الحسین از دل پر درد بر کشید یاران و خواهران
بحجرهٔ حضرت امام حسین علیه السلام شتافتند آن برگزیدهٔ حضرت معبود را از صورت
حال مطلع ساختند و المظلوم بتعجیل تمام خود را بر بالین آنحضرت امام رسانید و دید
که آنحضرت از درد دل مینالد و خود را بر زمین میغلطاند

للمؤلفه

دیده کان آیینهٔ بزم حضور ❁ نور بخش صفحهٔ سینای طور
انکه از نورش شده آدم صفی ❁ ناخدای کشتی نوح نجی

انکه بجوی

انکه بجوی رهنما با نزاد لیل ❁ گفت ابراهیم از مهرش خلیل
عیسی از جنبش بکابرم آسمان ❁ گشته ای یار بر بستر میهمان
زار مینالد جهان نور بصر ❁ پاره پاره از گلو ریزد جگر
بحر آئی نالد با آواز حزین ❁ خون زار بر دیده ریزد در زمین

پس آن امام تشنه لبان با دیدهٔ گریان بغل گشود و برادر با جان و دل برابر نکو
در بر کشید و آغاز مراسم وداع فرمودند و حضرت امام حسن فرمود که یا حسین آنچه جد
بزرگوار و پدر عالیمقدارم در بارهٔ شهادت من فرموده بودند فلواقع شد و یقین دانم که
بعد از من واقعهٔ شهادت تو نیز فلواقع خواهد شد یا اخی یا حسین اینک جد و پدر و
مادر مرا در خواب دیدم که مرا نوید خلاصی از محن دنیا و در فردا شب برسم مهمانی آرمیدن در
ظل سدرة المنتهی و شجرهٔ طوبی دادند و چون تشنه کام از خواب غم انگیز بیدار شدم و از این
کوزهٔ آب نوشیدم از حلق تا ناف بریده شد **پس** حضرت امام حسین علیه السلام فرمود آب باقی مانده را
از آن آب نمود حضرت امام حسن علیه السلام کوزه را از دست آنحضرت گرفته بر زمین افکند و شکست
هر موضعی که از آن آب میرسید آن زمین شاخ شاخ میشد یک ساعت بعد درد آنحضرت
شدیدتر و اضطرابی بیشتر تا مطلع آفتاب قی بر آمد و عارض شد طشتی در برابر آنحضرت گذارده

بروایتی جناده بن امیه یقذف علیه الدم ویخرج کبده قطعة قطعة من السم خون نفی میفرمود در آن طشت و از شدت سم جگر آن امام پاره پاره در آن طشت میریخت **در** بعضی از کتب معتبره هفتاد پاره جگر بند گوهر آن امام در آن طشت ریخت و بقصد و هفتاد پاره نیز گفته اند لیکن آنحضرت بجناده فرمود که لقد سقیت السم مرارا اما سقیته مثل هذه المرة لقد تقطعت قطعة قطعة من کبدی فجعلت اقلبها بعودٍ معی بتحقیق که مرا مکرر زهر سم خورانیدند لکن مثل این دفعه واقع نشده بود بتحقیق که قطع قطع نمود و پاره پاره کرده جگر مرا چوبی که با من بود آنحضرت گرفته و آن پارهای جگر را این رو و آن رو میکرد **للمؤلفه**

ریخت تا بر طشت خوناب جگر ⁂ عرش بارید از جگر خون از بصر
طشت گردون شد از آن لبریز خون ⁂ شد جبین چرخ زان خون لاله‌گون
سوخت زان غم جان این مینا قباب ⁂ ماه بارید آب و آتش آفتاب
هر جگر با هر دلی بلکم کباب ⁂ در تنور سینهٔ هر شیخ و شاب
از چه ناید از دو چشم سیل خون ⁂ بلکم اندر سینه دل دریای خون
موج طوفان دل است از مردمک ⁂ کهر دامن لاله‌گون دل پر نمک

مجلس در قربانی از کمال آنسرور بزرگ خصال حضرت قاسم را لاجمال و نعم بزرگوار بسیار رو و فاطمه دختر سید الشهدا را بعهد شهادت بعقد آنسرور با سعادت بر آورد بنوبه اینکه حجلهٔ او در ریاض جنان خواهد بود و جناب سید الشهدا ارواحی و روح العالمین له الفداء قبول فرمود **للمؤلفه**

زین سبب بودکان امام راستین ⁂ روز عاشورا الغرض محنت قرین
خواست از زینب بچشم اشکبار ⁂ جمهٔ رخت برادر را بیار
با دل پر حسرت و پر درد و محن ⁂ کرد بر اندام و در رسم کفن
حجله را از پردهٔ دل ساز کرد ⁂ دختر قاسم بهم همراز کرد
کرد بر عهد برادر پس وفا ⁂ آن خلیل اندر منای کربلا
طبل شادی لیک چرخ از کینه زد ⁂ سنگ مهر و ماه را بر سینه زد
بر جهانی روز روشن کرد تار ⁂ بست ای خنجر دل قاسم را نگار
از غم خون از دل گردون چکید ⁂ قامت شمشاد از غم قاسم خمید
کرد اندر رزمگاه پر ملال ⁂ جسم قاسم را ز کینه پایمال
کرد زان ماتم جهانی اشکبار ⁂ لالهٔ هر دلی از آن شد داغدار

چون نتانم چشم نگریم من زشین ❊ از غم داماد شاه دین حسین ❊

مرتبهٔ سوم از مراتب بلا آنکه زینب خاتون کبری بر بالین جناب سید الشهداء آمد
رفت و آنحضرت را از خواب غم بیدار فرمود عصر تاسوعای محرم الحرام در عرصهٔ
کربلای معلی بود و کیفیت آن واقعهٔ جگرگداز چنانچه پرداز راحت برانداز
این است که بعد از آمدن شمر لعین و مجزم ساختن عمر سعد را بقتال آن امام
بکشتن و ترک امهال و اختیار آن ملعون قتال آنحضرت را و امر نمودن آن
کافر بلشکر شقاوت اثر که یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری
یعنی ای لشکر خدا سوار شوید و بشارت باد شما را ببهشت بت پرستان
شام و بجاه کنندهٔ کان لات و عزای کوفان بجز آنشام و سنگین دلان از
رحمت حق دور و یزدان پرستان باطن کور سوار شدند و رو بخیمه گاه آن امام بقعهٔ
امکان و مرکز و مدار دایرهٔ کن فکان نهادند و این حرکت بعد از عصر تاسوعا
بود و در آن زمان آن امام مظلوم بر در خیمه نشسته و اصلاح شمشیر میفرمود
ناگاه دیدهٔ کان حق بینش بخواب رفت و سر مبارک را بر زانو نهاد مولف گوید

❊ ای شقیقه میلانی کز آن زانو نهادم گاه سر بود ❊ ❊

بود

بود آن سر سرور دنیا و دین ❊ منظر اسرار رب العالمین ❊
بود آن سر محرم بزم دنی ❊ در حریم بارگاه کبریا ❊
بود آن سر قبلهٔ ارباب راز ❊ عارفان را کعبه در وقت نماز ❊
بود آن سر آنکه در بزم شهود ❊ قدسیان کردند بهر وی سجود ❊
ار که وجه خود نکردی سوی او ❊ طاعتی نه مقبول نی بی گفتگو ❊

و فی الجامعة من قصد توجه بکم و فی الزیارة مولینا القائم ع وانتم
جاهنا اوقات صلوتنا وصیامنا واستغفارنا و فی الزیارة السلام
علیک یا وجه الله المضیئ و قال ع فاینما تولوا فثم وجه الله

بود آن سر آن در نعیم ❊ کو بدی وجه خداوند قدیم ❊
بود آن سر مصدر ها در وجود ❊ بود آن سر آنچه بود و انچه بود ❊
بود آن سر ممکن و واجب نما ❊ انتهای سیر این هستی نما ❊
بود آن سر نقطهٔ بای حروف ❊ بد عود جمله سوی آن رئوف ❊
❊ انتهى المخلوق الى مثله ❊
کرد حق رفته در خواب بود ❊ اهل معنی راز حق میزان بود ❊

مجلس

چون حضرت زینب خاتون آواز گریستن و نالهای امی و صیحه لشکر مخالفان را
شنید مضطرب شد بنزد برادر آمده گفت که یا اخی ما تسمع هذه الاصوات
قد اقتربت ای جان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان را و سم اسبان ایشان را
که نزدیک رسیده‌اند بلسان حال آن معصومه گفت

نظم

ای نکرده خواب راحت در جهان بیدار شو ‖ ای برت بسته چشم از این غم کی بیدار شو

لمؤلفه

دیده بر بسته بهم زد ای بستر زانو غم ‖ خیره‌ای لشکر کوفی نگر بیدار شو
بیچیالی میکنند این شامیان بیت بیت ‖ نیست وقت خواب ای مه جهان بیدار شو

پس آنحضرت سر مبارک از زانوی غم برداشته فرمود که ای خواهر در این ساعت جد
و پدر و مادر و برادرم برادر خواب دیدم که بمن میفرمودند که یا حسین انک
رایح الینا عنقریب

نظم

خواب میدیدم زیاد فی من سکینه بگذاشتی ‖ داشتم با جد و بابم گفتگو نگذاشتی
مادرم فرمود فردا ای حسین مهمان ماست ‖ با برادر گشته بودم گفتگو نگذاشتی

ای حسین در این نزدیکی بنزد ما خواهی آمد و از محنت آباد دنیای فانی بعشرت سرای

فضای

فضای عقبای جاودانی خواهی آمد و از مذلت دنیا خلاص خواهی شد چون خواهر دلسوخته
این سخن را شنید طپانچه بر صورت خود زد و بیتابی نمود و صیحه واویلا برآورد حضرت
امام حسین ع فرمود که مهلا لا تشمت القوم بنا یا اختاه اسکتی رحمک الله
ای خواهر ای خواهر آهسته و هموار باش در ناله و افغان خود دشمنان را شماتت ورمیاور
خدا ترا رحمت کند بلسان حال آنحضرت گفت

لمؤلفه

آهسته بنال جان خواهر ‖ هموار ز دل فغان برآور
آهسته بآه و زار بنشین ‖ هموار سکینه ده تو تسکین
آهسته چو دست زن بسینه ‖ هموار بگوی بر سکینه
آهسته فغان برآر از دل ‖ هموار ز اشک ریز کن گل
آهسته تو خواهرانه جزع کن ‖ هموار ز اشک چهره تر کن
آهسته بسیل اشک مغموم ‖ هموار بگو بام کلثوم
آهسته ز خواب من کنی آگاه ‖ هموار برآر آه جانکاه
گر ناله ز زار تو بدین سان ‖ یکدم برسد به بت‌پرستان
بر ما گویند از شماتت ‖ کاین ناله چه باشد از ملامت

مجملاً این حضرت عباس بعرض آن قدوه نامی رسانید که یا اخی اتاک
القوم ای برادر لشکر رسید حضرت امام حسین ع فرمود که سوار شو و استعلام نما که
چه میخواهند حضرت عباس با بیست نفر نزد آن لشکر شقاوت اثر آمده و از اراده ایشان
پرسید عرض کردند که ما مامور بر اخذ بیعت شما را در حکم امیر یا مقاتله حضرت عباس
از اراده قوم برادر بزرگوار را اطلاع ساخت حضرت فرمودند که ان استطعت
ان تؤخرهم الی غد وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة
وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی احب الصلوة له وتلاوة
کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار ای برادر گرامی اگر میتوانی ایشان را
راضی کن که محاربه را بفردا اندازند که امشب را مشغول دعا و استغفار بوده باشیم که خداوند
جلیل میداند که من دوست دارم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میدارم دعا و
استغفار را پس حضرت عباس با آن لشکر کفار و بت پرستان خونخوار ابرام
و اصرار فرمود بجهت آنکه از لشکر شقاوت اثر خروش برآمد مجملاً ابن سعد لعین
از خروش لشکر کین ترسیده محاربه را بفردا انداخت و لیلة العاشور را بایشان
مهلت داد لمؤلفه
شد

شد در آن شب با فغان و شور و شین ❊ در رده عاکفان مظلومان حسین
مثل احمد بود در معراج یار ❊ با نیاز و راز با پروردگار
گه بدی فکر زنان و دختران ❊ گاه در سیر فضای لامکان
گه بفکر نوجوانان می فتاد ❊ طیر روحش که بسدره پر گشاد
گاه از قید تعلق در خروش ❊ گاه در بزم دنی رفتی ز هوش
گه بفکر کوفه و شام خراب ❊ گاه از فیض شهادت کامیاب
گاه در فکر اسیران حزین ❊ گه ز هستی دور با جانان قرین
گه بفکر دوری ارض حجاز ❊ گاه غرق بحر عشق بی نیاز
گه قیام و گه رکوع و گه سجود ❊ بود اندر راز با رب ودود
گه در استغفار و گاهی در دعا ❊ عاشقان را شد دلیل و رهنما
هر که را میلی است در بزم ملوک ❊ هجر تن باید کند سیر سلوک
غیر جان دادن درین ره کام نیست ❊ وصل یار این ره تمام نیست
تا ز نعلین علایق نگسلی ❊ کی به بزم طور سینا پا نهی
در محبت آنچه اول فرض شد ❊ ترک غیر از ره مطلع عرض شد

فاش شد منزل عشق عارفان ∴ این بود ره الصلای رهروان

هر که آید گو بیا در رو متاب ∴ شد زوال و روشن آمد آفتاب

خامه هان برگیر عنان زین گفتگو ∴ شب گذشت از مجلس دیگر بگو

عمر کوته قصه سلطان دین ∴ گر بگویی تا بروز واپسین

اندکی ناگفته باشی در حساب ∴ گر کنی پنج چرخ را پر از کتاب

هان ره جام دیدگان لبریز خون ∴ از غم آن غرقه دریای خون

شیعیان را چون جگر بگداختی ∴ اخگر اندر لاله دل آختی

هان ره دست چو گشا بهر دعا ∴ گوی از سوز درونت یار ما

ای کریم ای شاه رب العالمین ∴ زائرم سازی بفوز هی برین

یعنی اندر کربلا با شور و شین ∴ زائرم فرما بشاه دین حسین

در کتاب زائران شاه دین ∴ ثبت فرما نامم ای جان آفرین

از قلم بر لوح کو روح الامین ∴ هان نویسد نام من از زائرین

صورت معنی من از شیعیان ∴ باشد اندر دفتر شاه جهان

آخر عمر و مجاور سازیم ∴ این دل افسرده ام بنوازیم

ایندعا

این دعا در حق ما و شیعیان ∴ مستجاب آید ایا رب جهان

شیعه آمین گو و اخلاص و درود ∴ همگی از فرمان و عمر درود

المجلس الخامس عشر

در بیان شدائد و بلایای سکینه خاتون رضی الله علیها است که در سفر کربلای معلی تا شام آن ستمدیده دو جهان در هشت موضع دشوار و گران گذشته است و جمله از احوالات آن معصومه است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سکینه حمد سفینه عبری قلوب را از امواج بحار مواج خطیات بساحل نجات رساند طمأنینه شکر زورق ناخدای افئده را از گرداب خطورات و لجج لمم و کدورات وساوس خناسی بر دو کرانی رهنمای حمد و شکر لازم فلک الحمد و لک الشکر یا رب العالمین زادی که این رشته را لازم و راحله که جسم را متحتمست که تواند بآن زاد و راحله از حضیض عالم ناسوت بسا فرهای ملکوت کشد و جبروت

درشهرستان انوار کبریا و سریر ضیاء عظمت رایبر او رنگ بی جهت بزم لاهوت سانند
ونشانند مرقات چون شکرست و کنه اشارت و دلیلیست بر معرفت و محبت عمودین
که محمد و علی و آل طیبین ایشان بوده باشند و این محبت و اخلاص ایشان
و میزان و آن ادا مزد اجر و اعطای حق والدین و اداء حقوق موالی و معرفت
راعی است که کنایت است از مودت ذی القربی اعنی محبت و وداد محور کونین و مدار
ثقلین سیدنا الحسن ع و مولینا الحسین ع و ائمه معصومین از ولد حسین ع بعد از
محبت محمد و علی و فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین **شیخ صدوق**
بسند متصل از انس بن مالک روایت میکند که در ماه رمضانی که امیر المؤمنین ع
در آن شربت شهادت مینوشید بحضرت امام حسن ع فرمود که یا ابا محمد بر منبر بالا رو
و بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالتپناه صلعم بگو که لعن الله ولداً
عق ابویه لعن الله ولداً عق ابویه لعن الله ولداً عق ابویه
لعن الله عبداً ابق من موالیه لعن الله غنماً ضلت عن الراعی
خدا لعنت کند فرزندی را که عاق والدین خود باشد تا سه مرتبه و خدا لعنت کند
بنده و غلامی را که از مولای خود فرار نماید و خدا لعنت کند گوسفندی را که از راعی

و شبان

و شبان خود رو بر گردانند و از منبر فرود آی بعد از ادای مأمور و فرود از منبر خلایق
بنزد آنحضرت آمده عرض کردند که یا ابن امیر المؤمنین ع و ابن بنت رسول الله از این حدیث
ما را خبر ده که مراد چیست فرمود که جواب نزد امیر المؤمنین ع است پس امیر المؤمنین ع فرمود
که با رسول خدا صلعم بودم در نمازی که بجا آورد او را فضرب بیده الیمنی فاخذ بیدها
فضمها الی صدره ضماً شدیداً پس فرمود که یا علی عرض کردم لبیک
یا رسول الله فرمود که من و تو پدر و مادر این امتیم پس لعنت کند کسی را که عاق از
ما بوده باشد بگو آمین گفتم آمین و فرمود که انا و انت مولینا هذه الامة
من و تو مولا و آقای این امتیم خدا لعنت کند کسی را که از ما فرار کند بگو آمین
گفتم آمین و فرمود که انا و انت راعی هذه الامة من و تو راعی و شبان
این امتیم پس خدا لعنت کند کسی را که از ما گمراه شود و رو بر گرداند بگو آمین
گفتم آمین پس امیر المؤمنین ع فرمودند که شنیدم از دو نفر که با من آمین
گفتند از رسول خدا صلعم پرسیدم که این دو نفر که بودند که با من آمین گفتند فرمود
جبرئیل و میکائیل بودند و در عوالم العلوم مرویست که رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین ع
فرمودند که بیرون رو و ندا کن در میان خلایق که الا من ظلم اجیراً اجره

فعلیه لعنة الله الا من تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله الا
ومن سب ابویه فعلیه لعنة الله ای خلایق آگاه باشید کسیکه ظلم کند
اجیری را در مزد و اجرت او پس بر او باد لعنت خدا آگاه باشید کسیکه غیر موالی خود را
دوست دارد پس بر او باد لعنت خدا آگاه باشید کسیکه لعنت کند پدر و مادر خود را
پس بر او باد لعنت خدا پس بعد از اداء خطبه عمر بن خطاب از حضرت امیر المؤمنین ع
سؤال نمود که آیا این فرموده تفسیری دارد یا نه حضرت فرمودند که خدا و رسول او
داناترند پس عمر لعین با جمعی از اصحاب بخدمت حضرت رسول صلعم آمدند عمر سؤال نمود
که یا رسول الله تفسیر این سخنان امیر المؤمنین ع چیست بفرمایید حضرت فرمود
که بلی امر فرموده مرا که ندا کنند که الا من ظلم اجیراً اجره فعلیه لعنة الله
الله تعالی میفرماید که قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی بگو
ای محمد صلعم من از شما مزدی در تبلیغ رسالت نمیخواهم از دینار و درهم مگر اینکه
مزد و اجرت من دوستی اقربای من و مودت حسن و حسین و ذریه ایشان است
پس کسیکه اجرت مرا ادا نکند بر او باد لعنت خدا و امر فرموده که ندا کنند که
من تولی غیر موالیه فعلیه لعنة الله حق تعالی میفرماید که النبی اولی

بالمؤمنین

بالمؤمنین من انفسهم رسول خدا صلعم اولی است بمؤمنین از نفوس ایشان و من کنت
مولیه فعلی مولاه و کسی را که من مولای او هستم پس علی ع مولای اوست فمن تولی غیر
علی فعلیه لعنة الله پس کسیکه غیر علی ع را دوست دارد بر او باد لعنت خدا و امر نموده
که ندا کنند که من سب ابویه فعلیه لعنة الله و انا اشهد الله و اشهدکم
انی و علیا ابوا المؤمنین و من گواه میگیرم خداوند را و گواه میگیرم شما را بدرستیکه
من و علی ع پدر و مادر مؤمنین میباشیم پس کسیکه یکی از ما را لعنت کند پس بر او باد لعنت خدا پس عمر آمد
و گفت که یا اصحاب محمد رسول خدا صلعم تاکیدی که رسول خدا صلعم در غدیر خم از برای ولایت امیر المؤمنین ع
فرموده و در غیر آن تاکید امروز شدیدتر بود از آنها **مولف گوید** که از این حدیث
ظاهر شد که مزد اجرت تبلیغ رسالت مودت ذوی القربی است که اکرم ایشان حسنین علیهما السلام میباشند
و محبت حسینی ع از آن ثابت شد و علاوه آن این است که هر کس را که آنحضرت او دوست داشت باید
دوست آنحضرت باشد دوستان او دوست باشد یعنی محبت محبوب محبوب محب لازم است **للمولفه**

هیچ دانی بر ضمیرم حب دوست ⁝ چیست گویم اگر منظورم بد دوست
هست در اخبار اکثر راز ⁝ منجلی در نزد ارباب نیاز
مزد اجر احمدی باشد حسینی ⁝ حب وی بر جمله ذر شد فرض دینی

از زاری هر که نزد آن شهید ∴ بود محبوب القلوب اندر نوید
باید آن محبوب نزد شیعیان ∴ دست تر باشد ز سایر یاوران
انکه محبوب القلوب شاه بود ∴ کوکبی در آن فلک کی ماه بود
شاه دین از اهل جمع دختران ∴ کی بد او را مونس و آرام جان
انکه پر شد اینجهان از شور شین ∴ بد سکینه مرحم داغ حسین
شاه دین را بود از جان دوست تر ∴ از بنات آنکه ز جان محبوب تر
زانکه بسب او را جدا از جان نکرد ∴ در جهان زان گنج را پنهان نکرد
داشت با وی در سفر پس رازها ∴ تا که آوردش با رض کربلا
بود با وی در مقام التفات ∴ در اسیری رفتنش چرانکه مات
از تکلمهای آن مهر جهان ∴ با پدر یعنی امام انس و جان
با بلاهائی که بر آن مه رسید ∴ کربلا و شام تا نزد یزید
بر ضمیرم چون خلد آن داستان ∴ آهم آید سینه را آتش فشان
از دو دیده اشکم آید زار زار ∴ بلبل در هجر آن گل ناله هزار

مستفاد از اخبار غم آثار و روایات نمکپاش جراحات دلفکار این است که بر علیا جناب

سکینه خاتون

سکینه خاتون رضوان الله علیها در واقعات کربلا و حکایات واقعهٔ بعد از شهادت در آن
سرزمین محنت اسرا و امورات واقعهٔ در شام غم انجام در ره هشت موضع بگذر آن دشوار
گذشت **مصرع** آری گذشت لیک بگو بر چسان گذشت ∴ **اول** از مراتب
ثمانیه که در کربلای معلی بر آن معصومه دشوار گذشت لیلة العاشور بود در استماع وعظ
سید الشهدا آه و متفرق شدن بقیهٔ لشکر از اطراف آنحضرت و کیفیت آن واقعه
بدین نوع است **بروایت** عوالم العلوم از مسعودی در کتاب مروج الذهب
که در لیلة العاشور مقدار لشکر آنحضرت هزار نفر سواره از اهل بیت و اصحاب بودند
و القدر صد نفر پیاده از کتاب نور العین نقل شده که از سکینه خاتون دختر
سید الشهدا آه ع که گفت شب مهتابی بود در میان خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای
گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا سایر زنان و خواهرانم مطلع شوند هیچ نگفتم لیکن از
خیمه بیرون آمدم و دامنم گاهی بزیر قدم میداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و می افتادم
و بر میخواستم چون بیرون رفتم دیدم پدر بزرگوارم نشسته و اصحاب دور او میکنند
پس شنیدم که پدرم با ایشان میفرمود که شما آمدید با من بجهت آنکه چنان میدانستید
که من بسوی جماعتی میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان حالا هویدا گشت ایشان

برایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده‌اند و الان لم یکن لهم مقصد
سوی قتلی و قتل من یجاهد بین یدیّ و سبی حرمی بعد سلبهم
حال بدانید که ایشان را مقصودی نیست مگر کشتن من و یاوران من و اسیر کردن
زنان من و غارت کردن ایشان و من میترسم که شما ندانید باید بدانید شرم کنید
و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس کاره باشد در یاری ما
برگردد در این شب زیرا که شب پرده‌ایست و کسی که نیت کند که ما را یاری کند
بگمان بحق با ما خواهد بود در درجات عالیه جنان ان شاء الله تعالی آخر نیست لمؤلفه

خدعه اندر مذهب ما شد حرام ∴ هان بدانید ای گروه خاص و عام
من شوم فردا از تیغ کین شهید ∴ خواهران و دختران نا امید
بعد غارت بر اسیری خوار و زار ∴ نوحه گر بر ناقهٔ عریان سوار
که بگوید گاه بر شام خراب ∴ ناله گر خونبار از چشم پر آب
قصد ایشان نباید در بیان ∴ شب رود این مجلس ای یاوران
هر کرا میل شهادت بر سر است ∴ هان رسیده وقت قاصد بر در است
هر که جان در راه ما داد از یقین ∴ گردد اندر خلد با ما همنشین

هر که نبود

هر که نبود با سعادت هم قرین ∴ گو برو این شب تو از این سرزمین
جبر و اکراهی چو در تکلیف نیست ∴ گر تو میخواهی برو خواهی بایست

و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریبا
وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم
فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه او را
یاری کند بتحقیق که مرا یاری کرده است و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی زبانش
ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه خاتون میگوید که والله
ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشرة و عشرین بحد اکثر
هنوز کلام آنجناب تمام نشده بود که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا بکربلا رسیده سرا
همراهی داشتند طریق بیوفائی را پیش گرفته در وادی ضلالت مسلک شده دسته
دسته ده ده و بیست بیست در آن بیابان متفرق شدند و کسی نماند با آن امام غریب
بیابان ابتلا مگر اندکی که از هفتاد زیاده و از هشتاد کمتر بود لمؤلفه

ای منافق پیشگان بت پرست ∴ گشته از صهبای غفلت کور و مست
از نماز و کعبه رو برتافتند ∴ بر هوای نفس خود بشتافتند

ای که نا کرده یکدم پای الست ❊ زد بها مون پنج پنج و بیست ❊
کافر از مومن جدا آمد بیان ❊ چون شد آن محفل بنای امتحان ❊
مانده شعار و حق تن کز نور بود ❊ آن کسان از بهر حق کرده سجود ❊
بنده دارد جان نثار و جان سپار ❊ دیده اندر پرده نور ز روی یار ❊
آری آری میشنوای اهل دل ❊ کی شعاع از شمس گردد منفصل ❊
نور حق از حق نمیگردد جدا ❊ کعبه باشد یا حجاز و کربلا ❊

مجملاً سکینه خاتون میگوید که پدر بزرگوارم را دیدم که سر مبارک بر زیر انداخته و در کمال حزن و اندوه بود چون آن را دیدم گریه بر گلویم گره شد اما خود را حفظ کردم و رو باسمان کردم گفتم که اللهم انهم خذلونا فاخذلهم خداوندا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشان را واگذار و دعای ایشان را مستجاب مکن و در زمین مسکنی بجهت ایشان قرار مده و فقر را بر ایشان مسلط کن و از شفاعت جدم ایشان را بی نصیب کن اما سکینه خاتون میگوید برگشتم بخیمه و اشک از دیدهایم میریخت عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود قضیه را از برای نقل کردم لسان حال سکینه خاتون است

لمؤلفه

لمؤلفه

عمر جان رفتند یاران اجمعین ❊ بیکسم اکنون جگر با شور و شین ❊
این گروه بیحیای عرصه تنگ ❊ بدتر از کفار تاتار و فرنگ ❊
دست از یاری ما برداشتند ❊ کعبه را دار الصنم انگاشتند ❊
بابت تنها و سر افکنده بی ❊ دیده ام زان اشکبار و سینه ریش ❊
چند نالم چون کنم زار زار ❊ بابت تنها ما غریب و خوار و زار ❊

چون عمرام این قصه را شنید نالهٔ واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه برآورد و میگفت که نمیدانم چگونه ما از دست این دشمنان خلاصی خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک کنند زنان اهل بیت از گریهٔ او جمع شدند و شروع بگریه و زاری نمودند آواز گریهٔ زنان بگوش آن امام انس و جان رسید آنحضرت از خوابگاه برخاست و با دامنی زنان و اشک بر زیر ریخته بسوی خیمهٔ زنان آمده فرمود که این صدای گریه چیست عمرام پیش آمد و عرض کرد که ای برادر ما را بدین بیکسی گذاشتی آنحضرت فرمود که چگونه مرا نه بینی که گرفتار دشمنان گشتم اجل فرا رسیده محال جدک وابیک وحبک واخیک

جلالت و قدر جد و پدر و مادر و برادر خود را ایشان که شاید تو را نشناسند **لمؤلفه**

یاد شان آور که ای قوم لعین ∴ جدّ من باشد رسول پاک دین ∴
آنکه قرآن شد لسان معراج جای ∴ بر تمامی کاینات او رهنمای ∴
باب من حیدر امیر المؤمنین ∴ سرّ حق اسرار ربّ العالمین ∴
مادرم نور زمین است و زمان ∴ روشن از وی از ثری تا لامکان ∴
جده ام زوج رسول پاک دین ∴ بر تمامی خلق امّ المؤمنین ∴
از چه ره گویید بر من راه تنگ ∴ ره دهید تا روم سوی فرنگ ∴
در گذشتم از عراق و از حجاز ∴ چیست دیگر عذر بر گویید باز ∴

حضرت فرمود که ذکرتهم فلم یتذکروا و وعظتهم فلم یتعظوا و لم یسمعوا قول گفتم ایشان گوش نکردند موعظه کردم نپذیرفتند و گوش بسخن من ندادند و ایشان جز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لا بد ان تردنی علی الثری جدیله ۱۹ آه آه جاریهٔ بنت برآنکه مرا در خاک افتاده ببینند و لکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و این را جد شما خبر داده است و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی میسپارم که هرگاه او پرده کسی را بدرد کسی دیگر آنرا نمی تواند پوشید دوم

ازمراتب

از مراتب ثانیه که در کربلای معلی بر سکینه خاتون دشوار گذشت در شهادت علی اکبر شاه بود و کیفیت آن **بروایت** شیخ مفید علیه الرحمه این است که از جابر بن عبد الله روایت میکند که چون علی بن الحسین ابو الشهید گویند جناب سید الشهدا اورا داخل خیمه شد و سیل اشکش از بحرین دیدگان جاری از خوناب دل بوسی و آه و زاری جاری بود **لمؤلفه**

شد چو اکبر از جفا و کین قتیل ∴ دیدهٔ شه چون فرات و رود نیل ∴
سیکل آن بار برید آهش از نهاد ∴ بر فلک میرفت با فریاد و داد ∴
داخل خیمه شد آن دل سوخته ∴ دیدگان بر چرخ گردان دوخته ∴
مات و حیران زین مصیبت چون کنم ∴ صبر آرم یا که رو در هامون کنم ∴

علیا جناب سکینه خاتون چون حالت برادر را دید که مهر فلک الافلاک امامت مشابه است خود عرض کرد یا ابتاه ما لی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک این اخی علی ای پدر بزرگوار تو را چه رسیده است که نزدیک است که روح مقدست از جسد مطهرت پرواز کند و چشمهایت بهر طرف میگردد برادر باجان و دل برابرم

∴ علی اکبر کجاست **لمؤلفه** ∴

کو مرا روح تن و آرام جان ❁ روح بخش چشم نور دیدگان ❁
کو شبیه صاحب معراج یار ❁ اشبه احمد ز خلق روزگار ❁
کو مرا آن مهر گردون وفا ❁ آسمان عصمت بدر و حیا ❁
کو علی اکبرم آن سرورم ❁ از چه ره یکدم نمی آید برم ❁

حضرت امام حسین ع فرمودند که قتلوا اللئام ای نور دیده علی اکبر را
این گروه شقاوت پیرو جرعه شهادت چشانیدند و او را کشتند و جسد او را پاره پاره
کردند چون سکینه خاتون این سخن را شنید فریاد و الغاه و وامهجة قلباه
برآورد و خواست که از خیمه بیرون آید جناب سید الشهداء ع از عقب او روانه شد
و فرمود که یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس
و در مصایب روزگار صبر کن آه آه از جگر که سکینه خاتون گفت که یا ابتاه کیف
تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر جان چگونه صبر کند خواهری
که برادرش را کشته باشند و پدرش را تنها گذاشته باشند و جمعیت او را
متفرق ساخته باشند و برادرش را پراکنده کرده باشند **لمؤلفه**

جز صبر نیست علاج این مصیبت ❁ اما چه کنم کجاست طاقت ❁

سوم

سوم از مراتب تعازیه که بر سکینه خاتون در کربلای معلی دشوار گذشت در وقت وداع
حضرت سید الشهداء ع بود و کیفیت آن **بروایت** صاحب منتخب و غیره چنین است
که بعد از شهادت آن طفلی که حضرت او را بالغلاف شمشیر زمین را حفر نموده دفن کرد
آنحضرت کسی را یاری بر خود ندید و بر اسب ذوالجناح سوار شد و بدر خیمه آمد
و ندا کرد که یا سکینة یا ام کلثوم یا زینب علیکن منی السلام
ای دختران نوری و ای خواهران بیکس ای یتیمان بی یاور و بی پرستار و ای محنت کشان
بی غمخوار ای عیال بی مونس و ای اطفال بی معین ای غریبان دیار بلا ای اسیران
رنج و عنا اینک نوبت بی پرستاری شما رسید و اینک زمان بی مددکاری شما در آمد
اینک وقت رفتن من رسید و اینک نوبت شهادت ما در آمد زنان و دختران چون
این کلمات آتش فشان را از آن سید مظلومان شنیدند از خیمه‌ها بیرون ریختند
و بدور شمع قد او چون پروانه وار گردیدند سکینه خاتون که دختر آنحضرت بود و مادرش
رباب دختر امرء القیس بود و آنحضرت را تعلق بسیار بخود و مادرش بود چنانکه
در باره ایشان فرموده لعمرک اننی لاحب دارا تکون بها سکینة
والرباب یعنی بجان تو که من بسیار دوست میدارم خانه را که در آنجا سکینه و رباب

بوده‌ست شهید احبّها وابذل جلّ مالی ولیس لعاتب عندی عتاب
این شعر انوشت میدارم من که کلی که عزیزی ما که خود را صرف ایشان میکنیم و کسی را نمیرسد که مرا عتابی
نماید در این خصوص **مجملاً** سکینه خاتون با دیدهٔ گریان و سینهٔ بریان و آه آتش افشان
بخدمت پدر مهربان آمد چون حضرت امام حسین علیه السلام آن مخدره را بسیار دوست میداشت
او را بر سینهٔ مبارک خود چسبانید و اشک از دیدهای آن مخدره را ملاحت پاک
میکرد و میفرمود که سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء
اذا الحمام دهانی زود باشد که زمان گریه برسد و بطول خواهد انجامید گریهٔ تو
بعد از آنکه من از پیش تو بروم لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة مادام
منّی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا مسوزان از اشک دیدهٔ خود
تا روح در بدن من است فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه
یا خیرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند نازپرورد منی اولی میباشی در
گریستن من مؤلف از زبان حال سکینه خاتون در جواب آن امام انس و جان
روی نیاز بآن و سایر خواهران و زنان نمود عرض مینماید که **للمؤلفه**

نمیدانم ز منع گریه مطلب چیست بابم را ❁ دل از من دیده از من اشک از من گریه‌ای از من

مرا یاری

مرا یاری کنید ای عمه‌ها در این غم و ماتم ❁ سرشک از من چکیدن از من و فغان آتشی از من
بیا ای فاطمه یک لحظه با من هم این نشستی ❁ کف از من سینه از من گیسوان عنبرین از من
رباب ای مادر من گریه با من باده همدم من شو ❁ غم از من درد از من ناله از اندوه هکیی از من
زنان ای خواهران ای عمه‌ها یک لحظه یاری ❁ رخ از من ناخن از من سینه و درد جیبی تا از من
مکن پاک از رخم با دیگر سیل جگر گون را ❁ جگر از من رخ از من ناله گر نشستن پیدا از من

مجملاً بالی المعصوم مخزون به پدر بزرگوار عرض نمود که ای پدر جان تن بمرگ
در داده و راضی بمرگ شده حضرت فرمود که ای نور دیدهٔ من چگونه تن بمرگ ندهد
کسیکه یار و معینی ندارد سکینه عرض نمود که ای پدر جان پس ما را بحرم جد خود برگردان حضرت
فرمود که هیهات اگر مرا بحال خود میگذاردند من خود را در مهلکه نمی‌انداختم زنان چون
این کلام آن نور چشم را شنیدند آواز گریه و خروش و ناله برآوردند آنحضرت آن زنان را
دلداری و تسلی داده و ساکت فرمود **مرتبهٔ چهارم** از مراتب ثمانیه که بر آن معصوم زار بسیار
دشوار گذشت وداع دوم آنحضرت بود و کیفیت آن مجملاً این است بعد از آنکه
آنحضرت میمنه لشکر را بمیسره و میسره را بقلب و قلب را بجناح زد و بشمشیر آبدار و
نیزهٔ آتشبار آن گروه نابکار را مانند برگ خزان از روی اسپان بر خاک هلاک میریخت تا آنکه چهار هزار سوار و پیاده را بجهنم

فرستاد و چون براین اعمال ملعون مانند شیر که در گله روباه افتد از حمله آنحضرت
رو بفرار مانند مور و ملخ میگریختند پس بمقام خود بر میگشت و میفرمود که لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم **مجملاً** پس از آن آنحضرت بخیمه برگشت نزد عیال
و اطفال خود آمد آواز گریه سکینه خاتون دختر خود را شنید او را طلبیده با او خطاب نمود
که ای نور دیده صبر در بلایا و مصایب نما و مرا تاب شنیدن آواز گریه تو نیز در میم سم
رسیدن نبود از این از برای تو بسیار است **مؤلف گوید** که شاید منظور
نظر آن سید انس و جان آن بود که ای نور دیده هنوز غارت ندیده و هنوز آفتاب
جمال تشنه در بر مسم اسیری در شهر کوفه در کوچه و بازار بگو بیدان و در مجلس
ابن زیاد حاضر شدن و عتاب عبید الله بن زیاد را شنیدن و از آنجا با غم و آلام
در خرابه بی سقف و بام منزل کردن و مجلس عام یزید لعین مجبور صورت انگشتی
نمودن و در اکناف شامی بت پرست کلفتهای بکنیزی خواستن و در آن تماشا
سر پدر را در طشت زر نزد یزید کافر دیدن و چوب خیزران بر لب و دندان او آشنا
نمودن و در خرابه شام جان بسپردن را ندیده در آن ندا بدانی نور که
هر یک بحر طوفان زای است از بلیات و ساعتی که من مهمانم و اینک روانه دار البقا
بروم

بر رو داده و خونابه جگر کباب کرده از تنور سینه گریان برآورد ولی زخمها که مرا امروز لازم
مجملا پس این مظلوم را با سایر زنان تسلی داده روانه میدان شد و بجا بزرگ
با مخالفان اقدام فرمود **مرتبه پنجم** از مراتب تأثیر و قتل بود که آنحضرت معصوم
در آنجا سپاه حق و راکب آنحضرت را دیده و کیفیت آن **بروایت** منتخب این است که
چون اسب آنحضرت که آن را میمون نام بود بزو ذوالجناح معروف است انقلاب عالم را آشفته
دیگون تخواشته ملاحظه نمود که آن کافران لعین در بین گرستان بر آنحضرت حمله نمود و چهل
نفر را هلاک نمود و بمیان قتلگاه آمد و یکیک آن کشتگان را قدم بر میمالید تا اینکه
بر جسد مطهر آنحضرت رسید و سر خود را بخون آنحضرت رنگین نمود و آنحضرت را می بوسید و فریاد
میکرد و میگریست مانند زن فرزند مرده و بنوعی نالید که همه حاضران تعجب نمودند
پس از آن اسب الظلیمة الظلیمة گویان رو بخیمهای حرم نهاد و آواز شیهه او

لمؤلفه

صحرای کربلا را ماتم نمود بود

سیل اشکی قتلگه دریا نمود ⁂ ناله آن اسب پر عوغا نمود

دود آهی رفت تا به آسمان ⁂ ولوله افکند در کروبیان

از صهیل آن فرس فرف خبر ⁂ گشت برزد از درد غم کف بسر

شد فزای لامکان پرشور وشین ❖ آمد از هر سو فغان یا حسین
بارگاه قدس شد پر از ملال ❖ در بیانش خامه کنک ونطق لال
آنقدر گویم که احمد خون گریست ❖ بارب حجی حجز دجله وجیحون گریست
جملهٔ ارکان توحید احد ❖ در تزلزل گشته لیکن لا تعد

چون زینب خاتون آواز ذو الجناح را شنید روی بسکینه خاتون نمود وگفت که
آواز اسب برادرم می آید که آمد بر خیز برو و به پیش شاید که آبی آورده باشد آن مظلوم
معجر بر سر انداخت و از در خیمه بیرون رفت و نظرش برذو الجناح افتاد دید که آن اسب
بی راکب و خانه زینش از آن امام بیکس خالیست پس معجر از سر کشید و فریاد
قتل والله الحسین بر آورد و این ابیات را انشا نمود **العربیة**

مات الفخار ومات الجود والکرم ❖ واغبرت الارض والآفاق والحرم
واغلق الله ابواب السماء فلا ❖ ترجی لکم دعوة تجلی بها الظلم
یا اخت قوموا انظری هذا الجواد اتی ❖ یخبرنا ان ابن خیر الخلق مخترم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه ❖ فصار یعلو ضیاء الامة الظلم
یا موت هل من فدا یا موت هل من عوض ❖ الله درج من الکفار ینتقم
یا امة

فلما سمعت زینب صیحة الفرس قالت یا سکینة ... فاستقبلیه فنظرت الی الفرس عاریا والسرج خالیا

یا امة السوء لا سقیا لربعکم ❖ یا امة عجبت من فعلها الامم ❖

وبعضی از مضمون این ابیات در این اشعار است **لمؤلفه**

مهر گردون امامت کشته شد ❖ آسمان جود ورحمت کشته شد ❖
بسته شد درهای بخشش از فلک ❖ ظلمت آمد از سما تا بر سمک ❖
فاطمه ای خواهر دل سوخته ❖ ای ببیر رحمت عزا افروخته ❖
هان بدان فرزند خیر المرسلین ❖ کشته شد با هم حسین نازنین ❖
نور عالم رفت و شد ظلمت سرا ❖ در عزای پادشاه کربلا ❖
وه چه بودی مرگ میکردی قبول ❖ او فدا را بهر فرزند رسول ❖
ایکه او ند سریع الانتقام ❖ منع کن رحمت از این قوم ظلام ❖
از فعال امت بینام وننگ ❖ بدتر از کفار تاتار وفرنگ ❖
در تعجب امت سبط پیغمبر نگشت ❖ هیچ کافر هادی ورهبر نگشت ❖

هیچ امت

مجلس ٦ چون زینب خاتون این اشعار غم شعار را از سکینه خاتون شنید
آواز ناله وا قتیلاه و وا غریباه و وا بعد سفراه و وا طول
کرباه و وا ضیعتاه بگوش هوش رسید نعره و حسیناه از دل برکشید زنان

از خیمه‌ها بیرون ریختند و همگی جامه‌ها را چاک زدند و طپانچه بر رخسارهٔ خود آشنا نمودند
و ناله وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه بر آوردند
و فریاد وا اخاه وا غریباه وا قلة ناصراه بر کشیدند و میگفتند که الیوم
مات محمد المصطفی الیوم مات علی المرتضی الیوم مات فاطمة الزهراء
پس چنان شیون و فغان از آن بیکسان بآسمان بلند شد که ملائکهٔ ملکوت اعلی را
بتضرّع در آورد

لمؤلفه

پس چنان شیون و فغان برخواست ‡ ناله و آه بیکسان برخواست
که آسمان ملایک و ملکوت ‡ شیون از جمله حوریان برخواست
پر شد این نه حجاب از غوغا ‡ آه و فریاد عرشیان برخواست
گفت آگه نبی بخواب افتاد ‡ طالع بخت بیکسان برخواست

مرتبهٔ ششم از مراتب ثمانیه که بر سکینه خاتون دشوار گذشت در وداع جسد پدر
مهربان در قتلگاه سرور شهیدان بود و کیفیت آن قضیهٔ هایله **بروایت**
سید بن طاوس و منتخب آنست که بعد از شهادت سرور شهیدان و تحقیق
که اجساد مطهره را در خاک و خون بی غسل و بی کفن باد غبار بیابان کربلا معطّی را با آن

ابدان

فلمّا نظرن اخوات الحسین وبناته واهله الی الفرس عاریاً والسرج خالیاً رفعن اصواتهن بالبکاء

ابدان طاهره و اجساد مقدسه مراقب نشد و سرهای شهدا بر روی نیزه‌ها جولان میکرد
بخواهش اهل بیت طاهره که اسیران دیار غربت‌اند وارد قتلگاه کردند و چشم سکینه خاتون
بر بدن مطهر سید الشهداء که بی سر در میان خاک و خون آغشته دید دوان دوان
آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و آنمقدار گریست که غش کرد سکینه خاتون
میگوید که در عالم غشوه شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید که شیعتی ما ان شربتم
ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای
شیعیان من هرگاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید و هرگاه غریب یا شهیدی را
ببینید بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و انا السبط الذی من غیر
جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد عمدا سحقونی آخر من فرزند
پیغمبر شمایم بیجرم و گناه مرا کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پایمال ستم ستوران
کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی
لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز کارزار حاضر بودید و میدیدید که
چگونه استغاثه میکنم و شربت آبی از برای طفلم میطلبم و ایشان ترحم نمیکنند مرا
و بمن آب نمیدهند و سقوط سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء

وهصاب هذا ارکان الجون و در عوض آن تیر بر حلقوم طفل بی زبان زد از داد
از این مصیبت که ارکان هدایت را منهدم کرد و بدلیم قلب جوانان رسول
الثقلین فالفوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای بر آن گروه
که قلب رسول خدا را مجروح کردند لعنت کنید ایشان را هر چه می توانید در همه اوقات
چون بهوش آمدم بر صورت و سر میزدم پس جماعتی از اعراب بیابانی و بت پرستان
بدایت آن طفل معصوم را از روی جسد پدر بزرگوار کشیدند **لمؤلفه**

عجب در دلیست در هجر یاران ⁂ شدن از باب دور در کوفه نالان
اسیری و یتیمی و غریبی ⁂ ز وصل باب و یاران بی نصیبی

مرتبه هفتم از مراتب ثمانیه که بر اهل عصمت دشوار گذشت در مجلس یزید لعین بود و
کیفیت آن **بروایت** مولانا علی بن الحسین ع این است که میفرماید
که در وقتیکه ما را نزد یزید پلید بردند ما را بر ریسمان مانند گوسفندان بسته بودند
و اگر یکی از ما سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چنین برابر یزید رسیدیم
من پیش رفتم و گفتم یا یزید آیا اگر پیغمبر خدا محمد مصطفی ص ما را بدین حال ببیند
چه خواهد گفت **لمؤلفه**

آنکه

آنکه اندر شام غم خونبار بود ⁂ آه زارش ابر آتشبار بود
در بلایا دمی چون عشق خویش ⁂ در عیار صبر او صبار بود
بود رنجور و علیل و ناتوان ⁂ بر اسیران یار و هم غمخوار بود
در فرای مجلس شوم یزید ⁂ در مقام وعظ در گفتار بود
گفت با آن بت پرست کفر کیش ⁂ این جزای احمد مختار بود
پس چه گوئی ای سگ بد نام زنگ ⁂ انجم جایزی بهر کفار بود

پس آن ملعون گریست و گفت ریسمان را از گردنها و کتفهای بریدند **و** مرویست که
چون نظر آن لعین بر اسیران آل محمد ع افتاد اسم یکیک را پرسید با و گفتند که هذه
ام کلثوم الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه صفیة و هذه
ام هانی و هذه رقیة بنات امیر المؤمنین ع و هذه سکینة
و هذه فاطمة بنتا الحسین ع در آن میانه سکینه خواهر روی خود را به آستین
می پوشانید غمناک و رنگ رخش شکسته و بر متکای غم تکیه داده آن لعین پرسید که من
هذه گفتند هذه سکینة بنت الحسین ع گفتند که این سکینه دختر
حسین ع است این حال است **لمؤلفه**

اینکه بر زانوی تو بنهاده سر ❊ زابر دیده بارد از خون جگر ❊
اینکه از روی رفته گشت آرام و تاب ❊ در تنور سینه دارد دل کباب ❊
آه آتشناکش عالم سوخته ❊ در بر تو جامهٔ غم دوخته ❊
این سکینه است بابا شور شین ❊ دختر سلطان مظلومان حسین ❊
آنکه اندر کربلا سلطان دین ❊ پاک کردی اشک چشمش ز آستین ❊
این جا است ای لعین کفر کیش ❊ کرده سر زانوی تو دستان خویش ❊

پس سکینه بگریه در آمد و گریه در گلویش گره شد بنوعیکه نزدیک بود که روح لطیفش از جسد شریفش پرواز نماید یزید ملعون گفت چرا گریه میکنی ام المعصوم فرمود که کیف لا ابکی من لیس لها ستر یستر وجهها و رأسها عنک و عن جلسائک چگونه گریه نکند کسیکه چادری ندارد که روی خود را از تو و نشستگان مجلس تو بپوشاند آن ملعون بگریه در آمده گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را اگر چه قدر قسی القلب بوده است برای پیغمبر ای ملعون گفت که ای دختر حسین ابوک الذی کفر حقی و قطع رحمی و نازعنی فی ملکی پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من منازعه کرد در ملک من و تو او

بکشتی

بکشتن داد سکینه خاتون گریه [illegible] لکن با فصاحت تمام و جرأت الکلام فرمود که ای یزید آیا شرم نمیکنی بکشتن پدر من که او بندهٔ مطیع خدا و رسول خدا بود و خدا خواند او را البته تو و او اجابت نمود حق را و سعید شد باجابت حق و ان لک بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد للمسئلة جوابا و انی لک الجواب بدان ای یزید که لابد است ترا از مقامی که خدا از تو سوال کند از این عمل شنیع پس مستعد جواب باش و کجا خواهد بود جواب تو برای کشتن فرزند پیغمبر و بروایت دیگر ملعونی از بنی لخم چون جرأت و فصاحت سکینه خاتون را دید او را خوش آمد و به یزید گفت که یا امیر هب لی من الغنیمة هذه الجاریة تکون خادمة عندی ای امیر این دختر را از غنیمت بمن ببخش که کنیز و خدمتکار من باشد آه آه چون سکینه خاتون اسم کنیز را شنید از آن کافر بیدین مضطربانه بگریه ام کلثوم چسبید و گفت که یا عمتاه اترین لنسل رسول الله مما ایکا الاولاد الادعیاء ای عمه به بینی که این ملعون چه میگوید ام کلثوم رو به آن لعین کرد فرمود که اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک الی [illegible]

را حق خدا زبانش را قطع کند و دیدهایش را کور و دستهایش را خشک گرداند هرگز
نمیشود که نسل پاک پیغمبر گریز از برای اولاد زنا باشد **لمؤلفه**

کی شود ای کافر شوم لعین ⁂ نسل پاک ختم خیر المرسلین
او شود از بهر اولاد زنا ⁂ خوار و خود مستکار ای شوم دغا
لال و کور آید لسان و دیدهات ⁂ خشک گردد زین بیانت دستهات

راوی گوید بخدا قسم که هنوز سخن آن سیدهٔ جگر سوختهٔ مظلومه تمام نشده بود که دعای او
مستجاب گردید در حق آن لعین زبانش لال و دیدهایش کور و دستهایش خشک گردید ام کلثوم
گفت که الحمد لله خدا تو را عقوبت کرد در دنیا پیش از عقوبت آخرت و این است جزای
کسیکه متعرض حرم محترم رسول الله شود مرتبهٔ هشتم از مراتب ثمانیه که بر آن معصومه دشوار
گذشت در بیان نمودن خوابی که سکینه خاتون در شام دیده بود و بیزید لعین نقل
میفرمود و کیفیت آن **بروایة** سید بن طاوس رحمه الله این است که در
روز چهارم در ورود اهل بیت بشام سکینه خاتون به یزید فرمود که دوش خوابی دیدم
اگر گوش میکنی از برایت نقل کنم یزید لعین گفت بگو گفت دیشب چون از نماز فارغ
شدم و تعقیب خواندم و بسیار گریستم برحالی کثیر الاختلال خود و اهل بیت و آخر شب چون چشمم

بخواب

بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان که بیابان از بهشت بزیر آمدند
ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری دیدم ناگاه پنج مرد نورانی
دیدم که داخل آن قصر میشدند و نزد ایشان بود حوریه و من از آن حوریه پرسیدم که این قصر
از کیست گفت از پدرت حسین ع که خدا عطا کرده است باو بجهت صبری که در راه او کرد گفتم
این مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابو البشر است و دوم نوح نجی الله و سوم ابراهیم
خلیل الله و چهارم موسی کلیم الله گفتم آن پنجم که از حزن و اندوه دست بریش گرفته و گریان
میباشد کیست گفت آن جد تو رسول خدا است گفتم بکجا میروند گفت نزد پدرت حضرت امام
حسین ع گفتم بخدا قسم که میروم نزد جد خود و شکایت میکنم از ظلم و ستمی که بما کردند پس رفتم
نزد جد بزرگوار خود و گفتم که یا جداه قتلت والله رجالنا و سفکت والله
دمائنا و هتکت والله حریمنا و حملنا والله علی الاقتاب بغیر وطاء
تساق الی یزید یا جد بزرگوار بخدا قسم که مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند
و احترام ما را نگاه نداشتند و زنان ما را برهنه کردند و بخدا قسم ما را بر جهاز شترها
سوار کردند و بسوی یزید پلید بردند چون جد بزرگوارم این را شنید مرا بر سینهٔ خود
چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و فرمود که نمی‌بینید که امت من بعد از من

باولاد من چه کرده اند پس آن حوریه بمن گفت که ای سکینه شکایت کسیست که رسول
خدا را بگریه درآورد ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابیطالب را دیدم که شمشیر در دست
ایستاده فریاد میکرد که یا جداه قتل والله ابنک من بعدک اکبر بزرگوار
بخدا قسم که فرزندت حسین ع را بعد از تو شهید کردند چون این را شنید بگریه درآمد
و مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که یا بنیه صبراً و بالله المستعان
پس آنحضرت رفت و ندانستم که بکجا میرود و من متعجب شدم ناگاه دیدم در این اسمان گشوده شد
و ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم می آمدند فوجی نازل میشدند و فوجی
بالا میرفتند و آن حوریه دستم را گرفت و داخل در قصر کرد ناگاه پنج زن عظیم الشان
دیدم که نور از ایشان ساطع بود و در آنمیانه زنی بود از همه عظیمتر و نورانی تر
و جامهای سیاه پوشیده بود و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه
و حزن می نشست و بر میخواست و هرگاه می نشست زنان می نشستند و هرگاه بر میخواست
ایشان نیز بر میخواستند پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا
و مریم و خدیجه و ساره و هاجر میباشند و آنکه جامه پرخون در دست دارد
جده ات فاطمه زهراست چون این را شنیدم رفتم بنزد جده ام فاطمه و گفتم که

یا جداه

یا جدتاه قتل والله ابی واوتمت علی صغر سنی اکبره غمت بار بخدا قسم
که پدر بزرگوار مرا کشتند و مرا در کودکی یتیم کردند یا امنا جحد والله حقنا
یا امنا بدد والله شملنا یا امتاه استباحوا والله حریمنا یا امتاه
قتلوا والله الحسین ع ابانا ایمادر بخدا قسم که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را
متفرق کردند و ما را اسیر نمودند ای مادر بخدا قسم که پدرم حسین ع را کشتند چون این کلمات
جگر گداز راحت بر انداز را جده ام از من شنید فرمود کفی یا سکینه صوتک
فقد احرقت کبدی و قطعت نیاط قلبی ای سکینه بس است جگر مرا سوختی
و قطع نمودی این عروقی را که قلب من بر آنها بسته است اینک پیراهن پدرت با من است
و از من دور نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه نمایم در نزد او پس از خواب بیدار
شدم مرویست که یزید لعین اعتنائی نکرد و مرویست که طپانچه بر رو زد و گریست

✽ و گفتم ای حسین ع چکار بود ✽ **للمؤلفه** ✽

خاصه هنگام دعا و یارب است ✽ بهترین وقت دعاها در شب است
یا رب بحق حسین تشنه کام ✽ رحم کن بر شیعیان از خاص و عام
هم بر آور حاجت دیرین من ✽ کن مجاور این تن مسکین من

روح و جسم را نما زار بر شاه ❁ مدفنم کن در جوار قتلگاه
دست من کوته مکن در نشستین ❁ ز عطف دامان بشه خوبان حسین
دیده ام سیلاب سان خونبار کن ❁ عارفم بر جمله اسرار کن
شیوه آیین در درود و حمد خوان ❁ بعد اخلاق دلی امن و شان

انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

❁ المجلس السادس عشر ❁

در بیان اینکه بعد از سوار شدن حضرت امام حسین علیه السلام از برای جهاد تا زمان خروج اهل بیت بجانب کوفه هفت مرتبه زینب خاتون خصوصا بشرف ملاقات آنحضرت مشرف شدند شش مرتبه در حیوة و یکمرتبه بعد از شهادت ❁

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

گرامی حمد مخصوص کریمی است که عباد مکرمین خود را در کارزار بلایا و لجج رزایا در مقام افتتان برآورده و لطایف ثنا مخصوص لطیفی است که زنگ قلوب آنها بر گزیدگان

نکو

خود را بمحل مصایب و بلایای حامل جر خسته بار فرمود و صلوات نامیات بر اشرف کاینات و سلام متعالیات بر آل موجبات محمد و علی و اوصیا و ولاة از ذریه طیبات ایشان باد که منزه از ارجاس و مکروهات شدند خصوصا بر مظهر عصمت کبری بتول عذرا فاطمه زهرا و بر اولاد آن معصومه مطهره باد خاصه بر مظهر عفاف آن عالی نسب شفیعه مؤمنین و مؤمنات عجم و عرب علیا جناب حضرت زینب خاتون رضوان الله تعالی علیها

❁ لمؤلفه ❁

انکه بودی در مصایب پادشاه ❁ در تمامی عمر پوشیدی سیاه
انکه دل در سینه اش خونبار بود ❁ مردمک در دیده اش غرقاب بود
انکه افغانش رسد بر گوش عرش ❁ کافر و مؤمن زد از عشقش خروش
از هنود هند و کفار فرنگ ❁ جمله از افغان او بر چهره چنگ
هر که نامش بشنود گریان شود ❁ در تنور سینه دل بریان شود
انکه اندر کربلا با شاه دین ❁ بود با درد مصیبت همقرین
شاه دین با وی بد اندر شور و شین ❁ در وداع زینب بد و زینب حسین
انکه گاهی سینه زد گاهی جبین ❁ در وداع حضرت سلطان دین

که خراشیدی چو مهر رخسار خویش ؛ که جهان آتش زد از گفتار خویش
که حسین جبر فرمودی در رنگ ؛ گاه کوبیدی بفرق خویش سنگ
قصه‌ای را بگر آرم در میان ؛ تا کنم دلخون تمامی شیعیان
تا بدانند اهل خلق روزگار ؛ بی‌سبب ننمود چشم اشکبار
جای آن دارد که دل را خون کنم ؛ از ره چشم خویشتن بیرون کنم
سر زنان گردم در اطراف جهان ؛ زار نالم همچنان دیوانگان
سینه کوبم رو خراشم مو کنم ؛ مو بسر کر بر کوه و هامون رو کنم
نام زینب حال دیگرگون کند ؛ نام وی چشم کربلا دلخون کند
این دو نام اندر بگاه شور و شین ؛ شد قرین با اسم پاکت یا حسین

مستفاد از اخبار غم اندوز و نار آثار جگرسوز و اخبار روایات عالم افروز آنستکه از حین سوار شدن جناب سید الشهدا ع در یوم العاشورا از برای جهاد تا زمان رفتن اسیران آل محمد ص از کربلا بکوفان علیا جناب زینب خاتون عمه اکبر با سایر زنان بشرف ملاقات و مکالمات آنحضرت مشرف شد هفت مرتبه بالخصوص ادراک حلاوت کلام آن سید النبی جانان نمود شش مرتبه در حیوة آنحضرت و یک مرتبه در وداع

اجساد

اجساد شهدا ع در قتلگاه **مرتبه اول** از مراتب هفتگانه در شهادت طفل صغیر بود که مظنون آنستکه محمد اسمش بود و کیفیت آن **بروایت** منهج الاحزان این است که بعد از شهادت اصحاب و برادران و فرزندان آنحضرت مبتلای جهاد گردید و چشم گریان در بیابان و بیسار نگریستند بدینگونه که اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک پس بجهت اتمام حجت آواز مبارک باستغاثه بلند فرمود که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار هل من مجیر لابناء الرسول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا **مجلد ۲**

بعد از شنیدن علی بن الحسین ع این ندا را از خیمه با آن مرض شدید بیرون آمدن با اینکه قادر بر برداشتن سلاح حرب نبود و ام کلثوم در مراجعت آن معصوم اصرار نمودن و فرمودن آنحضرت که یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله و امر فرمودن سید الشهدا که او را برگردانند که تا دنیا از نسل آل محمد ص خالی نباشد حضرت امام حسین ع بر در خیمه اهل حرم آمد و فرمود که ای زینب خواتون اکبر ادنی ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه زینب خواتون

آن طفل صغیر را گریان و خروشان بنزد آنحضرت آوردند حکایت این طفل در مجلس احوال
صغار گذشت فراجع هناک **مرتبهٔ دویم** از مراتب ششگانه بعد از وعظ آنحضرت
که بدر خیمه آمد و با زنان خواتین مکالماتی دارد و کیفیت آن این است که آن امام
غریب بخواهر خود فرمود که ایتونی بثوب عتیق لا یرغب فیه اجعله تحت
ثیابی لئلا اجرد بعد قتلی فانی مقتول مسلوب جامهٔ کهنهٔ
که کسی بر آن رغبت نکند بجهت من بیاورید که در زیر لباس خود بپوشم شاید اینکه بعد از
شهادت که مرا برهنه نمایند کفار شام و کوفان آن جامهٔ کهنه بجا بمانند و بدن عریان
و بی ساتر نباشد زیرا که من کشته میشوم و مرا برهنه میکنند زنان از شنیدن
این سخن فریاد و ناله و فغان برآوردند حضرت فرمود که مهلا فان البکاء
امامکن **مجلس ۹** لیس وداع اهل بیت نحو نالهٔ الفراق الفراق و فریاد الوداع
الوداع از زنها بلند و شورش در میان آن بیکسان بقسمی بلند شد که کسی را تاب
دیدن و شنیدن آن نبود و آنحضرت آن زنان را تسلی داد لیکن عمامهٔ رسول خدا را
بر سر و زره آنحضرت را در بر و برد آنسرور را بر اندام و شمشیر آنحضرت را حمایل
و بر اسب سواری آنحضرت که آن را فرس میمون میگفتند سوار شد و بمیان میدان

آن بت پرستان

آن بت پرستان رفت و فرمود که یا اهل الکوفة انشدکم الله هل
تعرفونی شما را بخدا قسم میدهم که آیا مرا میشناسید قالوا نعم انت ابن
رسول الله و سبطه گفتند بلی تو حسین بن علی فرزند رسول خدا و سبط او
میباشی فرمود که انشدکم الله هل تعلمون ان جدی رسول الله گفتند
که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمة بنت
محمد گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون ان ابی
علی بن ابیطالب گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل
تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه
الامة اسلاما گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون
ان سید الشهداء حمزة عم ابی گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم
الله هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی گفتند که اللهم نعم
فرمود که فانشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله
وانا متقلده گفتند که اللهم نعم فرمود که فانشدکم الله هل تعلمون
ان هذا عمامة رسول الله انا لابسها گفتند که اللهم نعم

فرمود که فانشدکم الله هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاماً
واعلمهم علماً واعظمهم حلماً وانه ولی کل مؤمن ومؤمنة
گفتند که اللهم نعم فرمود که فبم تستحلون دمی پس چرا خون مرا حلال میدانید
وحال آنکه پدر من میراند در فردای قیامت از حوض کوثر طایفهٔ را آنچنانکه رانده
میشود شتر تشنه از آب و لوای حمد بدست جد من است در روز قیامت بیان حال

مؤلف است **لمؤلفه**

آنکه اندر ما سوی بودی امیر ❊ گشته بر کوفی و بر شامی اسیر
آنکه بر این زورق امکان نیان ❊ بد ولی از امر خلاق جهان
آنکه موجودات را رو سوی اوست ❊ در عبادت خواه دشمن خواه دوست
طوعاً و کرهاً ذلیل کوی او ❊ آنکه باشد با خدا در گفتگو
انتهای سیر عالم سوی اوست ❊ گر بدانی گر ندانی اوست اوست
ذات واجب دان ز امکانی جدا ❊ شرک را مپسند بر توحید آ
دیدهٔ دل باز کن با گوش هوش ❊ بشنو از بحر فنای خود سروش
اینچنین آن پادشاه حق پرست ❊ گو وعظ آن گروه بت پرست

انچه فرمود

انچه فرمود آن خداوند جهان ❊ سود ننمودش بر آن سنگین دلان

در جواب آن سرور شهیدان گفتند که آنچه فرمودی همه را فهمیدیم و دانستیم ولکن ما دست
از تو بر نمیداریم تا اینکه با لب تشنه مرگ را بچشی پس آنحضرت ریش مبارک را بدست گرفت
و فرمود که غضب خدا شدید شد بر یهود در وقتی که گفتند عزیر ابن الله و بر نصاری در
وقتیکه گفتند المسیح بن الله و بر مجوس در وقتیکه عبادت آتش کردند من دون الله
و بر قومی که کشتند پیغمبر خود را و شدید شد غضب خدا بر این امت که اراده کشتن مرا نموده‌اند
که فرزند پیغمبر ایشانم علی بن الحسین فرمود که چون پدرم این خطبه را ادا فرمود
و جواب قوم را شنید آمد بسوی خیمه و اشک از دیدهای مبارکش میریخت چون بدر خیمه رسید با دیدهٔ
پر از خون حضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب و حسرتناک با دل بریان و
سینهٔ صد چاک و دامن بر زمین کشان چون شنیده بود جواب قوم را که با آنحضرت گفته بودند
پس روی مبارک بجانب برادر بزرگوار نمود عرض کرد که یا اخی هذا کلام من ایقن
بالقتل ای برادر با جان و دل برابر من این گفتگوی تو بگفتگوی کسی میماند که یقین
بکشته شدن داشته باشد آن عماد بقعهٔ امکان با دیدهٔ گریان روی مبارک کرد بآن
مهربان نمود فرمود که یا اخت کیف لا یوقن بالقتل من لا معین له و لا مجیر

ای خواهر گرامی چگونه یقین بکشته شدن نکنند و دل بمرگ ننهد کسیکه یاوری و دادرسی
ندارد پس گریه در گلوی پدرم گرفت و گریان شد چنانکه عمه ام زینب خاتون
گریه برادر و مظلومی او را دید فریاد و شیون برآورد و کفش کرد و اثکلاه ینعی الحسین
نفسه برادرم خبر مرگ خود را میدهد و احمداه و اعلیاه و افاطمتاه
و احسناه و احسیناه

للمؤلفه

زآه زینب گشت گردون نیلگون ❁ ریخت از دریای دل بر چهره خون
از شرارش چرخ نار موصده ❁ مهر تبخالیست زان آتشکده

مرتبهٔ سوم از مراتب سه گانه که آنحضرت با خواهر گرامی مکالمات فرمودند در وداع است
که سفارش اطفال و سایر اهل بیت میفرمودند و کیفیت آن این است که در مهیج
الاحزان مذکور است که چون آن معدن مبادی هستی و آئینه تجلی آیات
حق پرستی از شدت عطش بر فرات تاخت و بند و الخ فرمود که انت عطشان
و انا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب تو تشنه و من
تشنه ام تجدید اقسم بجهت آنکه رأیت آن نحس اسب بالا کرد و آنحضرت فرمودند
که اشرب فانا اشرب تو آب بخور من هم میخورم کفی از آب برداشته که بحلق تشنه

تحو

خود رسانند که ناگاه حصین بن نمیر لعین تیری افکند که بر دهان شریف آنحضرت خورد تیر را کشید
خون جوشید بدست مبارک آن خون را گرفته بر هوا افشاند و گفت یا رب
الیک المشتکی من قوم اراقوا دمی و منعونی شرب الماء
پروردگارا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا ریختند و نگذاردند مرا که شربت
آبی بگلوی تشنه ام برسانند

للمؤلفه

تیر چون نمرود افکند آن لعین ❁ سوی آن آیات رب العالمین
در بنی اسرائیل چون با اعجل ❁ اندرین امت حسین او را مثل
تیر نمرود و حسین یک تیر بود ❁ جانب آیات حق پر کشود
چون آن نمرود بدی حرب خدا ❁ لیک حسین نمرود باشد بر بلا
چون حسین او مظهر الله بود ❁ سر پنهان رسول الله بود
زان حسین نمرود آمد در مثل ❁ تیر کین افکند بر سوی مثل
دیده ای کز نور حق بی نور بود ❁ دیده صورت را ز معنی کور بود
ای بسا کس را که صورت راه زد ❁ قصد صورت کرد و بر الله زد

مجملا مرة اخری آنحضرت قصد گرفتن میدان آن نحس مطعون فریاد کرد که یا حسین

ادرک خیمة النساء فقد هتکت الحسین خیمه زنان را تاراج
کنند آنحضرت آن را که شنید بخود الخیمه رسانید و خیمه را سالم دید و دانست که مراجعت
آن عزم مراجعت بمیدان نمود سید الساجدین فریاد زد که یا ابة توقف حتی
اودعک ای پدر بزرگوار بایست تا تورا وداع نمایم زنان و خواهران و دختران
همگی از خیمه‌ها بیرون ریختند پروانه‌سان بدور شمع قد آن سید عالمیان جمع
شدند و آنحضرت ایشان را یکیک در بر کشید و هر یک را بنوازشهای خصوصی تسلی بخشید
و ناله الوداع الوداع و فریاد الفراق الفراق در میان آن بیکسان بلند شد
پس آنحضرت گریبان علی بن الحسین ع را در بغل گرفته و روی مبارکش را بوسید و دلداریش
فرمود و اسرار امامت را باو سپرد و سفارش زنان را باو و سفارش او را بزنان فرمود
پس فرمود که ای زنان آماده مصیبتها شوید زنهار که دست از صبر و شکیبائی برندارید
و کلام ناخوشی بر زبان میاورید که باعث نقص ثواب شما شود چون من کشته شوم
موی پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و سینه مخراشید و جامه چاک مزنید و
وا ویلاه و وا ثبوراه مگوئید اما شما را از گریه منع نمیکنم زیرا که شما غریبانید و مصیبت
رسیده گانید پس روی مبارک بر زینب خاتون نمود باین کلمات جگر گداز هوش پرداز

راحت

راحت بر انداز از روی از روی نصیحت فرمود که ای زینب ای گرامی گوهر من العربیة
لاتلطمی یا بنة الزهراء خدک من قتلی • وقد غرت اعضاک اشجان •
ای زینب ای زینب ای دختر فاطمه زهرا دیگر گفتی من نه زنهار طپانچه بر رخسار خود مزن اگر چه
اعضای تو غرق دریای مصیبت گردیده است ولا تشقی علی الجیب صارخة •
فالشق کشف و نشر الشعر خذلان • ای خواهر جامه را در عزای من بفریاد و فغان و
آه سوزناک چاک مکن و موی خود را بسر پریشان مساز لکن اذا الضعف فی الرمضاء
منجدلا • واغط من شامخ المعروف بنیانی • حتی حنین حمام الایک
نادبة • واستمطری النعی حیث السحب اعیان • لکن ای خواهر هرگاه مرا بینی
بیفتم و مرا شهید کنند و بدن مرا بر زمین اندازند اشک از دیده بیار و بر رخساره
جاری کن و ناله دلسوز از پرده جگر برکش و ان تفرقت الایتام فانتدبی
لجمعها فالجزاء فی البعث غفران • ای خواهر ای زینب چون طفلهای یتیم از
ترس جور ظالمان و تعدی عساکر شام و کوفان در این صحرا و بیابان متفرق
شوند ای خواهر تو هر یک را بکن و ایشان را جمع آوری تا که خداوند تورا اجر این خیر دهد
و تورا بیامرزد و ان لایشق علیها السیر فابدیها • فاستر فقیه و ان غارت تک الحسان •

ای خواهر اگر در وقت اسیری شتران بی‌تمیز ابتندی و ناهمواری برانند پس می کلان ایشان را
التماس کن که مدارا روند اگر رحم می‌دانیم ای خواهر گرامی نیکی و احسان تو را افزون‌تر
و آنچه از تو برآید از نیکی می‌دانم که نسبت بآن اطفال خواهی نمود لکن بجهت تذکر
ذکر نمودم که در نظر گرامیت باشد و استسقی من خصمک الماء
ان شکت عطشا فربما رقّ ان الشط ملئون اگر تشنه شوند
آب بجهت ایشان طلب کن شاید برایشان رحم کنند و شربت آبی بایشان
بدهند بدرستیکه آب در این صحرا قربی نیست زیرا که این شط عظیم مملو از آبست
هذا علی ابوهما ان دعت باب والمؤمنون لهما فی الله اخوان
ای خواهر اگر پدر از تو طلب نمایند یتیمان من اینک فرزند من علی بن الحسین ع
بجای پدر ایشانست اگر برادر بگیرند بجهت برادر مؤمنان از شیعیان ما
برادران ایشانند **مرتبهٔ چهارم** از مراتب انعکاس ذکر ملاقات آن امام
انس و جان بخواهر مهربان شد بعد از انداختن بر زمین و پیچیدن عمامه بر سر
مبارک بود و کیفیت آن این است **بروایت** شیخ مفید بعد از آنکه
سنگ از لشکر مخالف بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد و خون بر روی آنحضرت
ریخت

ریخت و خواست آن خون را از روی خود پاک کند تیری زهرآلود سه شعبه از لشکر عدو آمد بر سینه
مبارک آنحضرت خورد و تیر زهرآگین بر قلب نازنینش آمد که از پشتش سر بیرون کرد
آنحضرت فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس سر را بآسمان
برداشت و فرمود که پروردگارا میدانی که ایشان میکشند کسی را که بر روی زمین فرزند
پیغمبری جز او نیست پس آن تیر را از پشت سر کشیده و خون مانند ناودان جاری
بود گرفته بآسمان پاشید و کفی از آن خون را گرفته بر سر و روی خود مالید و
گفت چنین ملاقات میکنم پروردگار خود را و جدّم پیغمبر خود را و شکایت میکنم که
یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر آنحضرت مستولی شد و در آن حال
مالک بن الیسیر ملعون پیش آمد و بر آنحضرت که قوام هستی ممکنات و علت بقای موجودات بود
دشنام داد و ضربتی بر سر شریف آنحضرت زد که برنسی که آنحضرت بر سر داشت مملو از خون
گردید حضرت فرمود که باین دست نخوری و نیاشامی و آن ملعون آن برنس را برداشته
بخانهٔ خود برد و بزوجهٔ خود داد که بشوید زن گفت وای بر تو حسین را کشتی و اسباب او را
برهنه کردی بطلاق که من دیگر در خانهٔ تو نخواهم ماند آن لعین برخواست که در آن بخانه
بزند و دستش بر میخ در آمد و مجروح گردید و حال بیچاره بدتر گشت تا اینکه دستش افتاد و مرد لیکن

در تابستان چرک و ریم می آمد از دستهایش و در زمستان مانند چوب خشک بود
بر نکبت و فاقه مبتلا تا بجهنم واصل شد **مجلس ۱** پس حضرت بعد از انداختن برنس
بسوی خیمه آمد و خرقهٔ طلب کرد و آنرا بر زخم سر خود پیچید و بر بالای آن کلاهی
گذاشته بر بالای آن عمامه بست در آنحال ندا کرد که یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه
یا رقیة یا فاطمة علیکن منی السلام در آنحال عصمت کبری دختر حضرت
زهرا حضرت زینب خاتون پیش آمده عرض کرد که یا اخی ایقنت بالقتل
ای برادر با جان و دل برابر من دل بکشته شدن داده و یقین بمرگ نموده
حضرت فرمود که ای خواهر گرامی کیف لا ایقن و لیس لی معین و لا نصیر
چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاور و ناصری ندارم عرض کرد که ای برادر ما را بحرم جد خود
برگردان حضرت فرمود که هیهات اگر دست از من برمیداشتند خود را در این
مهلکه نمی افکندم کانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب
و یسومونکم سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم در این نزدیکی که شما را
مثل بندهگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو اسبان میدوانند و عذاب
میکنند زینب خاتون چون این سخن را از آنحضرت شنید اشک از دیدهای جاری شد

با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و افغان کرد و میگفت که وا اخاه وا قلة
ناصراه وا سوء منقلباه وا شوم صباحاه پس دست زد و جامه را
چاک زد و موی را پریشان کرد و طپانچه بر رو زد حضرت فرمود که مهلا یا بنت
المرتضی ان البکاء طویل ای خواهر مدارا باش و آرام گیر ای دختر علی مرتضی گریهٔ
طولانی بعد از این خواهی کرد این حال حضرت امام حسین ع گفت بخواهر مهربان

ای خواهر

لمؤلفه

آهسته بنال جان خواهر ÷ همواره ز دل فغان برآور
آهسته چرا آه بیت الاحزان ÷ همواره برآر آه و افغان
آهسته ز دیده بار سیلاب ÷ همواره بزار بهر احباب
آهسته که این گروه لعنت ÷ همواره بما کنند شماتت
آهسته سکینه را ز تکریم ÷ همواره فغان نمائی تعلیم
آهسته لب بر کف الم زن ÷ همواره بسینه چنگ غم زن
آهسته بجمله دختران گوی ÷ همواره کنند روی هم موی

پس آنحضرت خواست که بمیدان کارزار قدم گذارد زینب خاتون با آنحضرت چسبید

داد اگر فرصت و میگفت که مهلاً یا اخی توقف حتی اتزود من نظری
فهذا وداع لا تلاف بعده ای برادر مدارا بنمای و تعجیل مکن و زمانی
توقف کن تا از دیدن رویت تو تشنه بر گیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم
این وداع آخرست و دیگر بخدمت نمیرسیم لسان حال زینب خاتون با آنحضرت

لمؤلفه

آهسته برادر از روان شو ؛ همواره ز دیده‌ام نهان شو
آهسته که موسم فراق است ؛ همواره که بزم اشتیاق است
آهسته برو برزم کوفان ؛ همواره فکن نظر بیاران
آهسته برو بگو چه سازم ؛ همواره بگو چه چاره سازم
آهسته برو که دل غمناک ؛ همواره که دیده‌ام کنم پاک
آهسته برو که جان سپارم ؛ همواره که گریان کنیم

مهلاً اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعتی و غلیلی
ای جان برادر اندکی زمانی مدارا بنمای پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم تا سوزش
دل را بجهت نظاره تو اندکی تسکین دهم فجعلت تقبل یدیه و رجلیه

پس دستها

پس دستها و پاهای آن امام مبین را میبوسید و سایر زنان دور آن امام حسین ع ناتوان
گرفته بودند و دست و پاهای او را میبوسیدند و از سوز درون ناله و افغان و آه و اشک بار
میکشیدند و آنحضرت ایشانرا تسلی فرموده بحربگاه روانه شد مرتبه پنجم از مراتب
هفتگانه که حضرت زینب خاتون بجای الممات آنحضرت تشریف فرما شده در شهادت عبد الله
ابن الحسن ع بود و کیفیت آن واقعه جانسوز چنانکه از اصحاب این است که بعد از
واماندن آنحضرت از کار **بروایة** صحیح جفاکاران آن گروه نابکار ساعتی توقف
کردند پس عمرو لعین محور دایره ایجاد و محیط مرکز هدایت و ارشاد نمودند خیالی
بر یزید اصبحی تیری بر حلق آنحضرت زد و صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه او زد
که آنمهر گردون شجاعت و جوانمردی از طرف راست بر زمین کربلا افتاد **لمؤلفه**

شه شیر امام حیدر زین افتاد ؛ ز رتبه عرشی و گلبانگ بر زمین افتاد
بگوش اهل سما این بگو بگو حنین ؛ ز رتبه وجه خداوند بر زمین افتاد

العربیة

عجبا من السبع الطباق کیف ؛ لم تنشق و الارضین لم تتزلزل
اسفا علیه للکواکب کیف ؛ لم تنقض الافلاک لم تتعطل

تعجب میکنم که چرا آسمانها از هم نشکافت و چرا زمینها متزلزل نگردید و بهای سرنگون
نگشت و چرا ستارها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد در آن حال
عبد الله بن الحسن ع از دروازه قتلگاه شد زینب خاتون از عقب او روان شد و دوید که تا بگیرد
او را برگرداند و حضرت امام حسین ع بر آن حال و احوال نگران شد فرمود که یا اختاه
یا زینب احبسیه اخواهر زینب مگذار که عبد الله بقتلگاه آید هر چند زینب خاتون
سعی در رجوعش فرمود آن طفل ابا نموده فرمود که والله لا فارق عمی تا اینکه
آخر در بغل عم نامدارش در شهادت اطفال صغار گذشت مجمل ۱ بعد از آنکه آن
طفل بضرب تیر حرملة بن کاهل که بر گلوی نازنینش آمده شهید شد زینب خاتون از ملاحظه
آن احوال شروع بشیون و افغان نموده فرمود که وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی
الحیوة ای کاش که مرده بودم و این روز را نمیدیدم ای کاش که آسمان بر زمین می افتاد
ای کاش که کوهها پاره پاره میشدند مرتبه ششم از مراتب صعوباتی که زینب خاتون
ملاحظه احوال آنحضرت نموده سخنانی چند بر زبان مبارک راندند در زمان شهادت
آنحضرت بود و کیفیت آن بروایة مهیج الاحزان این است که بعد از آنکه
ضعف آنحضرت مستولی شد بروایت ابی الولی شمر لعین فریاد زد که چه انتظار میکشید

قوم

قوم بت پرست از هر جانب بسوی آن امام تشنه کام آمدند زرعة بن شریک ضربتی بر کتف
آنحضرت زد که کتف چپ آنحضرت از بدن جدا گردید و ضربتی دیگر بر عاتق آنحضرت زد
که میان گاه شکسته گردن باشد بنحویکه از شدت آن ضربت حضرت برو درافتاد پس
سنان بن انس ملعون نیزه بر ترقوه آنحضرت که نزدیک سینه باشد زد که باز
آنحضرت برو درافتاد پس برخواست و تیر را کشید و از آنجا خون بر ریش مبارک که
خضاب فرموده میفرمود که هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی
پس خولی ملعون پیش آمد بقصد شهید ساختن آنحضرت که تیر زد و برگشت ابو الحتوف لعین
جعفی تیری بر جبینش زد و حصین بن نمیم تیری بر دهان شریفش زد و ابو ایوب غنوی تیری زهر
آلود بر حلقش زد و حضرت فرمودند که لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل
فی رضاء الله باز آنحضرت خون را میگرفت بر سر و محاسن میمالید پس سنان بقصد شهید
ساختن پیش آمد آنحضرت چشم مبارک باز کرده بآن بیحیا نظر نمود برگشت شیث بن ربعی
لعین بان قصد حرکت کرد آن امام عالیمقام گوشه چشم مبارک گشود آن لعین
شمشیر را انداخت و گفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمک
عمرو بن حجاج پیش جرأت نکرد چون نظرش بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و بس که

سوار شد از رنج عطش برسیدند که چشمهایش مانند چشمهای جغد بنظرم آمد
نخواستم که خون آن بگردن من باشد **بروایت** سید بن طاوس رحمه الله
چون آنحضرت را بر زمین افکندند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد بروایت
حمید گوید گوشواره‌اش میلرزید بروایت سید فریاد میکرد و میگفت وا اخاه
وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت
الجبال تدکدکت علی السهل کاش که آسمان بر زمین افتادی و کاش که
کوهها پاره پاره میشد پس آن بانوی سرادق عصمت و جلال کبریائی روی مبارک با
سعد لعین عمر فرمود که ویحک یا عمر ایقتل الحسین و انت تنظر
وای بر تو ای عمر آیا حسین ترا میکشند و تو ایستاده و می‌بینی آن ملعون اشک
نحسش بر روی نحسش جاری گردید و روی نحس خود را از جانب آنحضرت معصومه گردانید
پس آن مظلومه دل سوخته روی بجانب منافقان شام و کوفان نمود و فریاد زد
که ویلکم اما فیکم مسلم وای بر شما آیا یک مسلمان در میان شما بهم نرسید
هیچکس از آن ناکسان جواب آن مظلومه را ندادند **محتشم**
چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید ❁ طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید ❁

از خون

از حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمودند که لقد قتل بالسیف و السنان و بالحجارة
❁ و بالخشب و العصا و لقد اوطؤه الخیل بعد ذلک ❁
کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی ❁ وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی ❁
مرتبهٔ ششم از مراتب بیکسانه که زینب خاتون بشرف ملاقات برادر شرفیاب گردید
در رفتن کوفیان در رسیدن بزمین قتلگاه بود و کیفیت آن **بروایت**
سید بن طاوس اینست که چون آن اسیران را عنان گیر آسوگا بقتلگاه شهیدان
رسانیدند آن زنان دلکباب جگر سوخته آن شهیدان را برهنه و عریان با بدنهای
پاره پاره و دست و پای بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروش
و افغان برآوردند که ساکنان ملا اعلی و متوطنان عالم بالا را بتضرع و گریه درآوردند
و چنان شورشی در میان آن اسیران دل سوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات
عالم افتاد دست بسر زنان و سینه کوبان خود را از شترها بر زمین ریختند
و در بعضی از روایات آمده که پروانه‌سان بدور شمع جسد اکبر و شهیدان جمع شدند
چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود و پیغمبر خدا آنرا بر سینه میخوابانید
دیدند پاره پاره و برهنه و عریان دیدند هریکی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند

و خون شریف او را بر رو و موی خود مالیدند و نالهٔ واحسیناه و وامظلوماه و واقتیلاه برآوردند **محتشم**

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ❊ شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ❊ هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید ❊ هر جا که بود طایر از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت بباد رفت ❊ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد ❊ بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

و اما زینب خاتون همین که نظرش بر بدن نازنین برادر فتاد و دید که نگاه مصطفی را از خنجر جید او پاره و بدن شریفش را غرق خون ملاحظه نمود نعره زد که هذا حسین

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان ❊ بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او ❊ سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

فرمود که این حسین تو است و چنان نعره زد که بعد از هزار سال هنوز گویا صدای او در گوش عالمیان بلکه در گوش آسمان هم از آن نعره میرسد و پشت عالم از آن میلرزد **راوی میگوید** که لا اقل که فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر

امیرالمؤمنین ع

امیرالمؤمنین ع را که با آواز حزین و دل غمین میگفت **محتشم**

پس با زبان پر گله آن بضعة البتول ❊ رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
وامحمداه صلی علیک ملیک السماء ❊ هذا حسین مرمل بالدماء مقطع

الاعضاء اینک حسین تو است که بدنش را بخون رنگین کرده اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده اند و دختران تو که ... را اسیر کرده اند بسوی خدا شکایت میکنم مصیبت تو را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزهٔ سید الشهداء ع وامحمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصباء قتیل اولاد البغایا اینک حسین تو است که او را برهنه کرده اند و باد هم بر او میوزد و غبار بر او میافشاند و کشتهٔ اولاد زناکاران است هذا حسین محزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تو است که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفته کجایید ای اصحاب محمد مصطفی ص اینها ذریهٔ محمد مصطفی ص میباشند که این نوع اسیر کرده اند و مروت که این بیت را خواند **العربیت**

هذا الذی قد کنت تلثم نحره • أمسی نحیرا من حدود ضباتها •
ای جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلویش را میبوسیدی آخر در سجده گاه تو را از دم شمشیر بریدند
من بعد ما نحر لیا رسول الله قد القی • طریحا فی ثری رمضائها •
یا رسول الله آن بدنی را که در آغوش پرورش دادی آخر او را برهنه کردند و بر خاک گرم
صحرای کربلا انداختند پس أم کلثوم با دل بریان و سینه سوزان رو را بجانب گرد در
شهیدان کرد فرمود که با جی من عسکره یوم الاثنین نهبا • با جی من
فسطاطه مقطع العری • پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت
کردند پدرم فدای کسی باد که طنابهای خیام او را قطع کردند با جی من لا هو
غایب فیرتجی • ولا جریح فیداوی • پدرم بفدای کسی باد که غایب نیست که امید
بازگشتن او داشته باشم و جراحات اعضایش جراحتی نیست که مرهم پذیر باشد
با جی من نفسی له الفدا • با جی المهموم حتی قضی • با جی العطشان
حتی مضی • پدرم بفدای کسی باد که جان من بفدای او است پدرم بفدای تو باد که با غم
و اندوه شربت شهادت نوشیدی پدرم بفدای تو باد که با لب تشنه شهید گردیدی
با جی من شیبته تقطر بالدما • پدرم بفدای کسی باد که قطرات خون از ریش مبارکش

میریزد

میریزد با جی من جده رسول اله السماء • پدرم بفدای کسی باد که جدش رسول
خدای آسمانهاست با جی خدیجة الکبری • با جی علی المرتضی • با جی من ردت
علیه الشمس حتی صلی • پدرم بفدای کسی باد که جده اش خدیجه کبری است و پدرش
علی مرتضی که آفتاب بجهت او برگشت تا نماز کرد با جی فاطمة الزهراء • پدرم بفدای
کسی باد که مادرش فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها است راوی میگوید که فوالله
ابکت کل صدیق و عدو • بدان که همه دوست و دشمن را آن فرزند فاطمه
زهرا از ناله نوحه گریه در آورد و مروی است که حتی اینکه آب از چشم اسبهای مخالفان
جاری شده بود و سمهای ایشان از آب دیده ایشان تر شده بود انا لله و انا الیه
راجعون

لمؤلفه

خامه عنان گیر نکون جگر • بر همه دلها زده نیشتر
همان بدعا دست بیار ای سر اگر • سیل جگر از بصر خویش بار
خواه ز حق سازد تا شور حسین • زایر کوی شه خوبان حسین
با همه یاران و مجاور شوی • خاک در آنخاک و طاهر شوی
شیعه تا این سخن آغاز کن • حمدی و اخلاص زبان باز کن

المجلس السابع عشر

در بیان اینکه هشت مرتبه از کربلا تا شام خراب بر سر مبارک سید الشهداء بسیار دشوار گذشت در قتلگاه و در بزم خولی لعین و در مجلس ابن زیاد لعین و بر درخت آویختن و اول منزل در رفتن شام و در مجلس یزید لعین بد آیین بی بنیاد

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سر حلقهٔ عارفان و سر جمل ذاکران راز خفی حمد و ثنای حضرت محبوبی است که محبان خود را در کار بلا و محنت آسائش را در نیران ابتلا در معرض اختبار و امتحان بر آورده قال الله تع الم احسب الناس ان یترکوا ا امنا وهم لا یفتنون اجر ایشان در رزایا اکمل یاران و احسن ادا داران و اقرب محبان است قال الله تع الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور آنکه شربتی از جام حسرتی نوشید از یاران و برادران گذشت و آنکه لباس مودتی پوشید از خواهران و فرزندان در گذشت و آنکه

نظری

نظری بر جمال آیات آفاق افکند جلباب علایق را افکند و آنکه بسر منزل مهر پی برد دیدهٔ کار را در نگار نمود از لوح دل محبت اغیار را شست شعر فرمود قال مولینا الحسین ع العربیه

ترکت الخلق طرا فی هواکا ÷ وایتمت العیال لکی اراکا
ولو قطعتنی فی الحب اربا ÷ لما حن الفؤاد الی سواکا

لمؤلفه

آهم آتشناک می آید برون ÷ مردمک در دیده‌ام زان غرق خون
از چه دانی آهم آتشناک شد ÷ دود آهم چهرهٔ افلاک شد
از کجا زخم دلم دارد نمک ÷ غرق بحر خون چرا شد مردمک
از چه ره مرغ دلم خوناب شد ÷ بحر دیده از چه رو گرداب شد
از چه ره بر خامه‌ام خون شد مداد ÷ از چه ره آهم بر آمد از نهاد
از چه لرزد دست و پای مستمند ÷ دل چرا در سینه لرزد چون سپند
یادم آمد ماجرای پاک شاه دین ÷ قتلگاه و شام و کوفان لعین
آنچه زاهل آن دیار کفر کیش ÷ بر سر آن شه رسید از کم و بیش
در زمین قتلگاه و شهر شام ÷ منزل خولی و بزم خاص و عام

مجلس ابن زیاد بت پرست ❊ آنکه بد از جام کفر کینه مست
بار با بر خواهران آن امام ❊ همچنین بگذشتی شهر کوفه تا شام
آن زمانی کو که از پی لوم کین ❊ چوب می‌زد بر لب سلطان دین
حال زینب چون بد از آن ماجرا ❊ بر سکینه چون گذشتی زان بلا
از شنیدن دل کند لبریز خون ❊ دیدنشی بر آن اسیران بود چون
شرح این مجمل بر آرم در بیان ❊ تا نمایم خون قلوب شیعیان
هر دلی در سینه پر خون کنم ❊ از ره بحر دیده کان بیرون کنم
آتشی افروزم بر زم سینه‌ها ❊ زین غم شور افکنم بی انتها
بقعهٔ ایجاد سوزم سر بسر ❊ از غم آن سرور خونین جگر
یعنی آن تابنده مهر مشرقین ❊ سرور دین شاه مظلومان حسین
هان بشنو ای شیعهٔ نیکو نهاد ❊ بر سر آن شه چه آمد از عناد
از یزید ابن زیاد بت پرست ❊ از جفا و کفر آن مغرور مست

مستفاد از روایات سوزناک و اخبار جانگداز دردناک این است که آنچه نسبت بسر
از کربلا تا شام غم انجام بر سر مطهر آن امام ع دشوار گذشت اول در زمان قتلگاه

در حین

در حین قطع نمودن سرهای شهدا رضوان الله علیهم بود و کیفیت آن واقعهٔ
زهره شکاف در آن حربگاه مصاف این است که بعد از شهادت حضرت امام حسین ع
چون ابن سعد لعین خواست که اسیران اهل بیت را روانهٔ کوفه و شام نماید امر کرد
تا سرهای مقدسهٔ شهدا را از بدنها جدا کردند و با سر مطهر سید الشهدا بر نیزه‌ها
نصب کردند بروایت محمد بن ابی طالب موسوی که سرهای مقدسهٔ اهل بیت او
و اصحاب او هفتاد و هشت سر بود آن ملعون غدار آن سرهای را اختیار در قبایل
مختلفه قسمت کرد تا که هر طایفه سرها داشته باشند تا جایزهٔ خود را از پسر زیاد بگیرند
پس کنده سیزده سر را داشتند و سر ایشان قیس بن اشعث بود و قبیلهٔ هوازن دوازده
سر را داشتند و بیست سر نیز گفته‌اند و سر ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیلهٔ تمیم
هفده سر داشتند و نوزده نیز گفته‌اند و بنی اسد شانزده سر و نه سر نیز گفته‌اند
و قبیلهٔ مذحج هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و نه سر نیز ذکر شده و جمیع اهل حرم
اسیر وار بکوفه روانه کردند مگر شهربانو را که خود را در فرات افکنده هلاک نمود
و مذکور است که در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرده و در بحر الانساب حکایت
ری آمدن او مذکور است و قبر شریف او در ری معروف است و این اقرب بصواب است

مجلس

چون نظر اهل بیت طاهره بر آن سرهای قادسیه مطهره افتاد غریو
از ایشان بلند شد و شیونی برپا شد که قلم را قوهٔ تحریر و زبان را طاقت
تقریر نیست آنگاه اسیران را از اطراف سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را
سوار بر شتران نمودند چه نیکو میگوید یکی از شعرای عرب بزبان زینب خاتون جگرسوخته
در این مقام ⁂ العربیة ⁂
یا حادی الاظعان رفقاً بالاولی ⁂ کانوا من العلیا بدور سمائها ⁂
ای ساربان ای سایق اسیران که بعداوت و خصومت ایشان درشتی میکنی و شتر را میدوانی
مدارا با این بیچارگان که این اسیران هر یک بر فلک رفعت و جلال ماه سپهر فضل
و کمال میباشند او ما علمت بمن تحت رکابها ⁂ یا ویک یا اولی
الوری بشقائها ⁂ فی الرکب اولاد الرسول وفاطم ⁂ الزهراء
البتول الطهر بنت نسائها ⁂ ایظالم آیا نمیدانی که این اسیران را که بر شتر
نشانی و شتر را بتندی میرانی کی میباشند و از اولاد کی هستند ایشان
اولاد رسول و نور دیدگان فاطمه بتول سیدهٔ زنان عالمیانند فیه الفواطم
للخدود لواطم ⁂ تحکی تنادی الغوث من ضرائها آخر در این فاجعه مصیبتها

واندوه

و اندوه دختران فاطمه اند که طپانچه از درد مصیبت بر چهره در رو میزنند و از بیم پای
از دشمنان نحو فرو درس میجویند فی الرکب زین العابدین مکبلا ⁂
ذی مقلة عبری تشح بمائها ⁂ دنف علیل فی دعلیل زاده ⁂
غل الیدین کابة لعبائها ⁂ ایظالم در این قافله زین العابدین مهجور
و بیمار است که تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان بر شتر اورا در غل و زنجیر کرده اند
نوشته سوار غل و زنجیر است که بر دست و پایش گذارده اند مترجم دوم از ترات
ثانیه که بر سر مقدس آن امام مظلوم در شب گذشت در خانه خولی بود و کیفیت آن
دافعه غم اندوز و حکایت جگرسوز بروایت مناقب و اینه نمای این کتب چنان است که
خولی ملعون آن سر مقدس را بکوفه آورد در شب وارد شد در قصر بسته دید بسوی
منزل خود رفت و او را دو زن بود حضرمیه و یکی اسدیه پس آن سر مطهر را در تنوری
پنهان نمود و رفت بنزد زوجه حضرمیه که اسم او نوار بود آن زن با او گفت چه خبر داری
گفت جئتک بالذهب طلا از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی ع را
آورده ام آن زن گفت ویلک مردم بیرون میروند طلا و نقره می آورند و تو
میروی سر فرزند پیغمبر را می آوری بخدا قسم که سر من با سر تو در یک بالین جمع نخواهد شد

هرگز لیس برخواست و از خانه بیرون آمد پس آن لعین زن اسدیه را خواست
و با او خوابید آن زن خوزیه میگوید نظر کردم بر آن موضعی که آن سر مطهر را گذارده بود
دیدم که نوری از آن ساطع بود و با آسمان تتق میکشید مانند عمود و مرغهای سفید
چندی میدیدم که در اطراف آن مکان می پریدند و بر دور آن سر مطهر می آمدند و بعضی
از علماء حکایت پنج زن را ذکر کرده‌اند و آن کیفیت معروف است و از لسان
حضرت زهرا گفته شده است ❁ لمؤلفه ❁
بسیل اشک دهم این سرای ویران شو ❁ نداده جای کسی در تنور مهمان سو ❁

مرتبه سوم از مراتب تماشائیکه بر آن سر مقدس شد آنکه گذشت در مجلس آن عبید الله ابن
زیاد بود و کیفیت آن واقعه غم جگر گداز و هائله راحت برانداز بروایت
شیخ مفید ره این است که چون سر مقدس سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء را
بمجلس ابن زیاد آوردند و در برابر روی او گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسم
آن ولد الزنا نگاه بآن سر مقدس میکرد و تبسم مینمود و چوبی بر دست داشت و بر
دندانهای شریف آن گوهر سپهر رسالت میزد که جان عالم و عالمیان بفدای لب و دندانت
باد ای ابا عبدالله و میگفت آن لعین که زود پیر شده ای ابا عبدالله ابن نما

و ابن جوزی

و ابن جوزی از انس بن مالک روایت کرده‌اند که آن بت پرست ملعون چوب بر لب
و دندان آن سرور شهیدان میزد و میگفت که انه کان لحسن الثغر حسین ع
خوش لب و دندانی بود پس گفتم بخدا قسم که چوبی بیار قبیح و بد عملیست که مرتکب شده
لقد رایت رسول الله یقبل موضع قضیبک من فیه دیده ام
پیغمبر خدا صلعم همین موضعی را که تو چوب میزنی بوسه میداد و مرویست
که زید بن ارقم در کنار آن ولد الزنا بود و مرد پیری بود از اصحاب رسالتمآب صلعم
چون آن بیحیائی را از آن ولد الزنا دید گفت ارفع قضیبک عن هاتین
الشفتین یعنی چوب را از این لبهای مطهر بردار قسم بخدائیکه شریک ندارد که آنقدر
پیغمبر خدا صلعم این لبها را بوسیده که احصا نمیتوان نمود پس صدا بناله و گریه بلند کرد
ابن زیاد لعین گفت خدا ترا بگریاند آیا گریه میکنی که خدا با فتح داده اگر پیر و خرف
و خرفت نبودی گردنت را میزدم زید گفت حدیثی از برای تو ای لعین بگویم از این سخت تر
دیدم روزی رسول خدا صلعم را که حسن ع را بر ران راست و حسین ع را بر زانوی
چپ نشانیده بود و دست عاطفت بر سر ایشان میکشید و میگفت که اللهم انی
استودعک ایاهما و صالح المومنین خدایا من این دو را بامانت

بتو می سپارم و بشما بستگان از مؤمنین ای پسر زیاد نیکو محافظت کن این امانت پیغمبر را
پس زید از سخن آن لعین برخواست و صدا را بگریه بلند کرد و میگفت که عبد بنی
مالك بنده آقا و سید شد ای معاشر عرب بعد از امروز ذلیل شدید و مملوك
کردیدید وای بر شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید تا نیکان
شما را بقتل رساند و بدان شما را به بنده گی بگیرد و راضی شدید بذلت دور باد
از رحمت خدا کسی که باین راضی شد و با بیحال از مجلس آن لعین بیرون رفت مرتبه
چهارم از مراتب ثمانیه که بر سر آنحضرت دشوار گذشت حکایت هشام بن محمد است که از
تبر المذاب حکایت شده است و کیفیت آن حکایت این است که هشام بن محمد
نقل میکند که چون سر منور مطهر امام مظلوم را در نزد ابن زیاد لعین گذاردند زن
کاهنه ملعونه در آن مجلس حاضر بود با ابن زیاد لعین گفت که قم فضع قدمك
علی فم عدوك برخیز و بگذار قدم نحس خود را بر دهان دشمن خود پس آن ولد الزنی
بیحیا برخواست و قدم نحس خود را بر آن دهان مبارک نهاد که منشاء عالم ایجاد بود
پس آن لعین متوجه زید بن ارقم کردید و گفت کیف ترى چگونه می بینی این عمل
زید گفت والله لقد رایت رسول الله واضعا فاه حیث وضعت قدمك

بگذاقم

بگذاقم که دیدم رسول خدا را که دهان مبارک خود را گذارده بود در موضعی که تو قدم نحس خود
گذارده

لمؤلفه

آن سری کو رازی محجوبات بود ❁ آن سری کو قدر منزل رات بود
آن سری کو بود بهر ممکنات ❁ بهجه نوری جان و هم ماء الحیوة
آن سری کو سیر کوی لامکان ❁ قاب قوسین دید بزم خیزران
آنچه احمد در صف معراج دید ❁ دید آن سر از ستمهای یزید
در زمین قتلگاه و در سنان ❁ دید اندر کوفه از ظلم خسان
دید از بیداد وی ابن زیاد ❁ آنچه یاران را دیگر ناید بیاد
یارب از بیداد آن بیدادگر ❁ چون گذشتی بر شهید خون جگر

مرتبه پنجم از مراتب ثمانیه که بر سر مبارک دشوار گذشت حکایت حجام لعین است
و کیفیت آن بروایت تبر المذاب از مقتل عبد الله بن وراق این است
که چون سر منور آن امام مظلوم را در مجلس ابن زیاد ملعون آوردند چون آن سر مهر افسر را
نظر کرد از قفا قطع شده بود و بعضی از پوست و گوشت آن آویخته بود چون نظر آن لعین
بر آن سر کردید آن لعین افسرد و آن گوشت و پوست را آویخته دید آن ولد الزنی

پس یحیی عمر بن حارث که حجام بود او را طلبید و گفت که قفوده یعنی این گوشت و پوست
او که جسته اقطع نما و این سر منور را آمد و در گردان و آن کهی بی دین نوکافر بد آیین
فقوده واخرج لغادیدن ونخاعه وما حوله من اللحم یعنی آن
گوشتها و پوستها را که در میانهٔ حنک و صفحهٔ عنق بود قطع نمود و نخاع آن سر منور را
برآورد و در همان عرق دستهای پلیدش خشکید **و مرویست**
که اگر بر آن دستها اقدام نمود تا تمام دستهایش بالکلیه تمام شد ابن زیاد لعین امر
نمود که آن سر منور را پر از مشک و کافور و عنبر نمودند پس عمرو بن حریث مخزومی از جا
برخواست و گفت که یا ابن زیاد تو با آرزوی خود رسیدی فهب لی ما القیت
منه پس من بخش این گوشتها و رگها و پیها را که حجام لعین از این سر منور قطع
نموده است آن لعین گفت که میخواهی چکار کنی عمرو بن حریث گفت که میخواهم آنها را
دفن نمایم آن لعین اذن داد پس آنها را عمرو بخانهٔ خود آورد فغسله وطیبه
وکفنه ودفنه خود آن پس آنها را غسل داد و طیب بر آنها افشاند
و کفن نموده و در خانهٔ خود دفن نمود **للمؤلف**

سر که هم سر او را فلک بباد بداشت ❊ ه بار که آن کس سیدین بزیر تیغ گذاشت ❊

فلک

فلک ز جور تو بیداد و ای ستم بنیاد ❊ ز کردهای تو فریاد میزنم فریاد ❊
چه میکنی بچه کار سر حسین کشت این ❊ بجان زار خداوند عالمین است این ❊
مگر نه جان علی و محمد است حسین ❊ مگر نه نور دو چشمان احمد است حسین ❊
مگر نه حضرت زهرا است مام آن سرور ❊ مگر نه پور علی است ساقی کوثر ❊
ه باره از چه روا شد بزیر تیغ نهادی ❊ بر پیش رود امام زمان سجادی ❊
از این ستم نرسد خواطرم که زینب زار ❊ چگونه دید در آن مجلس این از آن گفتار ❊
فدای دیده گرینت ای کشیده تعب ❊ ای ستمزده دلکباب غم زینب ❊

مرتبهٔ ششم از مراتب جانسوزیه که بر آن سر منوره شوار گذشت وقتیکه آن سر مطهر را
در کوچهای کوفان گردانیدند **و کیفیت** آن این است که شیخ مفید و سید بن طاوس
و طبرسی رحمهم الله روایت کرده اند که روز دیگر ابن زیاد کافر امر کرد که سر مطهر منور یگانهٔ
رسول الله را بر سر نیزه کنند و در کوچهای کوفه و قبایل بگردانند واویلاه ووامصیبتاه
بامر آن ولد الزنا آن سر مطهر را بر سر نیزه کردند و در کوچهای کوفه میگردانیدند
راوی میگوید که اول رأس رفع علی رأس خشبة رأس الحسین ع اول
سری را که بر سر چوب کردند سر مبارک حسین ع بود که برد در کوفه گردانیدند ابی جوزی

در مرآة الزمان از سلمة بن کهیل روایت کرده است که آن سر مقدس در سر نیزه تلاوت
قرآن می نمود و گوش داده ام این آیه را میخواند که فسیکفیکهم الله وهو السمیع
العلیم و زید بن ارقم میگوید که چون نزدیکی غرفهٔ من آوردند شنیدم که این آیه را
میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
و جمعی نقل کرده اند که سورهٔ کهف را میخواند تا باین آیه رسید که انهم فتیة آمنوا بربهم
وزدناهم هدی و دیگری نقل کرده که آن سر را بر درختی آویخته بودند این آیه را
میخواند که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و حکایت این و کیده در مجلس
ششم گذشت لمؤلفه

قصهٔ این سر بران ای یار خزان ❋ که سر بریده میگوید سخن ❋
آن سر ببریده آیات خداست ❋ ما سوی را نور وجه کبریاست ❋
علت ایجاد این ویرانه دیر ❋ این سرست ای ولی اهل سیر ❋
ابتدا و انتهای سیر اوست ❋ ما سوی را روی بر درگاه اوست ❋
سر حق بنمود در عالم ظهور ❋ بت پرستان بودن از ادراک دور ❋

نور حق را

نور حق را از عمی نشناختند ❋ انجم خلقی بکرسی بنشاختند ❋
از جفا و کفر گوش شهید ❋ غافل از اینکه این بود نور وحید ❋
در بکار کفر کو بودند غرق ❋ معدو راز مشتی نکرده هیچ فرق ❋
نور را از نار ناداده تمیز ❋ آن گروه بت پرست بی تمیز ❋

مرتبهٔ هفتم از مراتب شش گانه که بر سر مقدس شهدا گذشت در منزل اول بود که از کوفه
بشام میرفتند و کیفیت آن واقعهٔ دلخراش بر نحوی که در کتب منقول است بروایت
منتخب این است که ابن زیاد لعین شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار
سوار با اسیران آل محمد مختار و سرهای شهدا روانهٔ شام نمود و امر نمود که ایشان را در بلاد تشهیر
نمایند پس روانهٔ شام شدند و چون باول منزلی که رسیدند در آن منزل فرود
آمدند و آن منزل خرابه بود سر مقدس امام حسین را در برابر روی خود گذاردند
و اسیران را فرود آوردند بروایت مناقب مشغول شرب خمر شدند و در
بعضی از ثقات مرویست که چون مست میشدند بر دور آن سر میرقصیدند که ناگاه
دستی ظاهر شد و بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت اترجوا امة
قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا گروهی که حسین را بیجرم کشتند

امیدوار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت و بر روایت منتخب فلا والله
لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب بخدا قسم که نیست بجهت ایشان
شفیعی و ایشان در روز قیامت در عذاب الهی میباشند و در خبر دیگر در حدیث
چهل نفر این بیت نیز بود و قد قتلوا الحسین بحکم جور و خالف حکمهم
حکم الکتاب تحقیق که کشتند حسین را بحکم جور و مخالف است حکم ایشان حکم
کتاب خداوند عالمیان راوی گفت این را دیدند ترسیدند و فزع اکبر از آن منزل کوچ کردند
و روانه شدند که در آن حال آواز هاتفی را شنیدند که میگفت ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم هذا فعلتم وانتم اخر الامم بعترتی و باهلی
بعد مفتقدی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم ما کان هذا
جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
مرتبهٔ هشتم از مراتب تماشیر که بر آن سر مقدس دشوار گذشت در شام غم انجام
در مجلس یزید لعین بود و کیفیت آن قضیهٔ پر شور بروایت سید بن
طاوس این است که زنان و اسیران و سرهای شهیدان آل محمد را وارد مجلس
یزید لعین کردند زنان و دختران را در پشت سر خود نشانیدند تا اینکه آن دل خستگان را

نظر

نظر بان سر مطهر نیفتد مجملا چون سید السجاد امام عباد را نظر بر آن سر مطهر افتاد
دیگر کلهٔ گوسفند نخورد و چون اهل بیت را نظر بر آن سر مبارک افتاد خروش و فغان بر آوردند
و ناله و واسیدا و ماه بعرش برین رسانیدند سکینه خاتون فرمود که یا یزید لیس رأیت
هذا ای خرسند امیتوی از این نا این نما میگوید که چون زینب خاتون را نظر بر سر
بریدهٔ برادر افتاد دست زد و جامه را درید و با آواز حزین که دلها را کباب
میگردانید نعره کشید که یا حسیناه و احبیب قلب رسول الله یا ابن مکة
و منی یا ابن فاطمة الزهراء یا ابن بنت المصطفی صلعم بخدا قسم که همهٔ اهل مجلس
آن لعین بگریه در آمدند و یزید لعین ساکت بود و در بعضی از کتب مذکور است که
دختران سید الشهداء فاطمه و سکینه بروایتی نقل کرده در صدد دیدن
سر پدر بر آمدند فجعلت فاطمة و سکینة تتطاولان لتنظر الی
راس ابیهما یعنی فاطمه و سکینه گردنهای خود را میکشیدند که سر پدر بزرگوار خود را
ببینند و جعل یزید لعین یتستر عنهما و یزید سر را از ایشان پنهان میکرد
ناگاه نظر آن دو مظلومه بر آن سر منور افتاد آغاز شیون و زاری نمودند زنی از زنی
هاشم در خانهٔ یزید لعین بود چون از نالهٔ اهل بیت مطلع شد و دانست که سر منور

سید الشهدا آورد حاضر کرد اند صدا را بلند کرد و میگفت وا حبیباه یا سیداه
اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء
ای حبیب دل افکار و ای بزرگ اهل بیت اطهار ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس
بیوه زنان و یتیمان ای شهید اولاد زنا کاران از نوحه آن زنان هاشمیه
باز اهل مجلس بگریه در آمدند و گریستند پس آن ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید
و آنرا گرفته بر لب و دندان آن سید عالمیان میزد و میگفت که یا حسین رحمک
الله لقد کنت حسن الضحک خدا ترا رحمت کند که خوش لب و دندان
بوده و کفریات چند میخواند ابو برزه اسلمی گفت که ویحک یا یزید اتنکت
بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو ای یزید آیا چوب بر لب
و دندان حسین ع فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم که دیدم پیغمبر خدا صلعم
که لب و دندان او و برادرش را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة
شمائید سید جوانان بهشت خدا بکشد کشنده شما را و لعنت کند کشنده
شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد
تا او را از مجلس بیرون کشیدند ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام

روایت

روایت کرده است که چون سر مطهر سید الشهدا را بمجلس یزید لعین آوردند بزم شراب
آراسته با حریفان مشغول بخوردن شراب گردید چون از شراب خوردن فارغ شد
امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی گذارده در پای تخت او گذاردند و بساط شطرنج را
بر آن گسترانیده و مشغول بازی شطرنج گردید و حسین ع و جد و پدر او را یاد میکرد
و استهزا بایشان مینمود و چون بر حریفان غالب میشد سه جرعه از شراب نجس را بر میکرد
و تتمه آنرا در کنار آن طشت بر زمین میریخت و مرویست که شیعه را از شراب
و شطرنج پرهیز کارست و چون ببینند یزید را لعنت کنند للمؤلفه

ای سری کو معدن ادراک بود ÷ از کدورتهای عالم پاک بود ÷
ای سری کو بود مرموز خلیل ÷ مهد جنبانش گردی جبرئیل ÷
ای سری کو بود بر دوش رسول ÷ زینت آغوش زهرای بتول ÷
ای سری کو در عطا اندر نیزه کهف ÷ از مدینه تا بشام اسرار سفت ÷
بو آن سر راز دار قدسیان ÷ رمز آموز همه پیغمبران ÷
بو آن سر محرم بزم جلال ÷ بو آن سر مهر او رنگ کمال ÷
از چه رو آن کافر بیداد گر ÷ چوب کین میزد بر آن درج گهر ÷

از چه روا این ظلم کو آن بت پرست ⁂ بود از جام غرور کفر مست ⁂
از چه ره خشم دلم ناید زعین ⁂ این چه ظلم است ای عزیزان بر حسین ⁂
میسزد دل خون جگر گردد کباب ⁂ تا بجوش آید ز چشم خون ناب ⁂
سینه کوبم با دلی از غصه تنگ ⁂ بر سرم کوبم تمامی عمر سنگ ⁂
نیست این غم کم برای اهل جهان ⁂ بر خلایق آشکار او نهان ⁂
تیره می آید بچشم روزگار ⁂ روز روشن پیش چشم گشته تار ⁂
از غم آن نور بخش مشرقین ⁂ سرور سلطان مظلومان حسین ⁂
خامه آید از مداد رنگ خون ⁂ چون جبین این سپهر نیلگون ⁂
گوییا داغ حسین تشنه کام ⁂ ریخته ظرف دلت زان بحر جام ⁂
همان تامل کن دمی دستی برآر ⁂ یا رب گو رو سوی پروردگار ⁂
ای کریما زاریم ساز از کرم ⁂ سوی قبر آن امام محترم ⁂
کن مجاور روح و جسم آن زمین ⁂ در جوار شاه دین سازم دفین ⁂
این مرا شد آرزو ای کردگار ⁂ سیر گشتم من ز خلق روزگار ⁂
دیگرم حسرت نمی باشد بدل ⁂ غیر این کاید ز شکم منفصل ⁂

سر نهم

سر نهم بر قبر اکبر زار زار ⁂ خون بگریم همچو در گلبن هزار ⁂
عارفم سازی بآه و شور و شین ⁂ بر مقامات شه خوبان حسین ⁂
کن دعایم یا کریما مستجاب ⁂ بر حق اسمین نحو فصل الخطاب ⁂
یعنی حق فضل رحمت ای کریم ⁂ دیگر از احفاد تا ما را النعیم ⁂
شیعیان را این عنایت کن عطا ⁂ حق احمد حق شاه کربلا ⁂
شیعه آیی گوی حیدری نیز خوان ⁂ سوره اخلاص از روح روان ⁂

انا لله و انا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

⁂ المجلس الثامن عشر ⁂

در بیان احوال ام کلثوم است که بر امعصومه زار و مغمومه اشکبار از ورود کربلا تا ورود مدینه سکینه سید ابرار در نه مقام بسیار دشوار گذشت ⁂

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

گوید ای قلم آید ز رنگ کن حمد خالق بیچون است دیگر فواد را است مصراع شکر قادر کن فلو
حمد حضرت رحمن است که دیده بینا یافر اد را این جهت ظلمانی نور از نور روشن دارد و شکر قادر

سبحان کسی که کشور افئده را در صدور منیره از انواع ضیا گلشن الحمد لله و الشکر کرد
و صلوات نا برکات نثار رجای عدیم المثلی که سینه بریت و سلام متوالیات نثار جلال امیر
موجودات محمد و علی که باد و بر روان آل اطهار ایشان خصوصاً بر روان سالک راه
یقین و امام متقین یکه تاز معرکهٔ بلا و جان نثار در عرصهٔ کربلا جناب سید الشهداء
صلوات الله و سلامه علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و بنیه و بر اهل بیت
دلفکار و اسیران بی غمگسار آن سید ابرار خصوصاً بر معصومهٔ مظلومهٔ مغمومهٔ مکروبه
از جفا و ستم گروه مشئوم صبیهٔ مرضیهٔ حیدر کرار و بضعهٔ رضیهٔ حضرت زهرا ام کلثوم رضوان
الله علیها بر

لمؤلفه

انگه بد در کربلا دل خون و زار ⁂ روز و شب بودی بچشم اشکبار
گاه از داغ برادرزاده گان ⁂ زار نالیدی چو در گلشن هزار
گاه از هجر برادر سر زدی ⁂ لالهٔ دل را نمودی داغدار
گاه از درد اسیری دیده خون ⁂ سیل سان کردی چو ابر نوبهار
گاه دیدی کشتگان را غرق خون ⁂ شیون افکندی بر این نیلی حصار
گاه دیدی بر سنان سرها زدی ⁂ بر سر و بر سینه سنگ کوهسار

گاه

گاه دیدی سوختندی خیمه‌ها ⁂ کودکی چون سپند روی نار
گاه دیدی بی معین و یاوری ⁂ چند کشته ناقهٔ عریان سوار
گاه دیدی جسمهای بی سری ⁂ دست و پا در خون اندر خون نگار
کیست دانی این حزینهٔ دلغمین ⁂ هست کلثوم امیر المؤمنین
آنکه اندر کربلا تا شام غم ⁂ بود اندر شیون و آه و انین
گاه از داغ برادر سینه چاک ⁂ گاه کوبیدی سر خود بر زمین
گاه شیون کردی از هجر اخت ⁂ آه و فغانش شدی گردون نشین
میرسد آه و فغانش کو بعرش ⁂ زان زمان تا روز حشر واپسین
شرح احوالش نیایم در بیان ⁂ آتش افروزم بدلهای حزین
در تنور سینه‌ها سازم کباب ⁂ باشم از خونها الحق عرش برین

مستفاد از اخبار جگر گداز و آثار ملالت پرداز این است که از ورود کربلا تا در ورود مدینهٔ طیبه در هر موضع بر حضرت ام کلثوم رضوان الله علیها دشوار گذشت اول مقامی که بر آن معصومه یعنی علیا جناب حضرت ام کلثوم رضوان الله علیها دشوار گذشت در روز ورود بیابان پر درد و اندوه قرین کربلای معلی بود و کیفیت آن بروایت صاحب مناقب این است که

چون آنحضرترا از رفتن غاضریه و نینوا و شفیه منع کردند آنحضرت اهل بیت
و فرزندان و برادران خودرا جمع نمود نظر بر ایشان کردند و ساعتی گریستند و گفتند
که اللهم انا عترة نبيك محمد وقد اخرجنا وطردنا وازعجنا
وتعدت علينا بنو امية خداوندا ما عترت پیغمبر توئیم و بنی امیه
بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم جد خود بر کندند خداوندا حق مارا
از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران الی فرمودند که این زمین زمین
کربلاست گفتند بلی مرویست که چون آنحضرت اسم کربلا را شنیدند چشمهای
مبارکش پر از اشک شده گریست و گفت که اللهم انی اعوذ بك من الكرب
والبلاء الی فرمود که هذا موضع كرب وبلاء هیهنا مناخ ركابنا
ومحط رحالنا ومقتل رجالنا ومسفك دمائنا این محل اندوه
و بلاست این است محل خوابانیدن شترهای ما و این است محل ریختن بارهای ما
و اینجاست محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما فیها اراقة
دمي فيها تری حرمي حسرى عليهن ثوب الذل سوابك
این زمینی است که در آن خون مرا می ریزند و حرم مرا ذلیل و اسیر میسازند
فیها

فیها قتل ابطالی وتذبح اطفالی وتستعبد الاحرار ذراری
این زمینیست که در آن مردان شجاع مارا می کشند و اطفال مارا ذبح میکنند و اهل بیت مرا
که از آزاده کانند به بنده گی و کنیزی میگیرند حطوا الرحال بها یا قوم
وانصرفوا عني فما لي عنها قط ترحال بارها را فرود آورید و خیمها بر پا کنید
و هر کدام که خواهید بر گردید که این منزل آخر و دار اقامه منست که از این
منزل کوچ نخواهم کرد و مرا در این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهد بود پس بار فرود
آوردند و امر فرمود که سرادق عزت و خیام جلالت عصمت و طهارت را بر پا کردند
و آن صفحه بیابان از رشک روضه رضوان نمونه مخیم خیام جلال فرمودند مخلشم
و انکه سرادقی که ملک محترمش نبود ❊ کندند از مدینه و در کربلا زدند ❊
هي خيمة جبريل خيم اهلها ❊ والروح والاملاك خلف قنبر
آن خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و دربان بودند
هي خيمة خضعت لها خيم الملوك ❊ بل الملوك كتبع وكقيصر خيمة
بود که خیام سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خاضع و خاکسار بودند
هي خيمة ابوابها فتحها ❊ بصريرها صاحت بكا المستعير ❊

خیمهٔ که در وقت گشودن ابواب آن و پهن نمودن اساسی آن آواز از آن می آمد مثل
آواز گریه کنندهٔ که بر صاحب خود میگریست هی خیمة لوکان احد حاضرا
لبکا لها مثل السحاب الممطر خیمهٔ که اگر در آن زمان پیغمبر خدا بود و بر آن
نظر میفرمود مثل ابر بهار اشک از دیده میبارید هی خیمة تبکی لوقوع عمودها
جزعا عمود الدین فاتح خیبر خیمهٔ که شکستن عمود آن که عمود دین الهی را
شکست و بیدای عمود دین امیر المؤمنین ع را اشکبار نمود لیس حزین مبارک را
از کتاب خالی کرد از اسب فرود آمد در اینجا ام کلثوم رفته عرض کرد که ای برادر این
بادیهٔ هولناکی است از آن خوف عظیمی بر دلم جا کرده لهذا ام کلثوم گفت للمؤلفه

این کربلا منزلست و سرزمین ⁂ خوف او آید بدلهای حزین ⁂
هول او بر دل از سرم هوش و هراس ⁂ کوه کوه آید از آن بر دل هراس ⁂
ای امیر عالم ایجاد کو ی ⁂ نام این جز و جرا گشتی زجر روی ⁂
نکتهٔ او را بمن فرما بیان ⁂ تا شوم آرام ای مهر جهان ⁂
شاه دین سیل سرشک از دیده ریخت ⁂ گفت این بر فرق عالم خاک بیخت ⁂

حضرت سید الشهداء فرمودند که برادر ای خواهر که من در وقت عزیمت صفین

با پدرم

با پدرم امیر المؤمنین ع وارد این زمین شدیم پدرم فرود آمده سر در کنار برادرم
گذارده ساعتی بخواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه شوری از خواب بیدار شد
و زار زار گریست برادرم سبب آنرا پرسید فرمود که در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود
پر از خون و حسین من در میان آن دریا افتاده است و دست و پا میزند و کسی بفریاد
او نمیرسد پس روی مبارک بمن کرد فرمود که یا اباعبد الله کیف تکون اذا
وقعت هیهنا الواقعة ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه تو را در این زمین
چنین واقعهٔ رو دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر چارهٔ ندارم للمؤلفه

صبر سازم پیشه ای باب کرام ⁂ جز رضای حق نباشد والسلام ⁂

دوم از مقامات تسعه که بر علیا حضرت ام کلثوم دشوار گذشت لیلة العاشور بود
بعد از آنکه سکینه خاتون از وعظ پدر فهمید نزول بلاء را و تفرق نمودن
سپاه آنحضرت را شب هی فرمود و بر القوم سیوفا نفرین نمود و بخیمه گریان و بستان
برگشت سکینه خاتون میگوید که عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت تو را چه میشود که دیده ات
گریان و سیل اشکت بیرانست قصهٔ پدر بزرگوار را برای او نقل کردم چون آن
حکایت راحت بر انداز را از من شنید ناله و اجداه و اعلیاه و احسناه

واحسيناه واقلّتاه ناصراه برآورد و ميگفت كه نميدانم خلاصي از دست اين
دشمنان چگونه ميسر خواهد شد ايكاش كه اين زنان راضي ميشدند كه بعوض برادرم مرا
هلاك كنند زنان اهل حرم از گريه و نالهٔ عمّه ام جمع شدند و شروع بگريه كردند
و صداي گريه از خيمه بلند شد چون پدرم صداي گريهٔ زنان را شنيد برخواست و بسوي
خيمه آمد و بر دامن زنان و اشك ريزان چون بخيمه آمد از سبب گريه سؤال فرمود عمّه ام
پيش آمد و گفت كه اي برادر ما را بمدينه برگردان پدرم فرمود كه چگونه ميتوانم
كه با اين كثرت اعدا و دشمنان شما را بمدينه برسانم عمّه ام گفت اجلي ذكّرهم
محل جدك وابيك وجدتك واخيك جلالت جد و پدر و جده و مادر
خود را بايشان فرما شايد تو را بشناسند حضرت فرمود كه ذكّرتهم فلم يذّكروا
و وعظتهم فلم يتّعظوا ولم يسمعوا قولي كفهم بايشان گوشزد كردند
و موعظه نمودم نپذيرفتند و گوش بسخن من ندادند و ايشان بجز كشتن من چيزي در نظر
ندارند ولابد ان تروحن على الثرى جديلا ٩ آه آه چاره نيست كه
انكه مرا بخاك افتاده ببينيد وليكن شما را وصيت ميكنم بتقوي و صبر و اين را خبر شما
خبر داده و خلف نميشود وعدهٔ او و شما را بكسي ميسپارم كه هرگاه او پردهٔ كسي را

بدرد

بدرد كسي آنرا نمي تواند پوشيد و عمّه ام را تسكين داد سوم از مقامات تعزيهٔ عليا
جناب ام كلثوم و دشوار گذشت در وقت بميدان رفتن علي بن الحسين ع بود و كيفيت
اين واقعه آن بود كه بعد از شهادت محمّد بن الحسين ع ظاهرا آنحضرت آواز هل
من راحم يرحم آل الرسول المختار و هل من ناصر ينصر الذرية الاطهار
هل من مجير لابناء الرسول هل من ذاب يذب عن حرم الرسول
هل من موحد يخاف الله فينا هل من مغيث يرجو الله في اغاثتنا
از دل پر درد برآورد چون نداي بيكسي آن امام انام را علي بن الحسين ع شنيد
و اهل حرم از نداي بيمددگاري آن امام امم ناله و فغان و شيون برآوردند
علي بن الحسين ع از خيمه بيرون آمد و حال آنكه عليل و رنجور و مريض بود و طاقت
برداشتن سلاح حرب نداشت و برداشتن شمشير را قادر نبود ام كلثوم رض چون
اين را ديد از عقبش ندا ميكرد كه اي نور ديده بكجا ميروي برگرد ان حال المعصوم برگشت

لمؤلفه

مرو اي نور ديده سوي ميدان ⁂ كه كوفي را ز دين باشد نه ايمان
مرو تا اين جهان وارضي و افلاك ⁂ نماند بي عمود اين مركز خاك

تو را تاب جدال حرب کفار ؛ نباشد ای مریض ای دلفکار
تن رنجور داری جسم لاغر ؛ مروای نور دیده حرب کافر

علی بن الحسین ع فرمود که یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله
ای عمه بگذار جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهدا ع گفت ای برادر زاده بگذار
که بمیدان روم و دنیا از نسل آل محمد ص خالی نماند **مرتبهٔ چهارم** از مراتب تسعه که بر آن
مخدره دشوار گذشت در شهادت علی اصغر بود و کیفیت آن **بروایت**
ابی مخنف که لوط بن یحیی باشد که حمید بن مسلم میگوید که من با عسکر پسر زیاد بودم نظر
میکردم بسوی آن طفلی که بر روی دست سید الشهدا ع شهید شد ناگاه دیدم زنی
از خیمه بیرون آمد نورانی که نور رخش نور آفتاب را فرو میپوشانید بر دامن زنان
گاهی می افتاد و گاهی بر میخواست و میگفت که وا ولداه و اقتیلاه وا مهجة
قلباه تا آمد نزد آن طفل و خود را بر روی او انداخت و دختران چند از خیمه
بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند سید الشهدا که
با قوم در گفتگو بود چون این را دید بتعجیل بسوی آن زن رفت و او را موعظه
و نصیحت کرد و دلداری و ملاطفت او را بخیمه برگردانید از کسانیکه در دور هم بودند

پرسیدم

پرسیدم که این زن کیست گفتند که این ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع است و این دختران
فاطمه و سکینه و رقیه میباشند **پس** بروایت صاحب مناقب آنحضرت آن طفل
کوچک را بخون رنگین و بغلاف شمشیر زمین را حفر و آن یکتا گوهر را در آن حفیره پنهان فرمود
مرتبهٔ پنجم از مراتب تسعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در زمین قتلگاه بود و کیفیت آن
بروایت منتخب این است که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن
برهنه بر زمین افتاده و باد بر آن جسم شریف و جسد لطیف میوزد خود را از
بالای شتر بر زمین انداخت و آمد و آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و بگریه
و ناله میگفت که یا رسول الله این فرزند تست را ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده
و باد بجامهٔ غبار او را کفن پوشانیده اند و بدنش بخون گرفتن غسل داده شده
و اینک اهل بیت او و بینید که ایشان را اسیر کرده اند و بذلت و خواری بهر طرف میبرند
و کسی نیست که دفع شر از ایشان نماید و اینک سر شریف او است که بر سر او ولد الزنا
بر نیزه ها زده اند چون آن جماعت سیدین بر احوال آن مخدره مطلع شدند آمدند
و او را بجبر از آن بدن شریف جدا کردند **مرتبهٔ ششم** از مراتب تسعه که بر ام کلثوم
رضوان الله علیها دشوار گذشت در شهر کوفه آن بود در خطبه خواندن آن مخدره که

دیدها را کریان کود و سینها را بریان نمود وکیفیت آن **بروایت** سید بن
طاوس رحمه الله این است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع بعد از خطبهٔ سید
الساجدین ع و سکینه خاتون خطبه خواند در کوفان از پس پرده در حالتیکه
صدای خود را بگریه بلند کرده بود فرموده که یا اهل الكوفة سوءة لكم ما لكم
خذلتم حسينا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبيتم
نساءه ونكبتموه بدا بحال شما قبیح باد روهای شما ای اهل کوفه بجه سبب
خواندید برادر مرا و یاری او نکردید و کشتید او را و غارت کردید اموال او را و
زنان و پرده کیان او را اسیر کردید و او را بردار اختید بریده باد دستهای
شما دور باد از شما رحمت خدا وای بر شما آیا میدانید که چه کردید و چه امر عظیم را
مرتکب شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها ریختید و چه زنان
مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران معظم را برهنه کردید و چگونه اموال او
غارت کردید قتلتم خير رجالات بعد النبی کشتید شما بهترین خلق را
بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما بر طرف شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه
فایزند و اولیای شیطان و لشکر او خاسر و زیانکارند بعد از آن این اشعار محنت

آثار را خواندند و دل عالم و عالمیان را کباب کرد **العربیات**
قتلتم اخی صبرا فويل لامكم ❊ ستجزون نارا حرها يتوقد ❊
برادر بزرگوار مرا کشتید از روی ظلم و او صبر فرمود بر مظلومیت پس وای بر شما زود باشد
که جزا داده شوید باتشی که حرارت و سوزش آن بالتهاب می‌اندازد سفكتم دماء
حرم الله سفكها • وحرمها القرآن ثم محمد • الا فابشروا بالنار
انكم غدا • لفي سقر حقا يقينا مخلد • ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول
خدا و کتاب خدا ریختن او را حرام کرده اند پس بشارت باد شما را باتش که بتحقیق و یقین
مخلد در جهنم خواهید بود و انى لابكى في حياتی على اخی • على خير
من بعد النبي سيولد • بدمع غزير مستهل مكفكف • على الخد
مني دائبا ليس يخمد • بدرستیکه من تا زنده ام بر برادرم که بهترین خلق است
بعد از پیغمبر خدا ص خواهم گریست بگریستن شدید متصل بار و پی در پی و اشک من همیشه
بر رویم جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد **مجلس ۲** از گفتگوی آن فرزند
فاطمهٔ زهرا مردم بخروش در آمدند و صداها را بگریه و ناله و نوحه بلند کردند
و زنان موها پریشان نمودند و خاک بر سر ریختند و روها را خراشیدند و طپانچه

بر رخسارها زدند و فریاد واویلاه و واثبوراه در دادند و جامها بر کشیدند و مردها
ریشهای خود را کندند و آوازها بگریه بر کشیدند شورشی در خلق افتاد که مثل
آن کسی ندیده بود للمؤلفه

شورشی در کوفه گردید آشکار ❊ کاسمان هرگز ندیده روزگار ❊
جمله مرد و زن بواویلا و آه ❊ در فغان و ناله و اندوه زار ❊
هر زنی بر سر پریشان کرده مو ❊ بر سر و بر سینه میزد بیقرار ❊
جمله مردان موکنان مویه کنان ❊ ناله هر یک بعرش کردگار ❊
هر که دیدی آن خرابی آن زمان ❊ گفت محشر گشته پیدا آشکار ❊

مرتبه هفتم از مراتب تسعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در شام در شهادت نصرانی
بود و کیفیت آن این است که سهل بن عدی میگوید بعد از ورود بشام رفیقی نصرانی
داشتم که با من بزیارت بیت المقدس می آمد چشم سر مقدس مطهر سید الشهدا که
دا سر آن را دید دیده بصیرت او روشن شد شنید که آن سر بریده قرآن
تلاوت میکند و میگوید ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
آن سعادتمند از برکت آن سر بریده مطهر نور هدایت بر دلش تافته کلمه شهادتین

بر زبان

بر زبان جاری کرد و بشرف اسلام مشرف شد گویند که شمشیری در حمایل داشت آن را کشید و
بر آن قوم روسیاه حمله کرد و با اینحال اشک از دیدها میبارید و میگریست جماعتی از آن
اشرار را به بئس القرار رسانید پس ورا گرفتند هنگامه بر پا شد ام کلثوم
پرسید که این غوغا از چیست من حکایت را باو گفتم همین که این را شنید گفت
واعجباه النصاری یحتشمون لدین الاسلام وامة محمد الذین
یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون حریمه نصاری
تعصب میکشند از برای دین اسلام و کسانی که خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد او را
میکشند و اهل بیت او را اسیر میکنند بر ظلم نکردند بلکه ترحم کردند بر آن جماعت
دور از آن نو مسلمان را گرفتند آخر او را شهید کردند للمؤلفه

نصاری میکند امداد اسلام ❊ ز اهلش شد چرا اسلام بدنام ❊
مسلمانان چرا کشتند از کین ❊ امام خویش را با نیزه کین ❊
کشند اولاد پیغمبر ز مستی ❊ نکرده هیچ کافر بت پرستی ❊
نه هندو نه یهود و نه نصاری ❊ نه صابی نه مجوسی نه ترسا ❊
ز بنیاد اساس از عهد آدم ❊ الی آخر زمان دور خاتم ❊

چنین ظلمی ندارد هیچکس یاد ❁ نه از فرعون نه نمرود و شداد

مگر این کار را کرده مسلمان ❁ که کشته اولاد حق رحمن

مقام هشتم از مقامات تعزیه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در شام در وقت روانه شدن بمدینه سکینه امام بود کیفیت آن **بروایتی** شیخ مفید و صاحب منتخب [illegible] آنست
که یزید پلید بعد از عزاداری اهل بیت را مخیر فرمود در ماندن بشام و رفتن بمدینه
سکینه امام و اهل بیت رفتن را اختیار کردند پس یزید نعمان بن بشیر را که از اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه و آله بود طلبید و امر کرد که تهیهٔ سفر ایشان نماید و بکسی که از اهل صلاح و سداد
و امانت معروف باشد با ایشان روانه کند با چهارپایان و خدمتکاران که
ایشان را بمدینه برسانند پس آنچه بایست از پوشانیدنی و خدمتکار از برای ایشان مهیا نمود **و** مرویست
که یزید عطایایی از مال خود حاضر کرد و در پیش جناب ام کلثوم کرد و گفت که بگیر این
مال را بعوض آنچه بشما رسید ام کلثوم فرمود که یا یزید ما اقل حیاءک
و اصلب وجهک تقتل اخی و اهل بیتی و تعطینی عوضهم مالا
ای یزید چه بیحیائی برادر بزرگوارم را میکشی و اهل بیت او را شهید میکنی
و مال بعوض آن میدهی و میگوئی که این بعوض آنچه بشما رسیده فوالله ما کان

بدل

بدل شعرهٔ تکه اگر اینها با کل جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمیشود **لمؤلفه**

سرشک از دیدهٔ چشم سیلاب بارید ❁ جهان در پیش چشمش تیره گردید

ایا بی دین بد افعال کردار ❁ حیا کو ای ستمکار غدار

نمیدانی مگر این بحر امکان ❁ طفیلش هم نمود ایجاد یزدان

چه میگوئی ز مستی ای ستمگر ❁ حیا کن بت پرست شوم کافر

سخن کوته زن شعر ساز تقریر ❁ که این ظلمست بیرون از حد تقریر

مرتبهٔ نهم از مراتب تعزیه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در روز ورود مدینه بود کیفیت آن
بروایت مهیج الاحزان این است که بعد از آنکه اهل بیت در حوالی مدینه
مجملا فرود آمدند و بشیر اعلام اهل مدینه نمود بنحویکه در مفصلات مذکور گشت
چون محمد بن حنفیه مطلع شد با مردان اهل بیت بجانب شهر با کمال عجلت بیرون رفت
چون نظرش بر علمهای سیاه و خیمهای بیصاحب افتاد رنگش [illegible] از اسب بگردید
و بیهوش شد و بر زمین افتاد کسی آمد و علی بن الحسین علیه السلام را مطلع ساخت که
عمت خود را دریاب که نزدیکست که هلاک شود آنحضرت گریه کنان از خیمه بیرون
آمد تا بنزد عم خود رسید و او را در کنار گرفت تا بهوش آمد چون نظرش بر

فرزند برادرش افتاد نعرهٔ کشید و کفت کہ یا ابن اخی ابن اخی ابن قرة عینی
ابن ثمرة فؤادی ابن خلیفة اخی ابن الحسین اخی برادرم کو
نور دیدہ ام کو میوهٔ دلم کو سرور قلبم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین کو و در کاہ
آنحضرت فرمود کہ یا عمی اتیتک یتیما ای عم بزرگوار مرا یتیم کردند مردان ما کو
کشتند و زنان ما را اسیر کردند کاش تو بودی و میدیدی کہ برادرت را کہ چکونہ استغاثہ
میکند و کسی بفریادش نمیرسد و مددکاری میخواهد و کسی بدادش نمیرسد پدرم کو
بالب تشنہ و شکم کرسنہ شہید کردند و حال آنکہ ہر حیوانی از آب سیر بود محمد بن
حنفیہ از شنیدن این کلمات جگر کداز راحت سیر انداز ہوش برداز نعرهٔ زد
و بیہوش افتاد و چون بہوش آمد کفت ای فرزند برادر قصهٔ خود را نقل کن آنحضرت
قصهٔ پر غصهٔ خود را و اہل بیت را بیان فرمود و اشک از دیدہ میریخت مجلس ۱
بعد از تلاقی قوافل اندوه و کاروان الم و تواصل بازماندکان در حرم خستہ
دلان از بار جور و مصیبت و ستم روانہ حرم محترم سید انام کردیدند و در حین
ورود ام کلثوم با دل پر خون میکفت مدینة جدنا لا تقبلینا
فبالحسرات والاحزان جئنا ای مدینهٔ جد ما ما را قبول مکن و مکذار

تا ما داخل تو

تا ما داخل تو شویم کہ ما قافلهٔ اندوه و حسرت میباشیم الا فاخبر رسول اللہ عنا
وانا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا بالطف صرعی بلا راس
وقد ذبحوا البنینا اکبرت خبر کنید رسول خدا را کہ یکی ما را بمصیبت پدر مبتلا
کردند و یکی مردان ما را در زمین کربلا بی سر بر زمین انداختند الا یا جدنا
اتانا اسرنا وبعد الاسر انا قد سبینا اکبر بزرگوار ما را باسیری
مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را بہ بندکی کرفتند ورهطک یا رسول اللہ
اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا اولاد تو را یا رسول اللہ ہمکی را در
زمین کربلا برہنہ و عریان کردند وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا
جنابک یا رسول فینا حسین تو را ذبح کردند و حرمت تو را در باب ما
رعایت نکردند افاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد
مشتتینا ای مادر ما ای فاطمهٔ زہرا کاش میدیدی دختران تو را کہ
کہ ایشان را متفرق کردانیدند افاطم لو رایتنا سہاری ومن سہر
اللیالی قد عمینا ای مادر کاش ما را میدیدی در راہ شام و سفر آن بلد
خونآشام شبہا نمیکذاردند کہ ما بخواب رویم و از بیخوابی نزدیک بآن رسید کہ کور شویم

فلو دامت حیوتك لم تزل الی یوم القیمة تندبلینا ایا برر
اگر زنده بودی تا قیامت بر حال ما ندبه و زاری و نوحه و بیقراری مینمودی و عج
بالبقیع وقف و نادی ایا بن حبیب رب العالمین وقل یا عم
یا حسن المزکی بنات اخیك اضحوا ضایعینا ٭ بلا رو بقیع و
بایست و ندا کن و حسن مجتبی را بگو که دختران برادرت را اسیر کردند و بی یاور نمودند
ایا عماه ان اخاك اصبح بعیدا عنك بالرمضاء رمینا ای عم
بزرگوار برادر بزرگوار تو را شهید کردند و بدن نازنین او را در ریگ گرم بیابان کربلا
انداختند بلا راس فنوح علیه جهرا وحوش والطیور بکینا
برادر تو را بی سر بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا بر او
نوحه گر بودند ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم
معینا علی متن النیاق بلا وطاء وشاهدت الروس
مکشفینا کانی میدیدی حرم برادرت را که با سرهای برهنه سوار بر جهاز
شتر نمودند الا یا جدنا قتلوا حسینا ولم یراعوا لجناب الله
فینا ای جد بزرگوار آگاه باش که حسین ما را کشتند و حق که خداوند یکتا قرار

فرمو

فرموده بود رعایت نکردند الا یا جدنا بلغت عدانا مناها واشتفی
الاعداء فینا ای جد بزرگوار آگاه باش که دشمنان ما به آرزوهای خود رسیدند
و دلهای پر از کینهٔ ایشان شفا یافت و قصیدهٔ آن معصوم طولانی است و دلها را
با شعار خود کباب و دیدهای مستمعین را پر آب فرمود چون اهل مدینه شنیدند و آمدند در
مسجد رسول الله و زینب خاتون دختر امیر المؤمنین ع آمد و دست خود را بر دو قائمهٔ
در مسجد گذارده گرفت نعره زد که یا جداه انی ناعیة الیك اخی
الحسین ع ای جد بزرگوار و پیغمبر عالیمقدار حسین تو را کشتند و من خبر شهادت اخی را
بسوی تو آورده ام و مانند ابر بهاران سیلاب باران از دیدهٔ گریان میبارید تو گو
اهل حاضران را دیده گریان و سینه بریان فرمود و شیون از ایشان بر خواست
که گویا در و دیوار آن روضهٔ منوره و مرقد شریف متبرکه بلکه اهل مدینه بر خود لرزید
دیگر گریست که گویا قبر منور را تب لرزه در آورد و ندا از هر جانب نالهٔ واجداه و وا محمداه
بلند شد و چون بخانهای خود برگشتند و آن منازل شریفه را خالی یافتند و بی صاحب
دیدند اندوه ایشان زیاده گردید گویا در و دیوار آن خانها از مفارقت
صاحبان خود که شب و روز در آنها بعبادت پروردگار مشغول بودند میگریستند للمؤلف

خامه ملا دز رنج یاقوت رنگ ؞ کشته جهان گو با حجاب تنگ ؞
لوک قلم از تو شده بیشتر ؞ هر ولی از آن دیگر ریشتر ؞
سیل سرشک از همه دیده گان ؞ ریخته بر رخ آزاده گان ؞
همه ای بدعا دست بیار کشا ؞ روی نما سوی شه کربلا ؞
ای همه من جان حزینم فداک ؞ سینه و قلبم ز غمت دردناک ؞
سیر شدم از همه خلق جهان ؞ تربت پاکت تو که و جانم رسان ؞
بلکه در این باقی عمر انزار ؞ زار بنالم ز غمت چشم هزار ؞
سر بنهم از حرم تو آن آستان ؞ روح روان هدیه کنم رایگان ؞
بر همه شیعه بعزا نصیب ؞ زایر قبر تو شوند ای حبیب ؞
شیعه بای سخنی باز دار ؞ حمد و اخلاص بجا کن نثار ؞

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الا لعنة الله علی القوم الظالمین

الخاتمة در بیان احوال خیر مال غیبة غیبة الالهیة ولی مطلق امام حجة عجل الله فرجه نرجس خاتون

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد بیغایی بر صاحب دنا طق در رای خامی هر ما بی ولا حق حمد و تسبیح فاعل آمر خبرات و جاعل و ناهی منکر و منهیات است قال الله عز و جل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم وقال ایضا فی الجامعة الصغیرة یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و صلوات زاکیات و تسلیمات نامیات بر اشرف کاینات و تمام بریات نبی مطلق و ولی حق محمد و علی و عترت طیبین وآل نجیبین ایشان صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لا سیما علی صاحب الدعوة النبویة والصولة الحیدریة والعصمة الفاطمیة والحلم الحسنیة والصلابة الحسینیة والعبادة السجادیة والمآثر الباقریة والآثار الجعفریة والعلوم الکاظمیة والحجج الرضویة والجود التقویة والنقاوة النقویة والهیبة العسکریة والغیبة الالهیة القائم بالحق والداعی الی الصدق والمطلق کلمة الله وامان الله وحجة الله القائم بامر الله الامام بالحق ابی القاسم محمد بن الحسن صاحب حجه وسنة

الزمان و خلیفة الرحمن عجل الله فرجه **لمؤلفه**

آنکه مهر از مهر او بر سوی شد در فشان ۞ شام از شمشام او شد بر جهان عنبر فشان ۞
برهم زن رایات جنگی چون امیر المؤمنین ۞ گشته جاری بر همه میان شد پیدا او نهان ۞
نه فلک از حکم وی بر پا زمین زان ساکنان ۞ چار ارکان پدر از یمن او اندر امان ۞
من بگاو مدح در باقی بنامش شد تمام ۞ مادح آبا و اجدادش بگشته قدسیان ۞
آن ید اللهی که از نسل خوبان حسین ۞ انتقام او میکشد از تیر و شمشیر و سنان ۞
او قوام کون و اول ایجاد خلق ۞ آسمانها جسم دان او هست بر گیتی جان ۞
بحر و بر نجم و شجر غیم و مطر با نه کتاب ۞ جمله در فرمان او چون بر امر حق خاصیان ۞
کی تو دانی مقدم همنام خیر المرسلین ۞ حضرت قائم که باشد مهدی گرد بیان ۞

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و احسنا به و با آبائه یا ارحم الراحمین
و سلام بجد بر فلک این مهر یکتا و ثنای لایعد بر صدف این در گران بها اعنی
آن حور منظر طاهر پیکر و آسیه صورت مریم سیرت و بلقیس ملقبی کی خدیجه جمال و زهرا عصمت

۞ زینب فطرت **لمؤلفه** ۞

اگر از طره زلف نرگس از نسیم خلد ۞ بر ریاحین جنانی گشته او عنبر فشان ۞

سایه‌ای

سایه‌ای بخشد روان بر حور فردوس برین ۞ پر تو حسنش جنان را کرد رضوان جنان ۞
آنکه او شد عیب از علم قدیم لم یزل ۞ گشت مادر بر ولی حق زاده او در زمان ۞

اعنی ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم که مادرش از فرزندزاده‌های
شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام بود علیا حضرت ملقبی فطرت
نرجس خاتون مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه اجمعین
اما کیفیت شرفیاب شدن آن معصومه بخدمت با رفعت مهر گردون ولایت
ولی اللهی حضرت امام همام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه **پس** بر این نوع است
که دو شیخ بزرگوار شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمهما الله در
کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده فروش
که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امیر المؤمنین ع
و امام علی النقی ع و امام حسن عسکری و همسایه ایشان بود در شهر سرمن رأی
گفت روزی کافور خادم حضرت امام علی النقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود
چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت
و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال

و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من تو را اختیار میکنم و مشرف میگردانم و بخرید
کنیزی میفرستم **لمؤلفه**

سرفرازت سازم ای فرزانه مرد ⁂ از محبت کنم یکتا و فرد
بر تو میسازم نهانی آشکار ⁂ زانکه نمائی بر جهانی افتخار
یابی از اغیار و یاران امتیاز ⁂ سازمت بر خدمت خود سرفراز

پس آنحضرت نامهٔ پاکیزه بخط فرنگی نوشتند و بلغت ایشان املا فرمودند
و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست
اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت
فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسند جمعی
از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از خریداران امرای بنی عباس و قلیلی از
جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده
فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که برای مشتریان ظاهر سازد
کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان نمود و فرمود که
دو جامهٔ حریر کنده پوشیده است و آن کنیز ابا و امتناع خواهد از نظر کردن مشتریان

و دست

و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود
پس بدان که بزبان رومی میگوید وای که پردهٔ عفتم دریده شد **نظم**

ابروی خوش که ماه عید است ⁂ انگشت نمای اهل دید است
از روی وعید عاشقان را ⁂ صبحی مبارکی دمید است
از عفت و مهر او پندار ⁂ بر خواطر عاطری خلید است
خیاط زمانه خلعت لطف ⁂ بر قامت دلکشش بریده است

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من بسیصد اشرفی بقیمت این کنیز میدهم و عفت او مرا
راغب بخریداری او نمود پس آن کنیز گوید بلغت عربی با آن شخص که اگر بزی سلیمان بن
داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و
بقیمت من مده پس برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی
آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیز گوید که چه تعجیل میکنی البته باید که مشتری
بهم رسد که دل بجهت او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم **پس** تو در
آنوقت برو بنزد صاحب کنیز و بگو که نامهٔ با من است که یکی از اشراف و بزرگان
از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت خود و وفاداری

و بزرگی او وصاف نخود ذکر فرموده است این نامه را با آن کنیز بده بخواند اگر صاحب این
نامه راضی شود من وکیلم از جانب او که این کنیز را از برای او خریداری نمایم پس بشر بن
سلیمان گفت که آنچه آنحضرت خبر داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را
بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و با آن حالتی بدین مقال ترنم
گردید **نظم**

گرچه پر دل ز غم عشق تو باری دارم ❁ لله الحمد که با درد تو یاری دارم
گردم از رنج سرای اشک که این عطر وفا ❁ یادگاری ز سر سم سواری دارم
باغ من آن سرکویست که آن گل روی ❁ عیش من بی او اگرچه خزان باغ و بهاری دارم
غرقه در گریه خونین شده بند کمر ❁ که از این موج غم امید کناری دارم
مانده ام دیده بره بر گذر باد صبا ❁ چشم از آن سرو که چشم غباری دارم
سر بزانوی غم مانده و خلقی بگمان ❁ که چرا این همه اندیشه و کاری دارم
شکر حق موسم هجران بخزان رفت و رسید ❁ موسم وصل و بر آن گل گذاری دارم

مجملاً بعد از آن بیزید فرمود که مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند های عظیم
یاد نمود که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس من با او در قیمت گفتگو
کردیم

کردیم بسیار تا بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی النقی ع بمن داده بود پس زر را دادم
و کنیز را گرفتم و کنیز شاد و خندان شد و با من بحجره آمد که در بغداد گرفته بودم و چون بحجره
رسید نامه امام علی النقی ع را بیرون آورد و می بوسید و بر دیده های خود می چسبانید و بر رو
میگذاشت و بر بدن میمالید و بزبان حال میگفت **نظم**

ای که جان و دل آگاه تو را همراه است ❁ بشنو اگر نیستم از حال خدا آگاه است
مدت صحبت تو عمر گرانمایه ماست ❁ آه از این عمر گرانمایه که بس کوتاه است
غم تو از دل ما بر همه اظهار کرد ❁ رسم است اینکه ز دلها بسوی دلها راه است
دل نمیخواست جدائی ز تو اما چه کنم ❁ دور ایام نه بر قاعده دل خواه است
واقعه ایست ز من غمزده ترکی بکمان ❁ شاهد حال من این واقعه ناگاه است
رفت بر باد چه گاه از غم تو عمر عزیز ❁ روی بنما که فراق تو قوی جانکاه است
شکر لله که رسیدیم بمقصود ز صبر ❁ چاره کار رضینا بقضاء الله است

پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه را که صاحبش را نمی شناسی کنیز فرمود که ای عاجز کم معرفت
به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را بمن سپار و دل خود را برای شنیدن سخن من
فارغ نمای تا حال خود را برای تو شرح نمایم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه

رومم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است و ترا
خبر دهم بامر عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در
هنگامیکه سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریین عیسی از علمای
نصاری و عبّاد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد نفر و از امرا
لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردگان قبایل چهار هزار نفر و
تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع گردانیده بود
و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها
قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت قرار داد پس چون کشیشان
انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی یکبار سرنگون شده
بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر
ملک از تخت افتاد و بیهوش شد پس از آنحال رنگهای کشیشان متغیر شد
و اعضای ایشان بلرزید

لمؤلفه

از آن تختی که بودی طرز افلاک ❊ تمامی سرنگون افتاده بر خاک ❊
چلیپا و بتان و خلق یکسر ❊ بر او افتاده چون بسمل زوی پر ❊

کشیشان

کشیشان جمله اندر لرزه اعضای ❊ نکردی فرق دستان و سر از پای ❊
همه حیران و سرگردان از آن کار ❊ چه باشد نکته این امر و اسرار ❊
همانا اندر این رمزیست پنهان ❊ که عیسی داند این مرموز و یزدان ❊

پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که
بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت میکند که بزودی دین مسیحی زایل گردد پس جدم
این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا
کنند و چلیپاها را بجای خود قرار دهند و حاضر گردانند برادر این برگشته روزگار
بدبخت را که این دختر را باو تزویج کنم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر
بکند پس چون چنین کردند و این برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن
انجیل کردند همانحالت اولی روی نمود و نحوست این برادر مثل نحوست برادر اولی بود
و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سرور است نه از نحوست آن دو برادر
پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت را درآویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین
در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی می نمود

در همان موضع تعبیه کرده بودند که جدّم تخت را گذاشته بود **لمؤلفه**

مسیح آمد با مر خالق نون ⁂ بجمعی از حواریین و شمعون
در آن عشرت سرا با منبر نور ⁂ که در کرسی عرش آنگه ز عقل بدرار
کشیده سر به اوج آسمانی ⁂ در اطرافش همه حور جنانی
در او نوری ز حق مأوی گرفتی ⁂ که حق بر مرکز خود جا گرفتی
محمد با علی شاه غضنفر ⁂ دیگر سبطین با زهرای اطهر
امامانی که ارباب ولایند ⁂ بدیدم جملگی صاحب لوایند

پس حضرت رسالت‌پناه محمدی صلعم با وصی و داماد خود علی بن ابی طالب علیه السلام و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان آن قصر را بنور قدوم خود منور ساختند پس حضرت مسیح تقدم از ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت‌پناه فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند جلیل وصی تو شمعون را از برای این فرزند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آن کسیکه تو نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی ع نظر افکند بسوی حضرت شمعون و فرمود

که شرف

که شرف جاودانی بتو روی نمود پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد ع شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلعم خطبه‌ای انشا فرمودند با حضرت مسیح و مرا برای حضرت امام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت صلعم با حواریان گواه شدند **لمؤلفه**

بدم در خواب بختم بود بیدار ⁂ بمن احمد نمود از مهر دیدار
مسیحا دیدم و شمعون را حیدر ⁂ دیگر آل محمد را سراسر
چو بستند عقد من با مهر گردان ⁂ تعالی شانه عما یقولون
بمن مهر حسن تا پیدا گردید ⁂ بتن جانی مرا افتاد جاوید

پس چون از خواب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در سینه‌ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شده هر روز چهره‌ام کاهی میشد و بدنم میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من سؤال نمود و هیچ سودی نمیداد تا

چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت که ای نور چشم من آیا در خاطرت
هیچ آرزوئی هست در دنیا که برای تو بعمل بیاورم گفتم ای جد من درهای فرج بر روی خود
بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تو اند دفع نمائی و بندها
و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و
مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک
طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را گرامی داشت
پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا
بدیدن من آمده و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت
میبودند پس مریم بمن فرمود که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو است
امام حسن عسکری ع پس من بدامن مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم
که حضرت امام حسن عسکری ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید للمؤلف

مرا جان از جدائی بر لب آمد ÷ ز درد و ریش تیر بر تب آمد
نگاهی او بجانب را نکردش ÷ اگر گویند که یارت امشب آمد
شکایت دارم از یار جفا کیش ÷ چو طفلی کو بناز از مکتب آمد

پس آنحضرت

پس آنحضرت فرمودند که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه تو بخدا شرک می آوری
و بر مذهب ترسایانی و اینک مریم خواهرم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو
اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و حضرت مریم از تو خوشنود گردند و حضرت امام
حسن عسکری ع بدیدن تو آید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا
بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را
بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت را میبردم چون شب آینده درآمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت را دیدم که
طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت
خود مرا چنین انتظار میدادی لسان حال نرجس خاتون است که بعرض آنحضرت میرساند

نظم

که ای یار دیرین

بوی جان میرسد ز پیرهنت ÷ گویا از جان سرشته شد بدنت
برگ گل گرچه نازک است و لطیف ÷ در لطافت نمیرسد به تنت
میوهای بهشت اگرچه خوش است ÷ از همه برگرفته‌ام ذقنت

خوشی دلم آنکه گوش بنمایم ⁂ نکتهٔ از لب شکر شکنت ⁂
هرگز از گوش من نخواهد رفت ⁂ ذوق آواز و لذت سخنت ⁂

پس آنحضرت فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حقتعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر رساند و این هجر ابر بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که در درد هجران مرا شربت وصال دوا نفرماید سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت خبر داد مرا شبی از شبها امام حسن عسکری ع که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خودرا در میان کنیزان و خدمتکاران انداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جدت خود روانه شو و از فلانه راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر مسلمانان بما برخوردند و مارا اسیر کردند و آخر کار من آن شد که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت بحصهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت که این نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان

عربی را

عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجم که زبان فرنگی و عربی هر دو را میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم بآن لغت جاری شد بشر گفت که چون او را بسر من رای رسانیدم و بخدمت حضرت امام علی النقی ع بردم حضرت بنرجس خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت اسلام را و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگی و بزرگواری محمد صلعم و اهل بیت او را گفت که چگونه وصف کنم از برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من آن حال

⁂ نرجس خاتون گفت ⁂ لمؤلفه ⁂

شاهی که باسرار کون آگاهی ⁂ کمتر علمت ز فوق مه تا ماهی ⁂
نه چرخ دگر عرش همه کاینات این ⁂ بر خاتم انگشت تو کمتر ز نگین ⁂
اسرار احد تو را است در سینه صمد ⁂ ذرات همه کون از تو جوید مدد ⁂
کونین مقید و حالت مطلق ⁂ مصدر تو ذرات ز فیضت مشتق ⁂

پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو آنکه ده هزار اشرفی بتو دهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت را

بشرف ابرار اورا میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد بنور الفرزندی
که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را که پر از عدل و داد کند بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد **لمؤلفه**

بشارت باد ترا ای حور سرشته ❊ باکرامی که حق بهرت نوشته
قلم کرده رقم بر لوح تقدیر ❊ که پاید مهر عالم تاب تقریر
ببطن ام توئی آن ام مخزون ❊ ازین مخزن برآید در مکنون
جهان گردد از او پر عدل و پر داد ❊ دهد بنیان کفر و ظلم بر باد
سرانی کز جفا شد بر سنان سر ❊ بدشت کربلا الله اکبر
جوانانی که در خون آرمیدند ❊ گلی از باغ عیش خود نچیدند
بخون کردند دست و پا نگارین ❊ نهم ارغوانی چتر مشکین
حریمی رشک مه بود و ستاره ❊ شدی بر ناقه عریان سواره
ز کوفه تا بشهر شام گریان ❊ دلی پر داغ و آه و سینه بریان
کشد پس انتقام این نور دیدار ❊ از آن قوم جهول کفر کردار

کفت این فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود از آنکه حضرت رسالت پناه تو را

برار او

برار او خواستگاری فرمود پس ازاو پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را العقد کی در
آوردند کفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که آیا و درامی شناسی کفت
مگر از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او
بدیدن من نیاید **پس** حضرت کافور خادم را طلب کرد و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را
طلب کن چون حکیمه آمد حضرت فرمود که این آن کنیزکیست که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر
خود کرفته بسیار نوازش کرد و شاد و خوشحال شد و حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا
ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را یاد بده که او زن امام حسن عسکری ع است
دعا در حضرت صاحب الزمان است اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و ادرکنا به

❊ یا ارحم الراحمین ❊

❊ اما الوصیة ❊

وصیت این فقیر بر ناظرین این وجیزه آنست که اگر خطا و نسیانی از این فقیر در این
مزار و سایر مجلدات مطلع شوند بقلم احسان و اصلاح از روی مروت اصلاح فرمایند
قال الله ع ان الله یحب المحسنین زیرا که السهو و النسیان کالطبیعة

الثانیة للانسان و دیگر آنکه بعضی از تلویحات و اشاراتی که نظماً و نثراً در آن
مندرج است یعنی محبت و رضا در آن نکرند و جسارت بر رد آن ننمایند زیرا
که مطالب آن مأخوذ است از طریقه ائمه سلالات آل محمد صلی الله علیه و آله الطاهرین
و دیگر آنکه ناظرین این کتاب مؤلف آنرا از دعای خیر فراموش ننمایند زیرا که
این فقیر از لغزشهای نحو هراسانم و امیدم بجز از فضل و رحمت الهی و محمد و علی ع
و آل طیبین ایشان نیست بجز دیگر نیست خداوند رحمن رحیم ببرکت سید الشهداء ع
روحی و روح العالمین له الفداء برای این فقیر رحم
فرماید

والله و الدعا

امیدوار بفضل و رحمت الهی میباشم که همچنانکه اعانت فرموده در آغاز
و انجام این هشت مجلد از مراثی سید الشهداء اباعبدالله الحسین ع
و باتمام رسانید الحمد لله و الشکر له رب العالمین تزلت
الی من خیر فقیر ای و الله فقیر فقیر اعانت فرماید
و توفیقات

و توفیقات و تأییدات نور اشامل حال این کفیل احوال این بی بضاعت کرده اند
که بقیه عمر در عزاداری و ذکر آنحضرت و جد و پدر و مادر و برادر و فرزند طاهره
طیبین و یاران او مشغول نمایم و قلب این مخلص با قلوب شیعیان و محبان
مملو از معرفت ایشان فرماید و ما را بصیر در حق امام علیه السلام گردانند و
ایمان ما را عاریه نگردانند و اسم و معنی ما را در دفتر آل محمد ص در صفحه که
اسامی شیعیان و زائران و عزاداران و گریه کنندگان است ثبت و
مضبوط است ثبت فرماید و دست ما را از دامان آل محمد ص و زیارت و
مجاورت قبور ایشان کوتاه نگردانند و در جوار سید الشهداء ع ما را در آن خاک
تربت مدفون سازند و دین و ذوی الحقوق ما را بیامرزد و بسید
الشهداء ع ببخشد و در دنیا ما را محتاج لئام خلق نگردانند و نسل ما را از
روی زمین منقطع نگردانند و اولاد و احفاد ما را بر ولایت مولای ما امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب ع و ذریه او و محبت سید الشهداء و اولاد
طاهرین آنحضرت ثابت و برقرار بدارد و قلوب ایشان را از معرفت خدا و
معرفت رسول و ولاة امر مملو فرماید اللهم صل علی محمد و آل محمد

وعجل فرجهم وفرجنا بحقهم وارحمنا بهم یا ارحم الراحمین
واغفر اللهم لنا ولوالدینا ولمن وجب حقه علینا ولمن وصینا
بالدعاء ولمن شارکونا فی طول الحزن فی مصیبة سیدنا
ومولینا الحسین ع اللهم اکتبنا من الزائرین والمجاورین
والباکین لعزاء مولینا الحسین ع ربنا هب لنا من ازواجنا
وذریاتنا قرة اعین واجعلنا من المتقین اماما رب لا
تذرنی فردا وانت خیر الوارثین یا رب بحق الحسین ع نور
قلبی بنورک یا منور قلوب العارفین رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی وسددنی بلطفک
الخفی یا کریم اللهم صل علی محمد وال محمد وعجل فرج مولای
ومولی کل مؤمن ومؤمنة یا رب الیک المشتکی مما نحن
فیه انک عالم بما فی قلبی وشکایتی وانت کشاف الکروب و
مفرج الهموم نفس همی یا فارج هم المهمومین انک علی کل شیء
قدیر ووفقنی لما تحب وترضی یا ارحم الراحمین اللهم صل علی

محمد

محمد وال محمد وعجل فرجنا وفرجهم بحقهم یا کریم
قد جف القلم من تالیفه فی لیلة الثالث والعشرین من شهر
جمادی الاولی ولیلة الاثنین فی ست ساعات مضین من
اللیلة وثلثة ارباع منه فی سنة ستین بعد المائتین
بعد الالف من الهجرة النبویة علی مهاجرها الاف تحیة
وسلام اللهم صل علی محمد وال محمد وعجل فرجهم وفرجنا
بحقهم وارحمنا بهم یا ارحم الراحمین

با نکام رسید بحمد الله در شب شنبه بیست و دوم
ماه جمادی الاولی شش ساعت و سه ربع
از شب [illegible] گذشته [illegible] ۱۲۶۰

کاتب الحروف محمد [illegible] بن مرحمت و غفران پناه [illegible] کربلائی حسین علی فی شهر
رجب المرجب من شهور سنة احدی ستین و مائتان بعد الالف من الهجرة
النبویة صلعم اللهم اغفر لمؤلفه ولوالدیه ولکاتبه ولوالدیه
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات بحق محمد و آله ۱۲۶۱

بنام خداوند بخشنده مهربان
رساننده رزق خلق جهان

غریق رحمت یزدان کسی باد
که کاتب را بالحمدی کند یاد

تاریخ نوشتار کربلائی [illegible]

۱۳۳۲/۷/۱۷